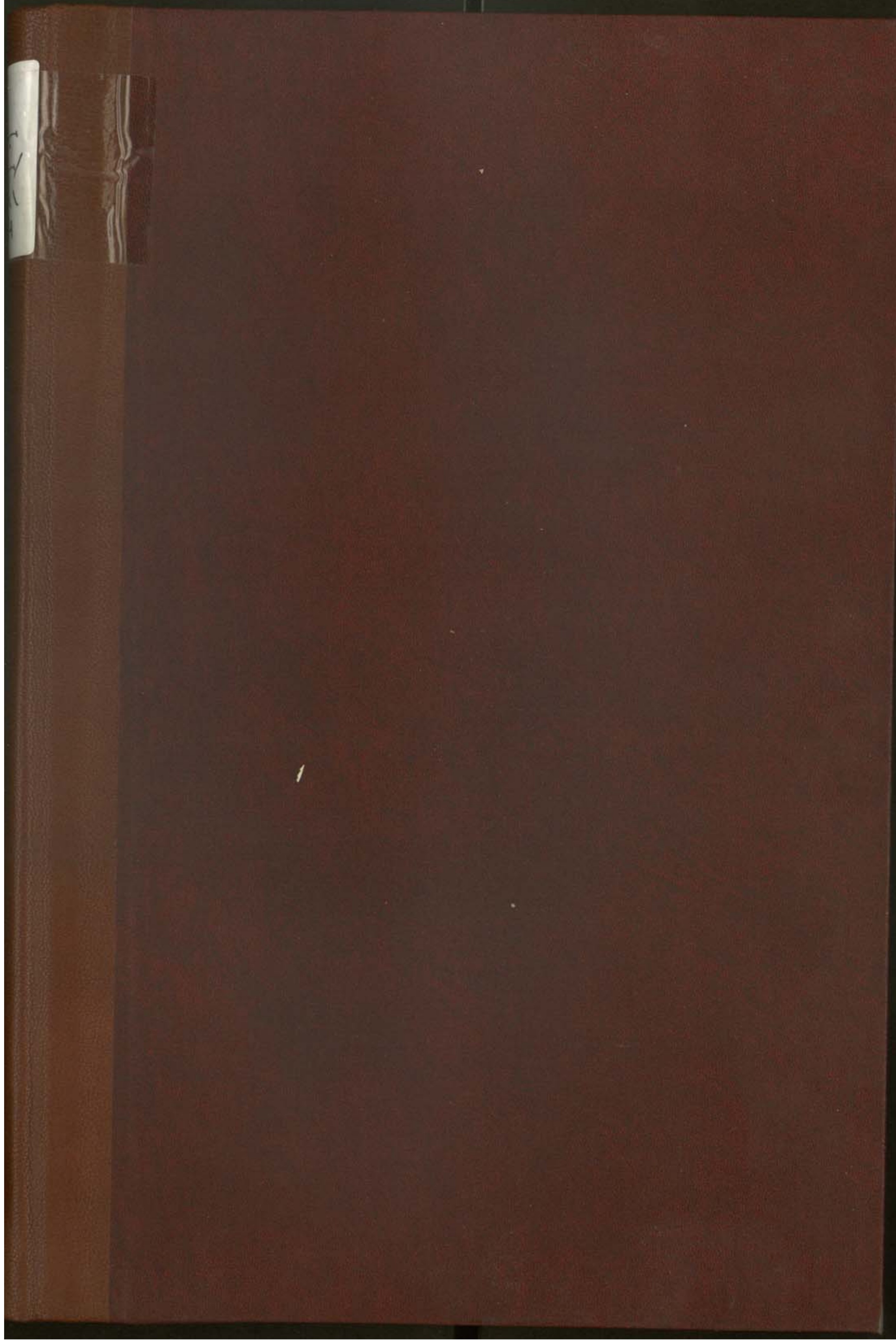
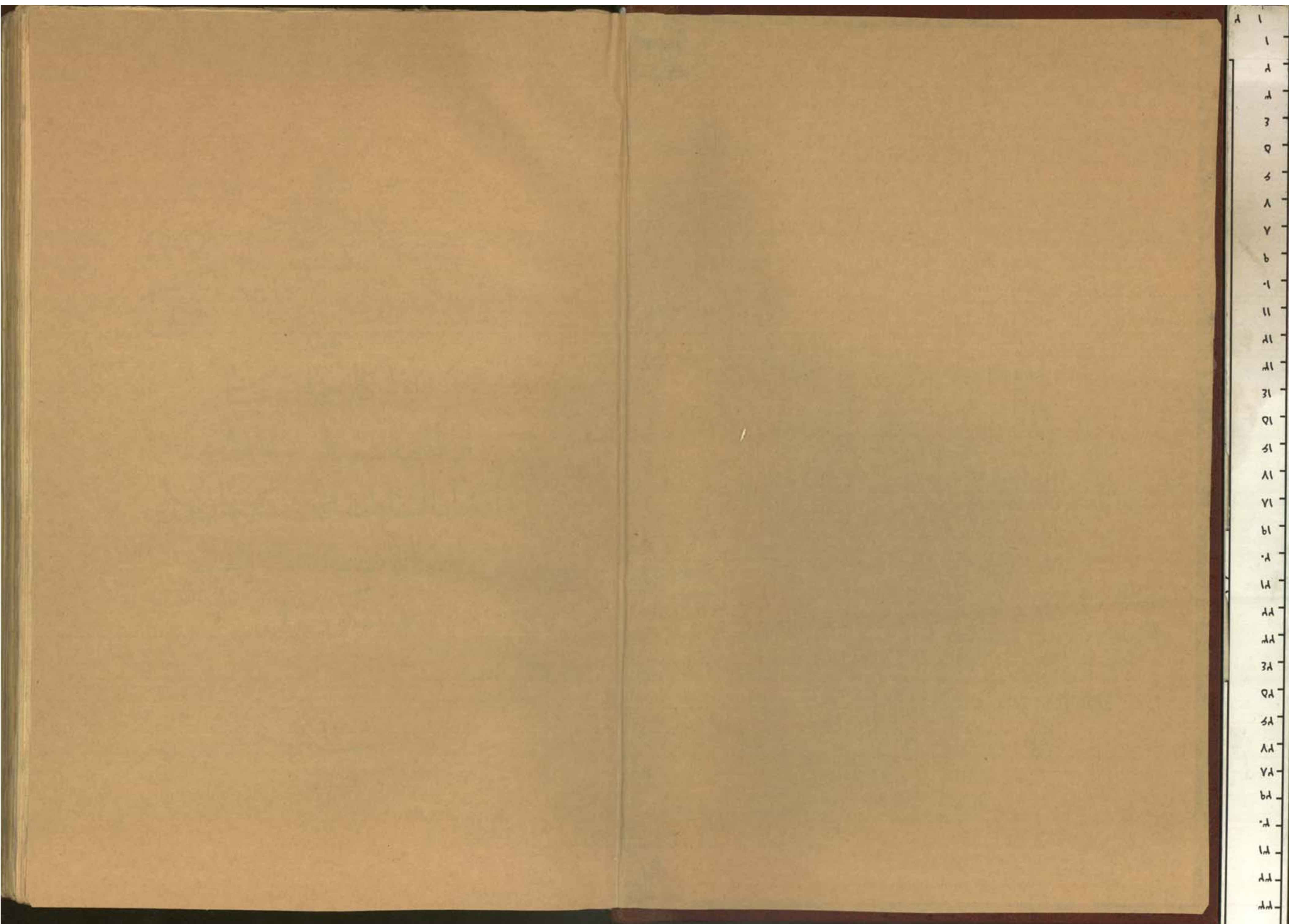




هو

بسمه تبارک و تعالی



جلد

اول کتاب خیرات حسان

از تألیفات جناب جلالتمآب

اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر

انطباعات دام اقباله العالی

فی تنگوزئیل

سنه ۱۳۰۴

هجری

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید   خلد آئین بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برارندهٔ قاهر که در مشیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد
و در نهاد بسیاری از وبنات جمال و دیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت
بتول عذرا آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد افاضتش پرده
نشینان را در فنون فضایل و معارف اشیاخ معاریف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و
ادب بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ نامی
گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیهٔ
طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق غانیهٔ قلبهای جامد را گرم و نرم نموده
بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او
گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است
و عطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان

نگشته محروم کسی از بن در   که جای حرمان نباشد اینجا
ز رحمت او نصیبه دارند   چه شیخ کامل چه شوخ حسنا

و اینجمله از گفتار رسولان امین و خداوندان شریعت و دین که نمایندگان راه یقین اند
صلوات الله علیهم و علی اولیائهم اجمعین استخراج شده و حق این است که باید غافل
نبود و غفلت ننمود که در اینجهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کلاه داری نموده اند

دیباچه

در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده
لشکر شکسته اند کشور گرفته اند   صد کار کرده اند صد راه رفته اند

و ارباب سیر و مصنفین تراجم احوال که ماضی را باستقبال معرفی میکنند و اعمال
گذشتگان را کلید ترقی و تکمیل آیندگان قرار میدهند از انها بدرستی ذکری
نکرده اند و خبری نیاورده اند و چنین اتفاق افتاد که کسی از صحابیه حدیث نمود
و آنچه گفت از تابعیه بود از آن روز مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم
و باستمداد رجال اهل فن طرحی برای این بنا ریزم از حسن اتفاق در بنحال و خلال
اینحال کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب و بارع لبیب محمد ذهنی افندی
دام افضاله بدست آمد تا دیدم گفتم

ولو قبل مبکاها بکیت صبابة   بسعدی شفیت النفس قبل التندم
ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا   بکاها و قلت الفضل للمتقدم

بحق سبقت ترجمهٔ انرا اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر راقم
درست میآمد بران افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم چرا که انها را
با من بوجهی قرابت است و هم دینی را باهم دیاری نیز بنحوی صحابت و اگر نامی از غیر
مسلمات در ین تألیف برده شود بنقریبی است و ذکری که موجب تحبیبی است
و در بن نگارش از مرقومات شاهزادهٔ معظم و آزادهٔ مفخم نواب اشرف و الاعضد الدوله
العلیة العالیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار دام اقباله
العالی استفاضه کرده امتنان کامل حاصل نمودم و اینراه پیمودم مگر بشمول عواطف
و مکارم ولینعمت همایون خود اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه اجاه شهریار کار آگاه
خسرو صاحبقران کهف امن و امان **ناصر الدین شاه** قاجار خلد الله ملکه و سلطانه
و اخر الامر طریق تحقیق پویم و از حضرت باری عز اسمه در اتمام این کتاب توفیق
جویم و گویم

تو مرد رهی و اقف راه باش   ز حال زنان نیز آگاه باش
زن از فضل محسود عالم بود   چه مردی بود کز زنی کم بود

العبد الآبق الباغی محمد حسن بن علی المراغی الشهیر باعتماد السلطنه

بوسیله

دیباچه

پوشیده نماند که ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نساء مشهوره و تراجم احوال
آنها بر حروف تهجی است و همه جا این رعایت بدرستی شده مگر در آمنه بنت وهب
که نظر بشرافت مادری حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم او را بر همه زنان مقدم
و صدر کتاب قرار داده و
ادای حقی نموده
است

حرف الالف

آمنه بنت وهب

مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن
کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسلهٔ نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت
بحضرت فخر کائنات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر
عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد
العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد
آمنه در حسب و نسب و ملکهٔ مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان
بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که
صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صورت
و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله
در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج
سال قبل از عام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت نوشیروان عادل بوده چون
عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان
عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا مینمود که حضرت خاتم پیغمبران از
صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از این رو
بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل و مواصلت
او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواتون
و الجمله سعادت را برای او بپا راست و بنابر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد ازدواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد
و از مواقعه نوری که در جبین عبد الله بود بپیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان
حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و بیتابی بروز نمودند بلکه
بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت
نوفل بن اسد معروف باخت ورقه از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصهٔ وجود را بقدوم ذی جود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه

بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غرهٔ غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبدالله باید ر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبدالله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر آن تجسد ظهور شود بجناب عبدالله عرض جمال نمود و اسندعای وصال و ابواب مواعید گشاد و مال کثیری وعده داد تا انخواهش و مأمول مقرون بقبول نشود و عبدالله او را بدین بیت جواب گفت و در عفاف ایستاد بدین بیت

امّا الحرام فالحمام دونه والحلّ لا حلّ فاستبینه

فکیف بالأمر الّذی تبغینه یحمی الکریم عرضه و دینه

عبارت الذین نخواند میرود حسب التسیر منبوب بدانخواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبدالله بن عبدالمطلب پدید خواهد آمد لهذا او روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چه شود اگر بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از ایزاء مال آن ای عبدالله دهم فرمود بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است آمد و در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و آن نور را حامل شد و روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء را در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه آن را دارا گردیده و این موهبت باو رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم بعبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگری است مرا با تو کاری نیست برخی نیز این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند و جمعی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست عزیز ماه روی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و راه آخرت نبشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده بسیط زمین را بمیلاد مبارک خود خرم و بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند

در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور پاک گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این ازدواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینهٔ مطلوب مینماید اما دقتی در اینجا هست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت آن را ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبدالله و انعقاد نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت پناه مشهور و بلکه متفق علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارت است از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع الاول بپذیریم لازم اید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چند بوده باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست و در دفع این اشکال سخنان گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در اینباب اخبار و آثار بدان تصریح میکند ایام تشریق از موسم جعلی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل نسیئ این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی انّما النّسیء زیادة فی الکفر یضلّ به الّذین کفروا یحلّونه عاما و یحرّمونه عاما لیواطئوا عدّة ما حرّم الله زیّن لهم سوء اعمالهم والله لا یهدی القوم الکافرین بعبارهٔ اخری ماه انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر مثلاً رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از ابحکم نسیئ ذیحجة الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میاورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیئ و کیفیت آن و رسومی که در اینباب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را در مرثیهٔ او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوانمردی او انها نموده اند

تبکی الفتاة البرّة الأمینه ذات الجمال العفّة الرّزینه

زوجة عبد الله والقرینه　　ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه　　صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه مینویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نظر مینمود واین ابیات میسرود.

بارک فیک الله من غلام　　یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام　　فودی غداة الضرب بالسهام
بمائة من ابل سوام　　ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام　　تبعث فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام　　دین ابیک البر ابراهام
فالله انهاک عن الاصنام　　ان لا توالیها مع الاقوام

ملخصه اما شرح قرعه انداختن با تیر و سر بها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر این است که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت برخاستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خبر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود وهنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح وازلام مینامند قرعه کشیدند وبنام عزیزترین آنها عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله در آمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند ودر هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتر افتاد وعبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت واز آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید ونظیر این قصه مروداستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله ابن الذبیحین خطاب کرده بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی وجماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت　کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود وپس از این گفته راه سرای دیگر پیمود واز اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم　　وجاور لحدا خارجا فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها　　وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره　　تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تک غالته المنون وریبها　　فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابو قبیس وجبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند واشراف قریش در این اراضی سکنی داشته ومعروف بقریش البطاح بوده اند وبعضی از این قبیله که در خارج بین جبلین ساکن بوده آنها را قریش الظواهر مینامیده اند وشهاب خفاجی در جلالت شان وعلو مقام ومرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لوالدی طه مقام علی　　فی جنة الخلد ودار الثواب
فقطرة من فضلات له　　فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت　　حاملة تصلی بنار العقاب

آرام جان آغا بیگم منکوحه سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میرزا ابن شاهنشاه مرحوم صاحب قران غازی بعد صبح آغاز وطلق اللسان ومتناسب الاعضا واز فرط حسن وذکاوت وفطانت در زمانی قلیل سلطان محمد میرزا را چنان مفتون خود نمود که مقالید امور حکومت را بکلی در کف کفایت او گذاشت واکثر اوقات تاج دولت را این زن بر سر داشت وحکم آن این زن وشوهر از سال هشتصد و سی ولی هشتصد و پنجاه و پنج هجری امتداد یافت

آزاد

زوجه شهر بن باذان وعم زاده فیروز دیلمی است که از نجبای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله که اسود عنسی یا دعای نبوت برخاست این زن چون منشا اثری گردید اسم او در تواریخ بماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد ودو حرف میم در کلمه مرزبان نیز اشارتی بدان خواهیم نمود عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است

باذان بازای ابجد الزاء صحیح تر است اما چون اکثر باذال نوشته اند ما هم متابعت نمودیم

اما فیروز دیلمی وشهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و ابیند ونفر را سرداری سپاه عجم داد وآنها در یمن بماندند وبمینها آنها را ابنا مینامیدند ومقصود شان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بود ودر زمان حضرت ختمی مآب فیروز وشهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اینمقال آنکه باذان پدر

آرده خاتون دختر نرمشیر بن خان مادر زن امیر حسین پدر زن امیر تیمور بوده نزد امیر حسین اعتباری بکمال داشت وخالیا نقاوتی که میانه امیر تیمور وامیر حسین روی داد عبا بنجیکری او وقوع واصلاح میشد

شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله نامه‌ها بسلاطین اطراف نوشته انها را بدین مبین اسلام دعوت
فرمودند از جمله نامهٔ هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی احترامی کرده نامه را
درید و بباذان نوشت انشخص را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خسرو عزیمت فرمایید
وان عریضه را بدو نفر مامور بمدینهٔ منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک انحضرت
تشرف جستند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر
پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را
که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگویید دین اسلام را قبول نماید
مامورین بیمن باز گشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود انها بیمن فرمانی
از شیرویه بباذان رسید و در ان هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض
پیغمبر حجازی نباشید باذان بیقین بمعجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه وآله نموده بشرف
اسلام مستسعد و از جانب انحضرت بولایت یمن منصوب گردید و انها که از اهالی ایران با او
همراه بودند بسعادت ایمان فایز امدند باذان تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال
او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی
که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة والسلام بمدینهٔ
منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه
در انها دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب
خود یعنی خسرو پرویز حضرت فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و
سبیل خود را بتراشم

[۲] اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب
بطایفه ایست معروف به عنس و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة
الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی که در شعبده داشت باطلاقت لسان کارها کرد و چیزها
گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود

او را ذوالخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست که سر و ابدان پوشند گویند
اسود عنسی را حماری بود معلّم هر وقت باو میگفتند بسجده کن سر بزمین میگذاشت و
چون میگفتند سر کش بنشین ازو اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذوالحمار هم گفته اند و از
عجایب انکه زنهای گمراه که بر اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را ابرو و صورت
و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله دو بدو امر قبیلهٔ مذحج بر اسود گرویدند
و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن صارم را که از جانب حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بر ان قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از ان عازم صنعا شد و انجا را
بتصرف در آورده و شهر بن باذان والی صنعا را با یدرزم او هلاک نمود و مامورین اسلام
یمن اشفته حال گردیدند و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض
دین مبین اسلام میاموخت از یمن حرکت کرده در بلدهٔ مأرب بابوموسی اشعری پیوست
و هر دو با هم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از انکه شهر بن باذان را در صنعا بکشت
ازاد زوجهٔ او را قهراً بحبالهٔ ازدواج خود در اورد اما الفتی فیمابین حاصل نشد چه ازاد
نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت
ازاد و مباشرت فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و
از اینجا که شرح حال او مفصلا در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشده
همینقدر گوییم که بنی مذحج قبیله از کاهن بوده اند اما انهایی که در اواخر عصر حضرت رسول
و بعد ها براه ارتداد رفتند و بیشتر پرداختند یازده فرقه بوده اند و در کشاف در
تفسیر ایهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکهٔ مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابوالسعود عمادی نیز در تفاسیر خود انرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی
از اهمیتی نیست در اینجا مجمل نگاشته میشود

ان یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول بودند و انها بنی مذحج
و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطهٔ یمن را
تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول اکرم
اهالی مدینه را از هلاکت او خبر داد و اصحاب خشنود گردیدند و روز بعد از ان

حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینهٔ منوره
شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت
(من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لك)
حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین   مسیلمه را عساکری که
خلیفهٔ اول بدفع او مأمور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام
بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد   و از این رو وحشی گفته است (من در زمان جاهلیت
خود بهترین مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شرترین ناس را بقتل رسانیدم)

رئیس بنی اسد طلیحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفهٔ اول خالد بن ولید را
بدفع او مأمور کرد طلیحه پس از قتال بشام گریخت و بعدها نادم و تائب و مؤمن صالح شد
جمعیت فزاره مرتدین در خلافت خلیفهٔ اول راه ارتداد پیش گرفتند و اینها طایفهٔ عیینة
بن حصن فزاری بودند و طایفهٔ قرة بن سلمة القشیری از قبیلهٔ غطفان و طایفهٔ فجاءة ابن
عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفهٔ مالك بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر
منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفهٔ اشعث بن قیس کنده و طایفهٔ بنی بکر
بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این هفت طایفه در زمان خلافت خلیفهٔ
اول رفع شد یك طایفه هم در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفهٔ
جبلة بن ایهم از قبیلهٔ غسان بودند جبله با آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده
بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تنبیه طلیحه رئیس قبیلهٔ بنی اسد را در عهد
حضرت رسول صلی الله علیه وآله بمأموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است
و بتحقیق خالد از جانب خلیفهٔ اول باین کار مأمور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در
دفتر سیم تفصیل یابد و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین ملك
غسان بوده و غسانیها این طایفه را بنی جفنه میگفتند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله
پادشاهی نداشته بلکه تابع قیاصرهٔ روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت
کرده و جبله آخر شخص اینهاست و قصبهٔ جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است بنام او

موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت
خلیفهٔ ثانی ضمیمهٔ ممالك اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینهٔ منوره
آمد و با خلیفهٔ ثانی عزیمت حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیلهٔ بنی فزاره سهواً
ازار جبله را کشید جبله غضبناك شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را
خون آلود ساخت آن شخص بخلیفهٔ ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را
راضی کن و گرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه
ما را در یك رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یك درجه قرار داده جبله
گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همینطور است
و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانید و از خلیفه جدا شده
همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد ولی
بعدها پشیمان شده این ابیات را انشا نمود

تنصرت بعد الحق عاراً للطمة   ولم یك فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیة   فبعت بها العین الصحیحة بالعور
فیالیت امی لم تلدنی ولیتنی   صبرت علی القول الذی قاله عمر
ویالیتنی ارعی المخاض بقفرة   وکنت اسیراً فی ربیعة او مضر
ویالیت لی بالشام ادنی معیشة   اجالس قومی ذاهب السمع والبصر
ادین بما دانوا به من شریعة   وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأساً ازعرا   وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمراً جیدرا   کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً
مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبله میباشد که باین امر شنیع پرداخته

آسیه

خواهر ضیاءالدین مقدسی و زنی بوده است محدثه و از حفاظ بشمار میاید

آسیه

آسیه خانم
معظمه
مهد علیای جلیل الشان
مادر خاقان خلد آشیان
محمد شاه طاب ثراه و از
نساء محترمهٔ طایفهٔ قاجار
[illegible]
معروف و مشهور است در
تمام عمر با کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
سال هزار و دویست [illegible]
در غرهٔ ذی حجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
حرکت کرد [illegible] معظم
رضوان الله علیها [illegible]
هزار و دویست [illegible]
در طهران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معظمه
[illegible]
[illegible]

دختر جارالله بن صالح بن ابی المنصور بن محمد شیر و از اشیاخ علامه سیوطی میباشد یعنی علامه مشار الیه از علما حدیث نموده است ولادت او در سال هشتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادرش قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه

دختر فرج جرهمیه بوده این ابیات کو بدان زن مکی و از نسا مشهوره عصر حضرت رسول است

آسیه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیرخان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده و در جلالت و بزرگواری و مال و نظیر نداشت و از بطن طاهر که هر تابنده وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله مضجعه قدم بعرصه عالم نهاده فروغ بخش انجمن گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعا راغب و مایل و اعمال خیر بر ادرهر حال طالب و فاعل بوده تا بدرود زندگانی نموده رضوان الله علیها

تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا در روز چهارشنبه چهارم ذیحجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغاباجی

از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم ابراهیمخان جوانشیر شوشی بوده و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین زن مرعی و منظور میداشتند چه این زن با کمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر خادم و نوکر از قراباغ با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک اوزبرکان قراباغ سمت وزارت آنمخدره داشت و نهایت معتمد بود که خلاف ادبی جزئی از کوتاهیت باو سر نزند و بنا بر بن قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و فالبا در انجا اقامت مینمود و العجب که این زن با کمال لیاقت و شایستگی و بزرگی کرداشت عضاجعت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود و گویند شب زفاف چون فقط چند کلمه سئوال و جواب گذشت صبح آغاباجی این شعر ترکی غبر موزون را بطور گله بحضرت خاقانی نوشت

آغاکوچک
صبیه مرحوم شامرادم
سیف الله میرزا ... دقیق و کمال طبع ... و در نظم فنون شعر ... مادرش ساده و شاد السلطنه ... عبدالکریم بن میرزا ... الدوله ... بنت ملا و مادرش میرزا عبد الکریم ... بوده ...

عمر بیجه گلدی بیجه قالدی بیجه کبیدی	یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیتدی

خلاصه مبلغی از عایدات قم و توابع بطور سیورغال بآغاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از آنجا که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم بر سم پسری و دختری باو دادند یعنی خواهر زاده آغاباجی را در حباله مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را بعباسقلیخان معتمد الدوله جوانشیر نواده ابراهیمخان نامزد کردند و اینوقت شاهزاده داماد و عروس آغاباجی شدند معروف حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خوشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجه این گفته بعدها بظهور رسید و انواع آغاباجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسله جوانشیر و شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استوار است دارد خلاصه آغاباجی صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار اوست

گر سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد	خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد
رسم این است که هر نافه ددائی دارد	بسفر رفت و دلم شد جرس نافه او

ولها

میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش	سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع

ولها

نه دفتر حسن تو نه طومار فرا قم	تا حشر نوبسند اگر می نشود طی

آفاقی

عاشق چلبی در تذکره خود منویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود ولی شرح حال و شعری از آن در میان نیست

آمنه

زوجه ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای صدر اسلام و نام او عبدالله بن عبیدالله بوده دمینه اسم مادر اوست گویند ابن دمینه را ابتدا از نبی بکار بوده متما بجاء پس از وبخش از او آمنه را بخواست و در حباله نکاح خود در آورد و آخر الامر حماء ابن دمینه مقتول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه

شریزبود فرو یوسف چون مصر ... عجم بود بسلطان ... اخی فرج را اقوچی ... کرا اباسکی ... زنی عاقله بود ... دشمن خاندان اوست ... مسلح شده ... ایشان ... میرزا شاهرخ ... عنوان شعر را ...

آقابیگم

از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از اوست

امازان دامی بکردار ... و از ... لعلی ...

آقادوست

زنی سبزواری بوده دارای علم و ادب و طبع شعر بوده این بیت از اوست

هر که ببیند که زلف او زایمان بگذرد	هر کجا از مه باین زلف پریشان بگذرد

آق باش

از بنات میرزا الغ بیک گورکانی است

آقو بیگم

دختر سلطان حسین میرزای گورکانی و مادر جونی بیگم زوجه محمد قاسم میرزا و الده ابوالقاسم ... مبتلا

آق سلطان خانبکه

از زوجات میرزا الغ بیک گورکان و دختر سلطان محمود خان بوده

آن هووی بیکم زوجه بداق سلطان ومادر محمد خان شیبانی است و شیبانی خان در سال هشتصد و ... در هنگام ... از ... بوجود آمده

مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب باین دمینه وانشاد نموده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی … واشمت بی من کان فیك یلوم
وابرزتنی للناس ثم ترکتنی … لهم غرضا ارمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا … بجسمی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقه دیگر از این زن در کتاب اغانی وتزیین الاسواق نگاشته شده و اشعار عاشقانه ذیل از انجمله است

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی … فهلا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته … نصیب ولی رای وعقل موقر
ولکنما اذنت بالصرم بغتة … ولست علی مثل الذی جئت اقدر

امة بنت الدمهوجی المحلی

دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمهوجی المحلی است پدر او از اعیان علما و خود امه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشار الیه از او اخذ حدیث کرده و محله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه

امة رملیه

زنی عابده و تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات میدانند گاهگاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکرها منسوب به احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با امه در انجا ملاقات کرده است و تمنای دعای خیر از او نموده است و رمله که امه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چند زن که مسماة بامه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله امة بنت الارقم وامة بنت الخلف الاسلمیه وامة بنت رقیش وامة بنت سعد وامة بنت ابی الصلت وامة بنت عفان وامة بنت قیس میباشد وابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بامه بوده اند

امة بنت علی

آنچه مذکور شد در کتاب انباء الغمر وانباء العمر از تصنیفات

از زنان محدثه و دختر علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد ۳ ابن حجر معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و هشت هجری در گذشته است

انی فاطمه خانم

از نسوان دار السعادة اسلامبول و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده از ال حسنجان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر اغا نام او را در سلك ازدواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر اغازاده که دارای مقامات عالیه گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بعد بر اشتغال داشته و بعد ها ترك این شغل کرده بقضاوت بنکی شهر مأمور شد و مادرش انی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات کرد خلاصه مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و در تذکرها نخب اشعار او درج و ثبت شده اینک و بیت از اوست

خیال عارضکله دیده صحن گلستانم در … اچلش شرحه لر سینمده نخل ارغوانمدر
امید وصلتك ای قاشلری یا سینه دن چکمز … خیال غمزك انبا خاطرنشانمدر

ای ملك

دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرایحی مشهور است این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر ملاقات و محادثه نموده در ربیع الاخر هشتصد و پانزده هجری ارتحال کرده است

ابنة عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذلك اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنة عقیل با جمعی باستقبال انها امده و در وقت ملاقات گریه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبئی از کمال فصاحت اوست انشاد کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم … ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی — منهم اساری ومنهم ضرّجوا بدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم — ان تخلفونی بسوءٍ فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر
شعر مشهور و مسطور در ذیل از ابنهٔ عقیل است

ارجو امة قتلت حسینا — شفاعة جده یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در
طبقات شعرائی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه
دانسته اند

ابنة غیلان

دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و
بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان احدی نبود که از
ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همهٔ نسوان بر آرایش و زینت
ایشان غبطه و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند
اذا جلست تبنّت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل این است که خیمه و چادری بر پا
کرده باشد و وقتی که عبدالله بن امیه برادر ام سلمه (زوجهٔ حضرت رسول ص) عزیمت فتح طایف نمود هیت نام
مخنث او را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریض کرده گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک
بابنة غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را
فتح کردید تو البته دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن
از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصرتین آشکار سازد گویند زنان
قبل از آنکه هیت اینکلمات را بر زبان آرد او را از اولی الاربه میدانستند یعنی دارای
شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از آن در حالت
او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد
کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطوره در فوق عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبدالله بن
امیه نقل مینماید (ان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان ینفلک بادیة بنت غیلان
فانها هیفاء شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت

تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین رجلیها کالقعب المکفأ) یعنی اگر
خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست
کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میان است شکفته
طبع و خوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از او مسموع شود چون برخیزد سرو را
ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن بزیبق رجراج شبیه است در گاه نشستن مانند
خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم بنماید و اگر پشت
کند هشت چین از خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان
دو رانش کاسهٔ واژگون است باید دانست که هیت بمخنثی ضرب المثل است و در مجمع
الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت)

اخت المزنی

مزن بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب
شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه
دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در قول
شافعی شرحی افزوده و تصرفی کرده است بروایتی این زن در مجلس شافعی حاضر
میشده

ارسلان خاتون

خدیجهٔ سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در
سال چهارصد و چهل و هشت در سلک ازدواج القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست و
ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردید و انشاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید

اروی بنت الحارث

اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی
او صحابیات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر او غزیه دختر
قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفداء در بیان
حلم معاویه حکایتی از این زن بشرح ذیل مسطور است
وفود اروی بحضور معاویه آمد و مشار الیها در آنوقت زیاد پیر شده بود معاویه

ادهم بانی
ملقب
بممتاز محل و [illegible]
بعد سنه بگم زوجه
ابو الفتح محمد شاه جهان
شاه ابن بهادر شاه پادشاه
هندوستان بود مطالع حسن
و مطالب حسن و هوش بود بعد
از فوت شوهر خود محمد شاه
باغ با صفائی در بیرون شهر
دهلی بنا نموده و آن را قدسیه
نامیده و اکنون در خارج شهر
دهلی در نزدیکی دروازهٔ
معروف بکشمیری دروازه آن
باغ بر قرار و باقیست در آن
باغ مسجدی هم ساخته
قدسیه بگم طبع موزونی داشته
و رعنائی تخلص میکرده این شعر
بر نازهست [illegible] از اوست
[illegible]
[illegible]

ارجمند بانو بیگم
ملقب
بممتاز محل اولین بیگم
شهاب الدین محمد شاه جهان
ابن نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
داراشکوه و شاه شجاع و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پادشاه [illegible] در شهر آگره یا اکبر آباد
بنا نمود [illegible] روضهٔ تاج محل
و اکنون [illegible] تاج بی بی معروف
شهاب الدین محمد شاه جهان
از سال [illegible]
تا [illegible]
سلطنت
کرده

اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بك یا خالة بحال تو چگونه است اروی در جواب
گفت ای همشیره زاده حالم خوبست اما از انجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود
بد رفتاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی
و غصب بنحق روا داشتی ما که ازین خاندانیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا هستیم
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازین عالم رحلت فرمودند تیم و عدی و امیه بغصب
حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام مانند هرون شد پس از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقالات اروی متغیر
شده گفت ای عجوز کوتاه کن عقل تو تمام شده است اروی گفت یا ابن النابغه تو بچه رو
سخن میگوئی و حال انکه مادرت در مکه فاجره بود مشهوره که باجرت قلیلی مردان را
متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون
از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این بود
بهر کدام شبیه تر است از وست و از انجا که تو بعاص بیشتر شباهت داشتی ترا باو الحاق
نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با ان برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار آبی جاریه
ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو
هزار دینار هم برای رفع بعضی شدائد و سختیها معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود
این است انچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب موسوم بجواهر
ملتقطه این داستان را مشروحتر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود
و بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در ان مجلس حضور داشت و از مقالاتی
که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیرزن ساکت باش و
فقط کلام خود را مقصور بمقصودی دار که ترا باین مجلس کشانیده است اروی روی بمروان
کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی با این کبودی چشم و سرخی مو
و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بعینه مثل حارث بن کلده مانی و اصلا شباهتی بپدر خود
حکم که ادعای فرزندی ان مینمائی نداری بچه من حکم را بیشتر شناسم او مردی مبسوط الشعر

و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود پرس تا تو را
گوید که پدرت کیست انگاه اروی روی بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جرات
این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عم حمزه شهید شد
هند مادر تو این ابیات سرود

نحن جزیناکم بیوم بدر — والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر — ولا اخی و عمه و بکر
شفیت نفسی و قضیت نذری — شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری — حتی ترم اعظمی فی قبری

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزیت فی بدر و غیر بدر — یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحك الله قبیل الفجر — بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی و علی صقری — اذ رام شیب و ابوك غدری
فخضبا منه نواحی النحر — بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه اروی ابا کرد گفت حاجتی
ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب
شدید که من این سخنها را بشنوم پس از ان فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند و
از او درخواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور
شد شش هزار دینار از معاویه خواست معاویه انمبلغ را با میل قبول داشت و گفت اگر
برادرت علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا بیاد ان کریم ساختی انگاه
این ابیات ابو الاسود الدئلی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاد
کرده اروی برخواند

الا یا عین ویحك اسعدینا — الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه — بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا — فلا قرت عیون الشامتینا

الی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرّا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا	فذللها و من رکب السفینا
و من لبس النعال و من حذاها	و من قرأ المثانی و المبینا
و کل مناقب الخیرات فیه	و حب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا	بانک خیرها حسبا و دینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین	رایت البدر راق الناظرینا
و کنا قبل مقتله بخیر	نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه	و یعدل فی العدا و الاقربینا
و لیس بکاتم علما لدیه	و لم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا	نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب	فان بقیة الخلفاء فینا

اسماء رجال حافظ کبیر علم الاسلام بلاد ... وحید مولانا السید حامد حسین ادام الله تعالی ظلاله الممدود ... ذی بدهم از جزو حدیث منزلت از مجلدات کتاب عبقات الانوار ابیات اروی و ابیات ... علی ... نقل نموده ... در بوده است

چه از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی علیه السلام از آنچه تو سرودی و او را بدان ستودی افضل است بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بداد پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق بر هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین آن اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند

اروی بنت عبد المطلب

دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا کرده

بکت عینی و حق لها البکاء	علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی	کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی	ابوه الخیر لیس له کفاء
طویل الباع املس شیظمی	اغر کان غرته ضیاء
اقب الکشح اروع ذی فضول	له المجد المقدم و الثناء

ابی الضیم ابلج هبرزی	قدیم المجد لیس له خفاء
و معقل مالک و ربیع فهر	و فاصلها اذا التمس القضاء
و کان هو الفتی کرما و جودا	و بأسا حین تنسکب الدماء
اذا هاب الکماة الموت حتی	کان قلوب اکثرهم هواء
مضی قدما بذی رأی حسیب	علیه حین تبصره البهاء

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محیی الدین چنین مسطور است که مراثی مزبوره در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باینمعنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خوانده فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از آنها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در آنوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد

ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از آنها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال آنها نگاشته شد دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهمین ملاحظه عثمان و ولید را ابن اروی گفته اند و این اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب دیگر اروی بنت الانیس که بجهت سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است او را نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده درگذشت علاوه بر این چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید

اسلام آغا دختر امیر خضر یسوری زوجه امیر حسین بود و بعد از کشته شدن امیر حسین امیر تیمور او را از نی گرفت

اسماء ذات النطاقین

دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر عایشه است مادرش قتیله یا قیله دختر عبد العزی بوده اسماء را زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در آورد و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکهٔ معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدسه را محاصره

نموده از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانهٔ خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجهٔ
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاورتها با مادر خود اسما نمود که ذکر آن خالی از
فایده نیست

بعد از آنکه عبدالله بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه
در مکهٔ معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان
رسیدند و از حجاج امان خواستند از این بلدهٔ مقدسه خارج شدند حتی دو نفر از
فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر
نام و مادرش اسما و معدودی از اصدقاء او در آن وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت
ای مادر همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در این سختی ترک
من گفتند اینک قلیلی مانده‌اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت
اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب
چیست اسما گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را بهتر میدانی اگر در حقیت خود تردیدی
نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب
تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شده‌اند خود را مقهور بنی امیه مساز و مجبور و مطیع آنها مشو
اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بودهٔ که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس
بهلاکت دادهٔ اگر گوئی من محق هم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز تمکین و
تسلیم ندارم گویم این کار آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اجل
میرسد پس همان بهتر که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزهٔ زندگانی دنیا نیندیشی
عبدالله گفت ای مادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین
گفت ای فرزند گوسفند که کشته شد اگر پوست از او بر کنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری
خواه و در عزم خود راسخ باش عبدالله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده
هستم و از اول عمر بحیات عاریت و سرای ناپایدار دل نبسته‌ام و در این کار که در آن میباشم
داخل نشده‌ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بدارند تو نشنیدی و تأیید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد مبادا از مرگ من
متأسف شوی کار خود را بخدا باز گذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری نموده و براه فسق و

فجور نرفته و در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی
امان داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری
عمال خود رضا نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بارالها آنچه گفتم برای
تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت مادر گفته‌ام که در این حال متأسف نباشد اسما گفت
ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی
هلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم قدم پیش نه تا مآل
کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا تو را جزای خیر دهد از دعا فروگذار مکن اسما
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد
مینمائی آنگاه اسما بدعا پرداخته گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبدالله و باطاعتی که
بمن و پدرش کرده رحمت خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هر چه برای
او مقدر کردهٔ بدان راضی شده‌ام و در این حال مرا باجر و صواب صابرین و شاکرین نایل دار
پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی عبدالله گفت
بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسما گفت برو و از روی
بصیرت برو اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه
دست ذات النطاقین بزرهی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت آنها که اراده وی شهادت
دارند جوشن را بر کار نمیگذارند ابن زبیر گفت من این را محض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام
اسما گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت دامن بر کمر زن عبدالله زره خود را از بدن دور
نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را بر کمر زد و رو بمعرکه نهاده در حالتی که این رجز را
میخواند

انی اذا اعرف یومی اصبر　　　وانما یعرف یومه الحر
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسما چون این بشنید گفت انشاءالله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر
بودند و جدهٔ تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری
مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید
و این در روز سه شنبه سیم ماه جمادی الاخری از سال هفتاد و سیم هجرت بود و عبدالله

نیز در این سال در سن هفتاد و سه سالگی بود همینکه عبد الله بقتل رسید شامیان
از فرط مسرت تکبیر گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله بن زبیر متولد شد
مؤمنین تکبیر گفتند و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند اینکلام
ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند ما مسلمین را سحر و ساخته ایم و دیگر
طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب آنها را ظاهر نمود در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه
حجاج سر عبد الله را بشام نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان
مکهٔ معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو قبیس واقع بود بدار کشید اسما خواست
او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسما نخواست از حجاج دیگر خواهش نماید لهذا امر راجع بعبد الملک
کرده بود او بحجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته انجسد را در حجون مدفون ساخت بنا بر این جسد عبد الله اندکی
بر سر دار بود که از مکه خبر بشام رسید و جواب آمد و اسما نیز بعد از آن چندان زنده
نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود درگذشت

وتبی مرحوم در خوابنامهٔ خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی
این خبر ضعیف است در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبرهٔ
یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل
عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد تا اینکه با
تهدید امر باحضار او داد مشار الیها باز تمکین ننمود دفعهٔ سیم ذات النطاقین خود
بحضور حجاج حاضر شد حجاج باو گفت دیدی بلیتی که عبد الله را بآن مبتلا کردم مرا چگونه
یافتی اسما گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسر مرا خراب کردی ولی آخرت خود را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذابا و مبیرا یعنی در طایفهٔ بنی ثقیف
یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی (این حدیث را مسلم در
صحیح خود ذکر کرده است) در اسد الغابه در ترجمهٔ حال ابن زبیر چنین مسطور است که
او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و
رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمرگ شاد شده اما من تا ترا در یکی از دو حال

[illegible] مترجم گوید
نگاشته اند که پس از آنکه
حجاج جسد ابن زبیر را
بدار زد مردم از او
خواهش کردند که جسد
او را فرود آورد حجاج
[illegible]
[illegible] مادرش [illegible]
[illegible] الرحال
[illegible]
بعد از آن روزی ذات
النطاقین [illegible] دار
جسد ابن زبیر گذشت
[illegible]
عبد الله [illegible]
گفت آیا وقت نرسید
که این سوار از مرکب
خود پیاده شود در
روایتی [illegible]
[illegible] ابن
[illegible]
[illegible] حجاج [illegible]
[illegible]
[illegible] جسد ابن
زبیر را از دار فرود
آورده [illegible] مادرش
تسلیم کردند

ببینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و ایشفروم را عند الله
ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع اینسخن تبسم نمود
و روزی که عبد الله مقتول میشد نزد مادر رفت اسما باو گفت ای فرزند مبادا از بیم
هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای تو در آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر
با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با مذلت است آما وجه تلقیب اسما بذات النطاقین در حرف
ذال گفته خواهد شد

اسماء بنت عبد الله

از نسوان قبیلهٔ بنی عذره است مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال
مشهورهٔ عرب گردیده است ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال گفته اسما از قبیلهٔ بنی عذره
در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت منسلک گردید ولی پس از چندی
عروس درگذشت و پس از فوت او شخصی از قبیلهٔ دیگر اسما را در حبالهٔ نکاح خود
در آورد و اینشخص زشت روی بود و از دهنش رایحهٔ کریهه استشمام میشد و قتیکه
شوهر دویم اسما او را بقبیلهٔ خود میبرد اسما باو گفت اذن بده بر سر قبر عمزادهٔ خود
عروس قدری گریه کنم آنشخص باو اجازه داد و اسما بر سر قبر عروس رفته عبارات
ذیل را اظهار نمود

ابکیک یا عروس الاعراس یا ثعلبا فی اهله و اسدا عند الباس
مع اشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری
بملایمت روباه بودی و در موقع جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در تو صفات
حمیدهٔ دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسما گفت آن صفاتی که عروس داشت
و مردم خبر نداشتند چه بود اسما گفت

کان عن الهمة غیر نعاس و یعمل السیف صبیحات باس

یعنی در وقت اقدام براه تغافل و تسامح نمیرفت و هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر
میپرداخت بعد از آن باز اسما بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر الطیب الخیم الکریم المحضر مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ام عروس نوجهه درخشانی داشتی وخلق نوپاکیزه بود ومحاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمی‌اید باز شوهر اسما پرسید که از صفاتی که عروس داشت وبر زبان نیاوردی چه بود گفت

كان عروفا للخنا والمنكر طيب النكهة غير ابخر

ابر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت وخوشبوی بود واز دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسما دانست که فقرهٔ اخری کنایه باوست اخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسما عطردان خود را برنداشت وبجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر نمیداری اسما گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد واین گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لامخبأ العطر بعد عروس گفته وشرح انرا از اینقرار دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نمود واز او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا انرا ذخیره وپنهان کرده‌ام شوهر گفت لامخبأ العطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی پنهان کردن معنی ندارد این گفته مثل شد ودر موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد ودر موقع صرف واستعمال ان نبود وباز از ابکار نبرد وذخیره نماید

اسماء بنت عُمَیس

زنی صحابیه ودختر عمیس بن معد وزوجهٔ جناب جعفر طیار بوده وعمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم از این زن ونه نفر زن دیگر مدح فرموده وانها را اخوات مؤمنات خوانده واین تعبیر حضرت بایمان انها فی الحقیقه شاهدی حمله برای انها ثابت مینماید واین ده زن نه نفر خواهرند از یک مادر ومادر انها هند بنت عوف است که دهم انهاست وشرح حال ان در حرف ها بیاید وبعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه نفر بودند هشت خواهر ویک مادر که همان بنت عوف باشد بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت ودر انجا عبدالله وعون پسران جعفر از بطن او بوجود امدند پس از ان بمدینهٔ منوره امدند بعد از شهادت جعفر طیار بابی بکر شوهر کرد ومحمد بن ابوبکر را مادر شد وپس از ابوبکر در حبالهٔ نکاح علی

علیه الصلوة والسلام داخل شد ویحیی بن علی بوجود امد اسماء بنت عمیس واشرف دیگر نیز حاصل امد وان این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم گردید وخواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجهٔ جناب عباس بن عبدالمطلب بود وخواهر صلبی وبطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا شرف جست وبملاحظات مزبوره است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا یعنی اسما از حیثیت دامادهائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین و بروزن زبیر است)

وبعضی اینکلام را در حق هند بنت عوف دانسته اند

اسماء بنت محمد

محدثه ایست جلیل القدر وپدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد ومحمد اسما که از معاریف است از بطن او بوجود امده محدثهٔ مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث قرائت کرده وبعد از ان انها را ابکرات تدریس نموده است ودر متن خود متفرد بوده مفوض وفضایل وبرکات وجود او بسیار بوده وصدقات کثیره داده بارها بزیارت خانهٔ خدا مشرف شده ولادت او در اواخر سال ششصد وسی وهشت هجری ووفات او در ذیحجهٔ سنه هفتصد وسی وسه ودر ان زمان از مشاهیر رواة حدیث احدی از او معمرتر نبوده وبرادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول سال هفتصد وبیست وسه در گذشته ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسماء بنت محمد گوید

كذلك فلتكن اخت ابن صصري تفوق على النساء صبى وشيبا
طراز القوم انثى مثل هذي وما التانيث لاسم الشمس عيبا

ومقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسما میباشد

اسماء بنت یزید الانصاریه

دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه وخود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف ومعروفست روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور وبحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد

بابی انت وامی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال والنساء کافة

فامنا بك وبالملك وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بيوتكم ومقضى شهواتكم
وحاملات اولادكم وانكم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجماعات وعيادة المرضى وشهود
الجنائز والحج بعد الحج وافضل من ذلك الجهاد في سبيل الله عز وجل وان الرجل اذا خرج
حاجاً او معتمراً او مجاهداً حفظنا لكم اموالكم وغزلنا اثوابكم وربينا لكم اولادكم افما نشارككم
في هذا الاجر والخير يعنى پدر و مادرم بفداى تو باد اى پيغمبر خدا من از جانب جمعى
زنان بحضور مبارك تو آمده ام زيرا خداى عز وجل مبعوث بر كافه زنان و مردان فرموده
و ما بتو و خداى تو ايمان آورده ايم و ما جنس زنان در پس پرده محبوس و در خانه‌ها
خانه نشين هستيم و محل شهوات ميباشيم و فرزندان شما از ما بوجود ميايند و شما
جماعت مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نماز جمعه و عيادت بيماران و
تشييع جنازه‌ها و حجهاى مكرر بر ما فضل و برترى داريد و افضل از همه اين اعمال كه مخصوص
شما مردان است جهاد في سبيل الله ميباشد و چون شما مردان براى حج و عمره يا بعزم جهاد
حركت كنيد ما اموال شما را حفظ كنيم و براى لباس شما ريسمان ميريسيم و فرزندان شما را
نگاهدارى و تربيت مينمائيم در اينصورت آيا ما با اجر و عمل خير شما شركتى داريم يا نه
حضرت رسول صلى الله عليه و آله پس از استماع اين عرايض روى مبارك را با اصحاب كرده فرمودند
در امثال اينمقامات مقالتى بهتر از آنكه اين زن بيان نمود شنيده ايد اصحاب عرض كردند گمان
نميكنيم هيچ زنى با اينحسن محاضره و مفاوضه رسيده باشد بعد از آن سيد انام عليه الصلوة
والسلام باسماء بنت يزيد خطاب كرده فرمودند اى خاتون تو خود بدان و بزنهائى كه از جانب
آنها نزد من آمده بفهمان كه اگر زنان با ازواج خود خوش رفتارى كنند و آنها را از خود خشنود
دارند همين عمل آنها با تمام اعمال خير كه ذكر كردى معادل ميباشد

اسماء بنت يزيد

بنابر مسطورات ابن اثير اسماء بنت يزيد زنى صحابيه و خاله‌زاده معاذ بن جبل كه از كبار صحابه
ميباشد بوده و شجاعت و قوت قلب مردان داشته در غزوه يرموك با ستون چادر خود نه نفر
از كفار را براه عدم فرستاده است

اسماء بنت شمس الدين

دختر شيخ شمس الدين محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شيخ تقى الدين بوده و نجم الدين ابن حجر عسقلانى

متولد گرديده و در كتاب انباء الغمر ذكر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدم
بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخصى ملى نام شوهر كرده بعد ها در سلك ازدواج علاء الدين
مقريزى منسلك گشته است در هر حال زنى عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوى و نيك
بوده و آمنة الرحيم كه شرح حال او بيايد خواهر اين زن ميباشد

اسماء العامريه

اديبه بوده است از آل بنى عامر از اهالى اندلس ساكن بلده اشبيليه و در كتابت و نظم شعر مهارتى
بكمال داشته قصيده براى صيانت خانه و اموال خود بامير الموحدين عبد المؤمن بن على نگاشته
كه دو بيت اول آن اين است

عرفنا النصر والفتح المبينا — لسيدنا امير المؤمنينا
اذا كان الحديث عن المعالى — رأيت حديثكم منها شجونا

در اواخر اين قصيده اسماء عامريه بوضعى خوب و مناسب حسب و نسب خود را بامير الموحدين
معلوم ساخته و اين كار را بوجهى احسن پرداخته است

اسماء عبرت

از زنان اسلامبول و دختر احمد آقا سر خاصه كيان خاصه و زوجه محمود جلال الدين خطاط
مشهور است و در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد اين زن چون از شوهر خود
تعليم خط گرفته و جلال الدين بميل و رغبتى تمام نكات خط را باو آموخته طورى براى
او ترقى حاصل شده كه خط اسماء با خطوط اواخر عمر جلال الدين بيك درجه و پايه بوده است
و بسيار چيزها اسماء نوشته و جلال الدين باسم خود رقم كرده است و از خطوط اسماء اگر
رقم كرده و ديده شده است لوحه ايست كه تاريخ آن هزار و دويست و بيست و دو ميباشد
علاوه بر زنانى كه باسم اسماء اسما بوده و در اين كتاب شرح حال آنها درج شد
ابن اثير پانزده نفر زن اسماء نام ذكر مينمايد و ميگويد كه همه صحابيه بوده اند و از آنهاست اسماء
بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعراى عرب است و معروف بمرقش و اسماء
بنت عوف عمزاده اوست و ماجراى اين عاشق و معشوق در تزيين الاسواق مسطور است
و چون ترقيش در لغت عرب بمعنى تزيين است و عمرو بن سعد بنابر جودت طبعى كه داشته
اشعار خود را بمحاسن و انواع تزيين مزين ميساخته معروف بمرقش شده و مهلهل دائى مرقش

میگفته‌اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده‌اند و حرمله برادرزادهٔ عمرو چون باو شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته‌اند چون عمرو این بیت را نظم کرده

الدار قفر والرسوم کما   رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این تعجب نیست چه در شعرای عرب اشخاص هستند که بتعبیرات خود ملقب گردیده‌اند و سیوطی در اخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال انها نگاشته است و عجب انکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء مثل اسماء ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده‌اند و اسماء ابن خارجهٔ الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین شمار امده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده

اعتماد

از جواری معتمد بن عباد سلطان بلد بخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود امده و شرح حال بثینه بعد ها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است

اعرابیه

در مسامرات شیخ محیی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن وهب الله گوید یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در حبالهٔ نکاح خود در اورد اما هوای دار الخلافه او را مناسب نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و با ناز و نعمتی فراوان دلتنگ و مکدر بود روزی خلیفه از او سؤال کرد که چرا بشاشت نیستی و لب بخنده اشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف میشوی اعرابیه گفت مرا بصحراها و خیمه‌های صحرا نشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاریه میل مفرطی است خلیفه در اخر نقطهٔ شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان خود را در حوالی قصر چرا دهند و انقصر را معشوق نامید و اعرابیه را در ان مسکن ساخت اعرابیه چون وضعی شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه نهانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات را میخواند

وما ذنب اعرابیه قذفت بها	صروف النوی من حیث لم تک ظنت
تمنت احالیب الرعاة وخیمة	بنجد فلا یقضی لها ما تمنت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه	وبرد حصاه اخر اللیل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحیرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با اعرابیه گفت غم مخور که برای خود نایل شدی در نکاح من باش و نزد قوم و قبیله خود رو و او را با جملهٔ اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد ماه هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت ان با تغییر جزئی در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را امثال اینها بران افزوده است و نظیر داستان اعرابیه بعد ها بیاید

اغتباط

جاریه‌ایست مغنیه از جواری معروفهٔ عباسیان و او را قلم الصالحیه میگفتند ابتدا مملوک یکی از رجال ال عباس و موسوم بصالح بن عبد الوهاب بود بعد ها در سلک جواری الواثق بالله خلیفه در امد و خلیفه او را اغتباط نامید و در حرف قاف شرح حال او بیاید (بمناسبت اسم اول او قلم الصالحیه) و لفظ اغتباط در اغانی سهواً احتیاط نوشته شده است

الف بنت الجمال

دختر جمال الکنانی است که از مشاهیر حنابله بوده سیوطی احادیث ثلاثیات المسند را از این زن اخذ کرده و او از پدرش جمال الدین عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی

امامه بنت خزرج

از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است و ابیات ذیل را در مدح اسود بن فنان که از جوانمردان عرب بیست برشتهٔ نظم کشیده

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معدی وکل یمان
وفی بهما فضلا وجودا وسوددا	وزیا فذاک الاسود بن فنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم ضراب او لیوم طعان

محیی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضا فی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه

اگر بیگی
ایتزن
متمایز تغات اشا
و ملقب باکر بیگی
و دختر امیر تیمور گورکان
و زوجهٔ محمد بیک بن امیر
موسی بوده و امیر تیمور و اورا
از سایر فرزندان خود عزیز
داشت و در سال هفتصد و
هشتاد و چهار در وقتی که
اردوی امیر تیمور در نیمه راه
بخارا اتفاق می افتاد وفات
نموده و بلند ابرار او و مانند
موسوم بسلطان حسن

اکر بیگی
منکوحهٔ
میرزا الغ بیک
گورکانی بوده و دختری
متمایز بخانزاده بیگم از او
بوجود امده و در ... سالگی
در گذشت

الوس اغا
دختر امیر ...
بود بعد از انکه امیر حسین کشته
شد و قلعه ... و انکه ...
بر ... امیر تیمور ...
تزویج کرده

جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانستم در وصافر و سایر اماکن نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم الطبع را بچنگ آورم و در پناه او چند گاهی با ایمنی بسر برم در اثنای گردش چند خیمه دیدم بطرف آنها شتافتم در جلو چادری مرزاقی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بر آن بسته اند داخل چادر شده سلام کردم خاتونی از وراء پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری منعم مناخ الضیفان بوالی القدر و مهدی السفر پس از این گفته حرفهای بسیاحت امیر بمیان آورد و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت و اطمینان امر کرد من گفتم ولتی یطمئن المطلوب و یأمن المرعوب من دون ان یاوی الی جبل یعصمه او مأمن و مفزع یمنعه فلا نجو من السلطان طالبه والخوف غالبه ان خوتن چون کلمات مرا شنید دانست که مرا تشویش خاطری است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت نفذ ترجم لسانک عن ذنب کبیر و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دل خرد ترجمه کرده است مرتکب خطائی شده و از دولت راه ابی است پس از آن گفت وایم الله لقد حللت بفنا رجل لا یضام بفنائه احد و لا یجوع بساحته کبد هذا الاسود بن قنان اخو الرکب واعمامه شبان صعلوک الحی فی ماله و سیدهم فی حاله و سندهم فی فعاله صدوق الجوار و فود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خزرج او را با بیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است

امامه بنت ابی العاص

دختر ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوار چندان او را دوست میداشت که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقه طاهره فاطمه سلام الله علیها که خاله امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابرین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج کرده بعد از شهادت

انحضرت مشار الیها بمغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حباله نکاح امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است

امامة المریدیه

امامه یا اسامه از نساء صحابیه است و مرید اسم قبیلهٔ او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق بود و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی بحضرت رسول خود داری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفت [شنید / گفت]

تکذب دین الله والمرء احمدا　　لعمر الذی امناک اذ بئس ما یمنی

حباک حنیف آخر الدهر طعنة　　ابا عفک خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیهٔ دیگر باسم امامه مسماة بوده اند که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است

امة الله

زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در الهیات سخن میگفته و دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قابچی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده درگذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار اوست

هفته کچمز کو بکه مهمان ایدن سن سیزنی　　یا که مر شب صبحه دک تا الان ایدن سن سیزنی

دست تدبیر ایله چاک اولمزمی دامان فراق　　آفتاب حسنکه حیران ایدن سن سیزنی

امة الله

از نساء معتبرهٔ بروسه و از خانوادهٔ معروفهٔ خواجچی زاده و زنی شاعره بوده تولیت موقوفات اجداد خود را داشته و در نگارش اسناد باحدی اعتماد نمینموده و خود بان تحریرات میپرداخته در وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری در تواریخ از او ذکری شده است

امة الله

گلنوش یا کلثوم که معروف بامة الله است زوجه سلطان محمد خان رابع و والدهٔ سلطان احمد ثالث و سلطان مصطفی خان ثانی بوده و او را جده و والده میگفته اند و عتیق والده نور بانو

خاتون بانی ینگی جامع غلطه است که پسرش در اسکدار نیز ینگی جامعی ساخته و در آنجا در
مقبرهٔ مخصوص خود مدفون است و شرح حال نوربانو خاتون در محل خود بیاید وامة الله
بنت ابی بکرة الثقفیه وامة الله بنت رزینه از صحابیات بوده اند وامه در عربی بمعنی
جاریه است وامة الله در نسوان بمنزلهٔ عبد الله است در رجال

امة الجلیل

از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند
ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک
چیزی گفتند آخر الامر رفع خلاف را قرار دادند که از امة الجلیل آن معنی را سؤال کنند مشارالیها
در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا
تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نپردازد امة الجلیل پس از این تقریر
و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از آنها رو کرده گفت هر کس بشما گوید شخصی
از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ
گفته است

امة الخالق

دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدثهای معروفه بشمار
میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الحنبلی پدر الف بنت
الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را بر او
قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیهٔ
ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و مینوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید
محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی
القعده در گذشته است از برتریهای امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشارالیها
در کتاب معجم ذکری از او نموده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

هی المقادیر فلمنی او فذر — ان کنت اخطات فما اخطا القدر
اذا اراد الله امرا بامرء — وکان ذا عقل و سمع و بصر
اصم اذنیه واعما قلبه — وسل من عقله سل الشعر

حتی

حتی اذا انفذ فیه حکمه — رد الیه عقله لیعتبر

امة العزیز شریفیه

زنی بوده است اندلسی که در شعر و ادبیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور در
ذیل که از ابیات و انشاء وی میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت
داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا — ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا — فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت
مسطور را باسم ولاده دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو
شعر را در جواب بیتین مزبور نیز گفته است

اوجبه منی یا سیدی — جرح بخد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع — فاین ما قلت واین الشهود

امة العزیز البغدادیه

اصلا بغدادی و از مشاهیر قرن سادس است که در شام بوده اند این زن معروف
به بنت الفتیم و در وعظ و فقاهت صاحب رتبه و مقامی بوده است و از آنجا که
اسم او خدیجه است در حرف خا ذکرش بیاید

امة العزیز

محدثه ایست مشهوره معروف بسندة الشام و او را باین لقب از آن ملقب داشته اند
که در ترتیب اسناد حدیث و معرفت رواة آن بر کلیهٔ معاصرین خود مقدم بلکه
متفرد بوده پدرش نیز محدث و ملقب بنجم الدین است

امة العزیز

دختر محمد بن الشیخ یونس بن الشیخ اسمعیل الانبانی و از اشیاخ سیوطی است و مشارالیها
در کتاب المنجم ذکر او نموده گوید من ثلاثیات بخاری و جزء انوسی را بر او قرائت
کرده ام

امة العزیز

دختر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی است که در انباء ابن حجر ذکر او
شده است ستّ البها بمجلس درس حدیث عیسی بن المطعم محدث مشهور حاضر
میشده و از اساتید دیگر نیز استفاده کرده و خود نیز بتدریس این علم پرداخته است
وفات او در هفتصد و هشتاد و پنج بوده

امة العزیز

پدرش حافظ علاء الدین بن العلاف و خود محدثه‌ایست معروفه که از مشاهیر علمای
حدیث استفاده نموده و نیز بتعلیم این علم اشتهار یافته و او را امة الرحیم نیز
میگفته‌اند و امة الرحیم در نساء مثل عبد الرحیم است در رجال ستّ البها در شوال
هفتصد و نود و چهار در گذشته

ام ابان

زنی است خثعمیه نامیه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است مادرش ام ابان
نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی بوافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که
بعد از قتل پسر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن دمینه عم مزاحم بن عمرو را نزد زوجه
خود دید سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی و مالی بل بجل عشیرتی — قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم — فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة — وما دام حیا مصعب وجناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا — تدور وان الطالبین شحاح

دو بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله
ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته
پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد
مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از شعرای
کبیر وقتی باین معایب نگذاشته و نمیگذارند اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود
شاعر معیوب شمرده میشود گویند دعبل شاعر از شاعران صاحب طبع و بعلم داشته و وقوفی
اشعار او غالبا مغلوط بوده در زیر بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحب شدید لیس ینجیه الفرار — ونجا من کان لا یعشق من ذل المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را است و در ثانی
زاء متشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه مگذار درست میشود دعبل گفت بسیار
خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود
متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود
و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است

ام انوک

مقریزی در خطط مصر ذکر کرده ام انوک از زوجات ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر
بوده و امیر انوک بن ملک ناصر از بطن او بوجود آمده خانقاه ام انوک را در مصر این زن بنا
کرده زنی بدیع الجمال و دارای آثار خیریه بوده و در حرف طاء در کلمه طغای ذکر او بیاید

ام ایمن

مادر اسامة بن زید و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه
از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میآید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان
نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده
گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از
بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته‌اند بعضی هم او را ام الظباء نیز خوانده‌اند
حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارثه که او را بخدیجه بخشیده بودند
بعد از عبید حبشی ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت برخی
گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر اینند که او را آزاد کرده حضرت رسول است
وقتی آمنه بنت وهب بعزم ملاقات اخوال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت
در محل موسوم بابواء بدار بقا ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم را تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن
بودند بنابراین آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و ستّ البها او را کامل الحرمه و عابده
میفرموده اند و مخصوصا بدین او تشریف میبرده اند
ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء در قید حیات بوده و زاید الوصف در آن هنگام گریه و زاری
مینمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر بیخبر نبوده و میدانستم که

این بزرگوار بدار بقا عازم است که ترس من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد

ام ایوب انصاری

زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرؤ القیس خزرجی از جماعت انصار که ایشان از مؤمنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال درگذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابو ایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول بآن خانه شرف ورود عنایت فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پر نور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقهٔ زیرین بالا تشریف فرما گردیدند

ام البنین بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و مبرات جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و بردهٔ آزاد میکرد و هر روز خاطر افسردهٔ شاد مینمود بعلاوه فصاحت بیان داشت و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه   وعزة ممطول معنّی غریمها

معلوم میشود تو چیزی باو وعده کردهٔ و در ادای آن مماطله و مسامحه نمودهٔ که از آن مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسهٔ باو وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر و گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین از این گفته پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب این است که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور بوضاح الیمن چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن این است که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و غدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از آنها نبرند و در این باب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ مکرمه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و باو و کثیر پیغام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و بیتی ادا نمایند کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن حزم را بر کنار نهاده صراحة گفت

صدع البین والتفرق قلبی   وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را برای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده و وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند این است که سپید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابهٔ عین اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب می انداختند

ما را در گفتهٔ ابو الفرج و ابن خلکان شاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن رغبتی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم آن خواهان کمال شده و این مفتون جمال والله اعلم علی کل حال

ام البنین

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پسران

صدیقه طاهره سلام الله علیها اول زنی را که بزوجیت همسری اختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله علیه الاف التحیة بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیدند

ام البنین

کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این ام البنین اروی با همانا نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالده معظمه خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حا بیاید

ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمینی که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بیرق را گویند که در سنجات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این دو معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین معنی بیرق دارد از مصنف مشار الیه است

باُم بنین مرجعهم الیها ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وما ولدت ولا حملت جنینا

ام جعفر

از زنان انصار و از قبیله بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشته و احوص بن محمد الانصاری از شعرای اسلام بتلوح در حق او گفته

لقد منعت معروفها ام جعفر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی نگرفته ام و ترا نمیشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرده قسم خورد که معرفی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای دشمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر بمن اینطور جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد

ام جعفر

کنیه زبیده زوجه هرون الرشید است و از اینجا که باسم بیشتر مشهور است شرح حال او در زا بیاید

ام جمیل

بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بنو فاد و عرب مشهور و مثل است که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از شر دشمنان حفظ کرد و گمان میبرد که او برادر خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود و وقتی در مدینه منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی که با او کرده ممنون میباشم و از اینجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را مساعدت داد

بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب خواهر عمر میباشد و زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از زنان مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از منصب خود معزول گردید و برین و نیز مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادر امی او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است

ام جندب

کنیه سه نفر از زنهای صحابیه است که یکی از آنها رمله بنت الوقیعه مادر ابو ذر غفاری رضی الله عنه میباشد و اسم ابو ذر جندب بوده لهذا رمله را ام جندب گفته اند و ام جندب زوجه امرء القیس شاعر معروف است و قصه محاکمه او در میان امرء القیس و علقمة الفحل و طلاق دادن امرء القیس او را مشهور و از انما نحن فیه خارج میباشد

ام حبیبه بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که در آن هنگام اولین مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسم او رمله بود

عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بر وجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطهٔ ثبات
در دین اسلام بشرف مزاوجت رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال آنکه بعد از فوت
عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنابر نجابت و شأنی که داشت ممکن نبود
کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال هفتم هجرت که
بملوک اطراف سفرا مأمور و آنها را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را
با نامه نزد اصحمة بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان
مشار الیه ام حبیبه را در حبالهٔ نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورد چون
نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد و امر تزویج
ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بمدینه فرستاد
از خود ام حبیبه منقول است که گفته است در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی
جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور
و وکیل است که تو را بمزاوجت آنحضرت سربلند سازد من نهایت مسرور شده دو دست بند
نقره که در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را
در دین صلابتی بوده گویند قبل از فتح مکه هنگامی که پدرش ابوسفیان برای تجدید
معاهدهٔ قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع نقض پیمان و نقض عهد آنها بمدینهٔ منوره آمده
بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات نماید و در انجا
خواست در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه فراش را برچیده ملاحظهٔ او را منع کرد و گفت تو
مشرک نجسی و در این فراش نمیخواهی قدم گذاشت

ام حبیبه بنت جحش

خواهر زینب بنت جحش و از زنهای صحابیه است و این همان حمنهٔ بنت جحش میباشد که در قضیهٔ
افک عائشه شریک بوده

ام حبیبه زینب

زنی است محدثه که از اشیاخ امام سیوطی بوده و شرح حال او در حرف زا در عنوان زینب

بنت الشویکی بیاید

ام حسان

در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح
و مقامات عرفان و در دیانت ایمان معروف بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او
میرفته روزی با ثاث البیت ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر
بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان تا بحرف قدر تو
نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم نمیخواهم طلب دنیا نمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یک زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد

ام حکیم البیضاء

دختر عبد المطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد بواسطهٔ نعومت
بدن او و ابیضاضش او را قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را
در مرثیهٔ پدرش انشاد کرده

الا یا عین جودی و استهلی … و بکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی … بدمع من دموع هاطلات
و بکی خیر من رکب المطایا … اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی … کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا … و غیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی … تروق له عیون الناظرات
عقیل بنی کنانة والمرجی … اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج … بداهیة و خصم المعضلات
فبکیه ولا تسمی بحزن … وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه

زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ
ام حکیم شهرت دارد و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقع است منسوب به مشار الیها میباشد
ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه

معظم قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امان
گرفت امّا عکرمه از آنجا که عداوتی سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن
گریخت و زوجه‌اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند
باو رسید و گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت
داد و بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و سبب قبول
اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموك مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید
که از صحابه بود نامزد گردید و در اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را
همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست
عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن
این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که
من در اینجنگ مقتول میشوم بنابر این ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی
جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله
بعد از زفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند
و خالد کشته شد و در آنروز ام حکیم الحزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول
ساخت

ام حکیم الواصله

بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبد العزیز اموی و از شرفای زنان
قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شده
و دختر او زینب الواصله و ابن الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه دیگران در محل خود بیاید
عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در حیات و حضور جدّ او عبد الملك بن مروان
منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع برحسب دعوت
حضور بهم رسانیده و شعرها در تهنیت و تبریك این ازدواج بنظم آورده و ده هزار
درهم صله گرفتند
نیز صاحب اغانی گوید ام حکیم الواصله بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که
با آن شراب می‌آشامید و کاس ام حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب

یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از آنجمله است
ابیات ذیل که از ولید بن یزید میباشد

علّلانی بعاتقات الکروم — واسقیانی بکاس ام حکیم
انها تشرب المدام تصرفا — فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیهٔ دیگر باین اسم نامیده شده اند

ام الحیا الانباریه

زنی است محدثه که زهره نام داشته و در علم حدیث متبحر بوده از حالات او زیاده براین معلوم
نیست

ام خارجه

دو نفر زن صحابیه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نسا معروف عرب
در زمان جاهلیت که نگارش حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس
گوئیم این ام خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل
شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردیده میگفته اند اسرع من نکاح ام
خارجه پس شبهه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لاغیرها

ام خلیل معروف بثمرة الدین لمکه مصر بوده و در تحریف شبن رخ حال او بیاید

ام الخیار

این زن زوجهٔ ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری)
چون در حق زوجهٔ خود گفته است

قد اصبحت ام الخیار تدعی — علیّ ذنبا کله لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود

ام الخیر البغدادیه

از نسا مشهوره و محدثهٔ قرن ششم هجری و معروف بجمال النسا بوده و در بغداد زندگانی
مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند و بافاضت و تدریس طلبه
علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور استماع
اخذ علم حدیث نموده بعدها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر
و قاضی تقی الدین سلیمان و ابن سعد و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از

متبحر بوده و مشار الیها اجازه گرفته‌اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال
داشته چند دفعه بمکهٔ معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است

ام الخیر خدیجه

نیز از نساء محدثه و معروف بضوء الصباح بوده خط را خوش می‌نوشته و در انشاء دستی داشته
اجازه نامه‌های خود را خود تحریر میکرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق را
لبیک اجابت گفته است

ام الخیر بنت یوسف

دو نفر زن محدثه از اشیاخ علامهٔ سیوطی باین اسم موسوم بوده‌اند و علامهٔ مشار الیه
در کتاب المنجم فی المعجم از آنها ذکری کرده است و ترجمهٔ حال ام الخیر رابعه در حرف را و ام الخیر
هاجر در حرف ها و ام الخیر زینب در حرف زا بیاید

ام الخیر بنت الحریش

زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله را ننموده ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری میکرده در کتب محاضرات در
جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از این ام الخیر نقل مینمایند و آن این است که
معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از
وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید بتو اجر دهم و اگر شر بجزا رسانم
چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانهٔ ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه
اطاعت معاویه خارج نشده‌ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده
میل داشتم که برای عرض بعضی مطالب معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و
والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد
شد و طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر و جزا خواهد داد تو چه در حق من خواهی
گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که در بارهٔ من نموده بد نخواهم کرد
چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار
الخلافه رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که

ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض
راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی
باین ساحت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر من بواسطهٔ حسن نیت خود بر تو دست
یافته‌ام حالا بایستی حرفهائی را که در وقعهٔ صفین روز قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی
ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته‌ها را مکرر نکرده‌ام از خاطرم رفته است و آن روز
هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دوچار بودم آن حرفها بر زبان آورده‌ام اکنون گفتن آنها بی ثمر است
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین دارم که بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت
از شما کدام حرفهای آن روز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من
برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری
بود و تازیانه بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جادهٔ سلامت داخل کرده در
ظلمت جهل وانگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید
آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید [illegible]
خدای تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین بعد از آن سر بآسمان
بلند کرده گفت اللهم قد عیل الصبر و ضعف الیقین و بیدک یا رب ازمة القلوب فاجمع
اللهم بها الکلمة علی التقوی و الف القلوب علی الهدی پس از این دعا ام الخیر بکلماتی چند
عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از استماع این کلمات
گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من تو را
بقتل رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که
بسبب شقاوت او من بسعادتی فائز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی
ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با وی بی‌میل شده او را
بقتل رسانیدند معاویه گفت یا ام الخیر در حق عثمان همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت
یشهد الله که من باین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در
درجات رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول او را

بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خالو زاده حضرت رسول
چه توانم گفت او و امثال او را انحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه تو ابجد این
منها الحتمید هم که مرا از این سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه
گفت ترا معاف کردم و بخشیدم بعد از آن با جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت
نماید

ام الخیر بنت صخر

مادر ابو بکر صدیق و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و
ابو بکر میراث برده گویند چون ابو بکر متولد شد ام الخیر او را در اغوش گرفته ببیت عتیق که
خانه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا من الموت و طول زندگانی ابو بکر را
از خدا خواست و کنیز از ارکان کعبه بقدرت پروردگار سخن در آمد این ارجوزه را خواند

یا امة الرحمن بالتحقیق   فزت بحمل الولد العتیق

یعرف فی التوراة بالصدیق

اشخاصی که در انجا حضور داشتند این ارجوزه را شنیدند و یکی از وجوهی که در ملقب بودن
ابو بکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است

ام الدرداء

زنی بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میاید
ام الدرداء احادیث کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و ان
احادیث را حفظ و روایت نموده ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را
مردی عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت
من است چون شام فتح شد ابتدا قضاوت انجا را باو دادند بنابر اصح اقوال در سال سی و دو
هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینه طیبه
باز گشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب بابو الدرداء است اگرچه
بالاصاله قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر از این قبر قبر دیگر در اسلامبول هست که منسوب بصحابه
میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجه دیگر داشته که او نیز
مکناه بام الدرداء بوده ولی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول در حباله نکاح در اورده

درک شرف حضور حضرت رسول ننموده است
ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه بوده و ام الدرداء
که بعد ها بحبالۀ نکاح ابو الدرداء رسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام داشته است

ام رعلة القشیریه

زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستغفری او را از
صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله و سلم امده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا
ذوات الخدور و محل ازرار البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد و لا حظ لنا فی الجیش
فعلمنا شیئا یقربنا الی الله عز و جل این عبارت ام رعله شبیه ببیان و عرضی است که اسماء
الانصاریه بحضور حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته ایم و
معنی ان این است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود
هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت انها مشغولیم و از اجر و ثواب
جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلۀ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد فرمودند
انبیا فرموده اند شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و
طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را بشنود ماجور و مثاب خواهید بود
در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة القشیریه حسنین
علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر
خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود

یا دار فاطمة المعمور ساحتها   هیجت لی حزنا حییت من دار

ام رومان

زوجۀ خلیفۀ اول ابو بکر میباشد و عائشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود امده و در ایام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابرای این شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم
هجرت وفات نموده است

ام سعد

دختر عصام حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون اسمش

سعد بوده در حرف سین ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کبشه هفت نفر از صحابیات اند که یکی از آنها مادر سعد بن معاذ میباشد و او برای پسر خود نوحه کرده و گفته است

ویل ام سعد سعدا ضرامه وجدا سدید مسدا

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناوی در تیسیر گوید و من خصائص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء

ام السلطان

مقریزی در خطط مصریه گوید سلطان شعبان از سلاطین ترک مصر است و این سلسله از فروع سلاطین ایوبی بوده و از اواسط قرن ششم هجرت تا اواخر قرن هفتم در مصر سلطنت نموده و مادر سلطان شعبان معروف بام السلطان مدرسه در مصر بنا کرده که آنرا مدرسهٔ ام السلطان میگویند و از ابنیهٔ عالیهٔ مصر محسوب میشود این مدرسه در بیرون باب زویله و نزدیک بقلعهٔ جبل و مزارستان مصر بنا شده و تاریخ بنای آن هفتصد و هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای حنفیها و شافعیها مدرسی جدا کانه در آنمدرسه ساخته و سقاخانه و حوضی هم در آن بنا نموده و از آنجا که اسم ام السلطان برکه بوده شرح حال او در حرف با بباید

ام سلمه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمة بن عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه بآن کنیه مکناه گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناکحت سید انام علیه الصلوة و السلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ و روایت نمود در قرب خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت کرده یا بنی مالی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک نافرین لا تعف طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحبها و لا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخ حیث توخی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما و لم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک و ان علیک حق الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای تراز تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت رسول می پیمودند محو مکن و آتشی را که سنفر ریخته بودند روشن منما و همانطور که یاران تو ابو بکر و عمر رفتار کردند رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نگردیدند اینحق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم و حق تو این است که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکلمات داده ضمن مثل معروف هو کابی الزند و صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده در مرثیهٔ او این اشعار انشاد نموده

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میرة

ضخم الدسیعة ماجدا یسمو الی طلب الوتیرة مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیرة

ام سلمه خدیجه

دختر بهوان از زنان محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است

ام سلیم

دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج و مادر انس بن مالک است این زن از زنان صحابیات نامی آمده و از ارباب درایت و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او متکدر شده بشام رفته در آنجا در گذشت و ام سلیم مدتی بیشوهر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیلهٔ او و ابطال انصار ابو طلحهٔ انصاری او را خواستکار شد و ابو طلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد این مواصلت منعقد نمینمود بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بیزاری نمایم اما مانعی که در پیش است این است که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که بتخته چوبی سجده میبری اینسخن در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود

هنگامی که سید انبیا بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیه بآنجناب نماید ناچار پسر خود انس را که

دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این
پسر را برای خدمتگذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند من است
دعائی در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و
شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس یکصد و سه سال زندگانی کرد و
هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو نفر دختر و اموال و
مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر به بصره رفت که
بمردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت
ام سلیم خواهری داشت مکناة بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بود
و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اوقات بخانه آنها تشریف میبردند و در
اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت مینمودند و حضرت بخواب قیلوله
معتاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم و اظهار انبساط
فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امت خود را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید
عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت
فرمودند تو هم از آنها خواهی بود و این مژده فتح جزیره قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت
بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریض و ترغیب معاویه برای فتح جزیره قبرس حرکت کردند و
ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام
از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت
و ام سلیم بنت تیم نیز زنی صحابیه بوده است

ام شریک

یکی از زنهای زمان سعادت اقتران حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و نفس خود را
بآنحضرت هبه نموده یعنی خواسته است بدون مهر تشرف ازدواج پیغمبر را پیدا کرده ولی
باین آرزو فایز نشده اسم ام شریک غزیه بوده است

ام عاصم

اسمش جمیله و دختر ثابت بن ابی الاقلح الانصاری و خواهر عاصم بن ثابت است که از صحابه بوده

و زوجه مطلقه عمر میباشد قبل از قبول اسلام اسم ام عاصم عاصیه بود چون قبول اسلام
نمود حضرت رسول او را جمیله نام نهادند جمیله چون از عمر پسری آورد که او را موسوم
بعاصم داشتند از این رو مکناة بام عاصم شد

ام عاصم

مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر
ارباب سیر این ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانسته که نواده عمر میشود و شیخ اکبر
در مسامرات گوید ام عاصم حفیده قریبه عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در
کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در
شیر آب داخل کن عمر دوست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است
و عمر ما را از اینقبیل کارها منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر
از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداده جواب داد ما باید در ظاهر بخلیفه
اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خشنود شده او را
در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد
ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من رجال ام عاصم گوید ام عاصم
همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر او
حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان
از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصة من رجال ام عاصم یعنی کاش حفصه نیز از
عرق ام عاصم میبود

ام عباس

مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظافر بالله فاطمی از خلفای مصر
رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی
میگوید ام عباس زنی بوده مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح
شخص معتبری معروف بعادل بن سالار ام عباس را تزویج نموده و بوزارت الظافر بالله نایل
آمد اما بعد از مدتی عباس پسر زن سالار او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پسر ام عباس

ام الوزیر گردیده

ام عقیل

فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو
در باب کان ذکر و ایراد مینمایند از مشار الیها میباشد و آن بیت این است

انت تکون ماجد نبیل　　اذا تهب شمأل بلیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است

ام العلاء

دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن سال پانصد هجری
در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب اشعار
مسطوره ذیل را باسم ام العلاء نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

کل ما یصدر عنکم حسن　　وبعلیاکم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم　　وبذکراکم تلذ الاذن
من یعش دونکم فی عمره　　فهو فی نیل الامانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلاء کنیهٔ دو نفر زن صحابیه بوده است

ام علی

زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته
شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اتقیاء بوده و از شیخ ابو حفص روایت نموده اند که گفته است
تا ندیدم زنی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم جنس زن را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را
مکروه میداشتم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس
خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال ام علی بنت الاومنا نیز در حرف تا نگاشته خواهد شد

ام عماره

دختر کعب از اولاد مازن بن نجار و زوجهٔ زید بن عاصم و صحابیهٔ مشهوره بوده این زن با وجود
توطن در مدینه قبل از هجرت قبول اسلام کرده و بمکهٔ معظمه آمد و در عقبه بخدمت حضرت
رسول مشرف شد با آنکه زنان مکلف بجهاد نیستند اینکار نیز میپرداخت و در احد کارها
ساخت چون اسم ام عماره نسیبه است در حرف نون ذکر او بیاید

ام عمرو

کنیهٔ شش نفر زن صحابیه است و ام عمرو بنت جندب بن عمرو بن حممة الدوسیه یکی از
زوجات عثمان بن عفان است صاحب عجائب الاخبار مینویسد چون ام عمرو زوجهٔ عثمان
حنو و بلاهت داشت برای اینکه معما بگوید خنفسا را در دهن خود میگذاشت و میگفت
حاجیتک ما فی فمی از تو معما میپرسم چیست در دهن من

ام عیسی

کنیهٔ سه نفر از زنان معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را
تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب
فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری
درگذشته است

ام الفتی

مادرانی است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم را
بمیدان جدال برد و چون اینکار کرده دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ
گرفت دست چپ او را نیز انداختند او قوت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر
او ام الفتی این ارجوزه بخواند

لاهم ان مسلما دعاهم　　یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامهم قائمة تراهم　　تامرهم بالقتل لا تنهاهم

قد خضبت من علق لحاهم

ام الفتح

دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است
که او را ابنة السلام میگفته اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال
ششصد و هشتاد هجری وفات نموده

ام الفضل

اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب
عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهره

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید
جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود امده است فضل و عبدالله و معبد و قثم
و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر انها فضل بوده لهذا معظمه مکناة بام الفضل شده و جناب
عباس را هم بمناسبت پسر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبدالله صاحب تفسیر معروف
بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفا و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنا بر اینکه
از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید او را نجیبه شمرده
و ابیات ذیل را در حق او بنظم آورده اند

ماولدت نجیبة من فحل — کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل — عم النبی المصطفی ذی الفضل
و خاتم الرسل و خیر الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنابراین فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهتر از اینها پسر بود وقتی که او را
میگردانید [illegible] مصرع میخوانده اند

تموا بتمام فصاروا عشرة — یا رب فاجعلهم کراما بررة
واجعل لهم ذکرا و انم الثمرة

ام الفضل

دختر جناب عباس عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله از صحابیات بشمار میاید نیز مکناة
باین کنیه بوده است

ام الفضل

دختر حمزه سید الشهدا و از صحابیات شمرده میشود

ام الفضل

دختر مامون خلیفه عباسی است و خلیفه او را بمزاوجت حضرت امام محمد تقی علیه السلام داده
و با انحضرت بمدینه منوره فرستاده و از بطن او امام علی النقی سلام الله علیه بوجود امده اند
و ام الفضل بعد از رحلت حضرت امام محمد تقی و پدر خود به بغداد آمده و در قصر معتصم
جای گرفت انتهی ما برای این خبر مستندی نیافتیم ۳

والده حضرت نقی علیه السلام باتفاق ... ام ولد بود مغربیه و نامش سمانه [illegible]

ام الفضل بی بی

محدثه ایست مشهوره که جزء بی بی در حدیث از او است و او را ابیاتی بر وزن ضعیفی نیز گفته اند
ذکر این ام الفضل در حرف با بیاید

ام الفضل خدیجه

محدثه ایست مصریه و شرح حال او در حرف خا مسطور خواهد شد

ام الفضل مریم

از اشیاخ امام سیوطی است و ترجمه حال او در حرف میم نگاشته میشود ان شاء الله تعالی

ام قیس

اسم سه نفر از زنان صحابیه است که یکی هذلیه و دیگری اسدیه بوده و سیم انها منسوب
بقوم و قبیله نیست

ام کحه

زوجه اوس بن ثابت انصاری است و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بوده چون اوس در غزوه
احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت
جمیع اموال او را ضبط کردند و زوجه و دخترهای او را محروم داشتند چه رسم جاهلیت این بود
که بزن و فرزند اناث میراث نمیداده اند و آیه شریفه و تاکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب
بنابراین در اینمورد کریمه و للنساء نصیب نازل شد و سید انام علیه الصلوة والسلام
بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوصیکم الله
در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت و بام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی
بنی اعمام اوس داده شد و این قول بر مذهب اهل تعصیب است که زائد از فرائض را بعصبه
میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فریضه میرسانند

ام الکرام

دختر معتصم بن صمادح پادشاه مریه است از زنان مشهوره اندلس که در ادبیات یدی طولی
داشته و در نظم و نثر مهارت و قدرت او بکمال بوده

ام الکرام

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است

ام الکرام السلیمه

کنیتی از صحابیات است

ام الکرام

زوجهٔ ابن حجر عسقلانی و زنی محدثه بوده

ام کلثوم

دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگتر از دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بزوجیت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم همان سمت یافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجهٔ عثمان بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از این زوجیت فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام غیر فاطمه علیها السلام را از بنات رسول الله صلعم ندانسته اند

[illegible]

ام کلثوم

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدة النساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را ام کلثوم الکبری میگفتند اولاً عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از این زوجیت بوجود آمد و پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السعادة فی حجة الشهادة شرح داده در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه هدیه ارسال فرمود و اهل قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهداء نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته شد و سفیری که حامل آن عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را دید و خود را با ایشان معرفی نمود و یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امپراطریس (ملکهٔ) ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزادهٔ او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجهٔ اشتهار است و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفهٔ ثانی

ام کلثوم

نیز دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظم لها [illegible]

عبد الله الاصغر ابن عقیل تزویج نمود

ام کلثوم

کنیهٔ پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است

ام کلثوم

دختر عبد الله بن عامر بن کریز و زوجهٔ یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن از این قرار است که در سال چهل و نه هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش ببعضی امراض و فقدان آذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بهجتی از محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم … بالفرقدونة من حمی و من موم

اذا اتکأت علی الانماط مرتفقا … بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمهٔ مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکماً و حتماً باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجهاد قسطنطنیه رود و یزید مجبور بر رفتن شد بالجمله ام کلثوم که در این نظم یزید مشاهده میشود زن یزید بوده و بعقیدهٔ برخی اسم او هند میباشد و همین زن مشتبه شده و مکناة بام کلثوم است که در دو و دختر شهادت امام حسین [illegible]

[illegible]

ام مالک

کنیهٔ دو نفر زن صحابیه است و کنیهٔ نعم دختر ذویب الخزاعی که لیلی عامریه معشوق قیس باشد نیز ام مالک بوده

ام محمد

خالهٔ شیخ عبد القادر گیلانی است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است

ام محمد

مادر شیخ ابو عبد الله بن خفیف و زنی صالحه بوده است و بسیاری از زنهای محدثه و سه نفر زن صحابیه باین کنیه مکناة شده

ام محمد الثقفیه

دختر عبدالله بن عثمان بن ابی العاص الثقفی است که زوجه سلم بن زیاد بن ابیه بوده در زمان یزید که سلم مزبور ولایت خراسان و سجستان داشت و با اهالی سمرقند جهاد و غزا میکرد ام محمد با او همراه بود و بتصریح ابن اثیر در کامل اول عربیه ایست که از آب جیحون گذشت و بعد همین بود که سلم را از ام محمد مذکوره در ممالک سغد پسری بوجود آمد و نامش [illegible]

ام محمد بنت صالح المسکین

از زنهای هرون الرشید بوده و صالح المسکین از پسران منصور است و دختری هم مکناة باین کنیه داشت که نام او حمدونه بوده است

ام المساکین

کنیه زینب بنت الهلالیه است که یکی از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و چون بمساکین و فقرا توجه تامی داشت او را ام المساکین گفته اند و ترجمه حال او در حرف زاء باید

ام معبد

دختر خالد الخزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه ایست مشهور و قضیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و روغنی از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنابراین آن گوسفند در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دراز و زید دست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سال خشک سالی سخت شد و حیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند معذلک صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول از منزل ام معبد نهضت فرموده تشریف بردند ابو معبد بخیمه خود آمده برخلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا و الشاء عازب حیال و لا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شده همه گوسفندها در چراگاه دور و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که

دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رأیت رجلا ظاهر الوضاءة مبلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة و لم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و فی اشفاره وطف و فی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع و فی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار و اذا تکلم سما و علاه البهاء و کان منطقه خرزات نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر و لا هذر اجهر الناس و اجمله من بعید و احلاه و احسنه من قریب ربعة لا تشناه من طول و لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر الثلاثة و احسنهم قدا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله و اذا امر تبادروا الی امره محفود محشود لا عابس و لا مفند یعنی شخصی را دیدم پاکیزه صورت و گشاده رو بود و شمایل نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه و مژگانش انبوه صوتش سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی او پیوسته و دنباله آن باریک مویش بمنتها درجه سیاهی گردنش بلند و ریش زیبا در وقت سکوت با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او آشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوشاینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روییده باشد و خرمی او از آن دو زیادتر و قدر او افزونتر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی میکرد در انجام آن مشکوک نبودند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیهوده نمینمود چون ابو معبد از ام معبد اوصاف مذکوره را شنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور نموده اگر او را میدیدم هر اینه تبعیت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابوبکر و آزادکرده او عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند

و ام معبد اسم سه نفر زن از صحابیات است

ام معمر

بنت الحباب معشوقهٔ قیس بن ذریح است و ذکرا و در حرف لام بیاید و مجنون در اشعار خود لیلای عامریه کرام مالک است نیز ام معمر گفته در صورتی که از اشعار او از مجنون بدانیم

ام موسی

ام موسی که در آیهٔ شریفهٔ قرآن مذکور است مادر حضرت موسی پیغمبر بنی اسرائیل میباشد و چون اغلب مصنفین اسم او را یوخابد ضبط کرده اند در حرف یاء ذکر خواهد شد

ام موسی

ام موسی قهرمانه جاریهٔ ام ولد است یا بجوای او امر سلطنتی و رتق و فتق امور زمان المقتدر بالله عباسی بوده عزل و نصب حکام ورد و قبول احکام کلیته او مینموده بلکه چون زمان او و علی بن عیسی وزیر گذشت و نفاق اتفاق افتاد و وزیر مشار الیه مجبور باستعفا گردید

ام موسی

دختر منصور حمیری خواهر یزید بن منصور و والدهٔ محمد مهدی عباسی است که از زوجات منصور دوانیقی میباشد و جعفر اکبر پدر زبیده زوجهٔ هرون الرشید از بطن این زن بوجود آمده و اسم او اروی بوده

ام النساء

دختر عبد المؤمن تاجر فاسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته و اشعار ابداع نظم و انشاد کرده در بشارت محیی الدین قصیده از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر　　فاصبح الحوما فی صفوه کدر
من خیر هاد غدا بالهدی یأمرنا　　وفی اوامره التسدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین برمیآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

لیثا اذا اقحم الابطال حومته　　یفنی الکتائب لا یبقی ولا یذر

ام هرون

در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال این زن چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردنی تنها بنان قناعت مینموده نیز و سامان اعتنائی نداشته بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند در صحراها شیر بر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی روزی شده بیا و بخور و شیر رو از او گردانیده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم

یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانید او را خالد نام نهادند ام هاشم و ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد بعد از چندی روزی مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یابن الرطبة الاست خالد این واقعه را بمادرش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفت و منتهز فرصت شد وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هاشم الانصاریه

دختر حارثه بن نعمان انصاری و از زنان صحابیه بوده است و در کنیهٔ او اختلاف کرده اند بعضی صاحب اسد الغابه ام هشام ضبط نموده و در وافی بالوفیات ام هاشم ثبت شده بهر حال در علم مقامی معلوم داشته و جماعتی از محدثین از او روایت کرده فقها گفتار او را معتبر دانسته اند مشار الیها در سال نود و هشت هجری از دار فنا ارتحال نموده است

ام هانی

دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهور و که در معراج حضرت رسول ذکر او شده در اسم او اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمرهٔ فاخته نوشته اند بهر حال زوجهٔ هبیرهٔ بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدینجهت او را ام هانی گفته و هبیره

از مشرکین و اشخاصی است که روز فتح مکه معظمه فرار نموده و در اعتذار فرار خود گفت

لعمرك ما ولیت ظهری محمدا   واصحابه جبنا ولا خیفة القتل
ولکننی قلبت امری فلم اجد   لسیفی غناء ان ضربت ولا نبلی
وقفت فلما خفت ضیعة موقفی   رجعت لعود کالهزبر الی شبل

اما ام هانی همان روز ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول روایت کرده است

در میان اهل ادب چنین معروف است که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطوره در ذیل از حارث بن هشام است در عذر از غزوه بدر انشاد نموده است

الله یعلم ما ترکت قتالهم   حتی علوا فرسی باشقر مزبد
ووجدت ریح الموت من تلقائهم   فی مازق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحدا   اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم   طمعا لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی و ابا عبیده انکار نموده هرچه در باب اعتذار از فرار گفته و انشاد کرده اند نظم حارث را ... [illegible] که حارث در بیت اول اشعاری کرده و در طوق نگاشته شد اظهار جلادت و پر دلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیل است که خوف و هراس حال ایشان را انکار داده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بود و گرنه میبایست خون او منجمد گردد

ولا یخفی که فاضل ... [illegible] ... استعمال ... [illegible] ... فی قول الاشعر ... [illegible] ... فاعلم صح

ام هانی بنت ابی الفوارس

دختر قاضی شرف الدین ابو القاسم و از احفاد ابو الفوارس بن سیف الاسلام و زنی محدثه بوده و نسبت با امام سیوطی سمت استادی داشته از ابو الیسر احمد بن عبد الله بن الصائغ و ده نفر دیگر از محدثین اجازه گرفته است

ام هانی بنت فهد

دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میاید

ام هانی مریم

دختر شیخ نور الدین ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محدثه بوده که نیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت متولد شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او مینموده از سن هشت سالگی بتحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف نواده حافظ ابن حجر عسقلانی مینماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را ابن حجر بچند شعر مذیل ساخته است

اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری   اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

و اشعار ام هانی که ذیل بیت مزبور قرار داده این است

فکن حامدا لله شاکر فضله   علی سائر الاحوال فی العسر والیسر
وکن ساجدا لله ما دمت قادرا   لعلک تحظی بالسعادة والفخر
فیا ایها الانسان لانک جاهلا   واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم   ورازقهم من غیر مل ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه   علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام هانی

یکی از دخترهای حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او را عبد الرحمن بن عقیل تزویج نموده است

ام الهناء

دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیهٔ اندلسی است این زن طبع بلند بهره کو داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مأمور گردید و چون این مأموریت اسباب دور شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهناء ارتجال بدیهه و این بیت بخواند

یا عین صار الدمع عندک عادة   تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهناء نسبت میدهد

ام الهناء الصالحه

بنت الملقن زنی بوده است محدثه از اشیاخ امام سیوطی و در حرف صاد ذکر او بیاید

ام الهیثم

امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزه بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میاید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمى للدكة فشهدت مأدبة فأكلت جبجبة من صفيف هلعة فاعترتني زلخة گفتند این چه قسم گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جبجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی انرا پاک کرده از گوشت قاورمه شده پر مینمایند و صفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن بروی آتش میگذارند و هلعه بکسر ها و فتح لام مشدد بزغالهٔ ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که به پشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مریضی که باین وجع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام الهیثم این است که من در دکه اش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبهٔ بزغالهٔ ماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم و مبتلا بدرد پشت شدم

ام الهیثم

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیرة بن نوفل شوهر دوم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن پیش نگاشته شد درگذشت

این دو بیت را ام الهیثم بنظم آورده

اشاب ذوابتی واذل رکنی   امامة حین فارقت القرینا
تطیف به لحاجتها الیه   ولما استیأست رفعت رنینا

و این ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی بابو الاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی از این ام هیثم دانسته اند و از اشعار این است که جوهری هم نگاشته

الا یا عین ویحک اسعدینا   الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه   بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا   فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا   بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا   فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها   ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه   وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا   بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی حسین   رأیت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر   نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه   ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه   ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا   نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب   فان بقیة الخلفاء فینا

امهات المؤمنین

مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد و آنها یازده نفر بوده اند خدیجه و عائشه و حفصه دختر عمر و ام حبیبه و ام سلمه و سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش و زینب الهلالیه و میمونه و جویریه و صفیه شش نفر از این یازده نفر از قریش و چهار نفر عربیه و صفیه که آخرین آنها است اسرائیلیه و از اها

خیر بوده خدیجه و زینب هلالیه در حیات سید انبیا از دار فنا رحلت کردند و در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفی رسول الله عن تسع نسوة | الیهن تعزی المکرمات و تنسب
فعایشة میمونة و صفیة | وحفصة تتلوهن هند و زینب
جویریة مع رملة ثم سودة | ثلث و ست ذکرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه و مراد از رمله ام حبیبه است و ترجمه حال هر دو نگاشته شد و امّا زوجات مطهرات حضرت خیر البشر و امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام امّا مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را میپوشیدند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است

امیه بنت عبد المطّلب

دختر عبد المطلب ابن هاشم و عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواهر ارْوی و ام حکیم البیضاست که ترجمه حال هر دو نگاشته شد امیه نیز چون خواهران خود در ی عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت ان از این قرار است

الاهلک الراعی العشیرة ذو الفقد | وساقی الحجیج والمحامی عن المجد
ومن یألف الضیف الغریب بیوته | اذا ما سما الناس تبخل بالرعد
کسبت ولید اخیر ما یکسب الفتی | فلم تنفکک تزداد یا شیبة الحمد
ابو الحارث الفیاض خلی مکانه | ولا تبعدن فکل حی الی بعد
فانی لباک ما بقیت و موجع | وکان له اهلا لما کان من وجدی
سقاک ولی الناس فی القبر ممطرا | وسوف ابکیه وانکان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها | وکان حمیدا حیثما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف را بیاید و آمنه زوجه ابن الدمینه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر انچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده

امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اسم او را آمنه می‌نویسد

امیة الغفاریه

صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابو ذر غفاری وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت امده عرض کرد انا نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی ونعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین پردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبول فرموده رخصت دادند اما بعد ها جهاد بر زنان حرام شد

(نواب علیهٔ عالیه) انیس الدوله (دامت شوکتها)

عقیلهٔ معظمهٔ مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشئة حرم جلالت دستگاه حضرت کردون بسطت شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری میشمارد اصل ایشان از دار الخلافهٔ طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای هر سامان عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل منکر اعتساف و مؤید درستی و انصاف و نواز کفت در حق این ستر عظیم القدر و اسب کر سروده اند

ولو کان النسا کمثل هذی | لفضلت النسا علی الرجال

و مدحی نیز انموده اند مختصر خدر تقوی و پردهٔ عفافش با ثار خیریه مطرز و عزیز ماثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معتبر است از انوقت که مرحومهٔ مغفوره ستر کبری مهد علیا طاب ثراه (والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه) رخت بهشت بر بر کشید و در غرفات فردوس جای گزید پذیرائی نسا محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقران خلافت در مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیهٔ مفخمه دام اجلالها موکول است و مکارم اخلاق و محاسن ادابش در اوقات تشریفات و تزئینات ان مشهور و منقول و نزد امثال بمثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد ایت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام مجللهٔ مشار الیها را ظاهر میسازد

انوب بابی
زوجه
ابو الفتح محمد معز الدین
جهاندار شاه ابن شاه عالم
بهادر شاه در حسن صورت
کمال معنی بدرجه بوده که مرتبه
جاوی سایر ساوات مفتون
خلق و خلق او بودند چون بت
بمقاوضت می نشست همه را
از خود بیخبر میساخت صداقت
و درستی و عفو و اغماض و
بذل و بخشش او حمد را امیداد
داشت این زن بخلاف شوهر
خود بعقل و کفایت و هوش و
درایت و عدم غفلت در مهام
مملکت از منفردین
بشمار میامد

اعلیحضرت همایون
ناصر الدین شاه

وشرح آثار خیریه او از قرار ذیل است

(جیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) (ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) (پرده مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء) (نیم تاج الماس تقدیم عتبه منوره حضرت رضا) (تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد) (ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) (وقف کاشانک) (بقعه و گنبد شاهزاده حسین در امامه) (بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان)

طبع و تقسیم مجانی تاریخ الحوا[دث] حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ

حرف الباء

پادشاه خاتون

ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند این زن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت سال در بن

اتابک بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوجین زوجه سیورغتمش با لشکری بر سر پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتون است که من
درون پرده عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست
من آن زنم که همه کار من نکوکاریست
بزیر مقنعه من بسی کله داریست

پادشاه خاتون

از قراری که در جلد دویم صحائف الاخبار در صفحه پانصد و نود و هشت در حاشیه نگاشته شده یکنفر زن از سلسله اتابکان خورشید نیز که در خرم آباد حکمرانی داشته اند مسما بپادشاه خاتون بوده است

بادیه بنت غیلان

دختر غیلان بن سلمة الثقفی و از زنی صحابیه بوده و پیش بعنوان ابنه غیلان ترجمه حال او نگاشته شد

بانه

بانه در اصل اسم درختی است و چند نفر از زنان مشهوره مسما باین اسم بوده اند از جمله بانه بنت بهز بن حکیم که زوجه عبد الوهاب الثقفی المحدث بوده و بانه بنت ابی العاص و بانه بنت قتاده ابن دعامه که از پدرش بعضی احادیث روایت کرده و مادر مغنی مشهور عمرو بن بانه که بعضی غرائب و نوادر از او حکایت کرده اند

بانوی بهشت

حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را اد[باء] در مراثی و نظم و نثر فارسی بانوی بهشت گفته اند چه در احادیث معتبره روایت شده که آنحضرت سیدة نساء جنات است و در حرف فاء شرح زندگانی آن بتول عذرا (علیها سلام الله ما ذر شارق) بیاید

بتول

بتول زنی را گویند که رغبتی بصحبت مردان نداشته باشد و اغلب بتول که گویند مقصود حضرت خیر النساء فاطمه زهرا میباشد و در حق حسنین علیهما السلام گفته شده است انهما البتول و ابوهما القبول و حضرت مریم مادر عیسی را نیز بتول گفته اند

بثینه بنت الحباء

از قبیله عذره و معشوقه جمیل شاعر عاشق مشهور عرب است و قبیله عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنابر معاشقه که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده که از جمله این دو بیت است

وان سلوی عن جمیل لساعة ... من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر ... اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را ابنت یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را اشاره الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد

بثینه بنت معتمد

دختر معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رومیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و این دختر و مادر او و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد پدر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه واندوه اسیر او متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند در اینحال سکونی

منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا اسیر کرده بشخصی فروختند مالک
من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون آن پسر منش آدمیت و صفات
حسنه دارد من باو حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و
اجرای صیغه نکاح است و بنا بر این مفتقر مرضای پدر بوده های خبر داده و از برای اینکار اوجت
مستدعی میباشم و صورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی فهی السلوک بدت من الاجیاد
لا تنکروا انی سبیت وانتی بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره وکذا الزمان یؤول للافساد
لما اراد الله فرقة شملنا واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحاز فی امرء لم یأت فی اعجاله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمنی من صاننی الا من الانکاد
واراد فی لنکاح نجل طاهر حسن الخلایق من بنی الانجاد
ومضی الیک یسوم رأیک فی الرضا ولانت تنظر فی طریق رشاد
فعساک یا ابتی تعرفنی به ان کان ممن یرتجی لوداد
وعسی رمیکیة الملوک بفضلها تدعوا لنا بالیمن والاسعاد

معتمد و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن
دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج او نمودند و
معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت

بنیتی کونی به برة فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین جنوبی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را
برقی یا الفدن یا شاقفته الرما دو جهت این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج
بامداد الفنرش بیاو وصلت نمودکه از معاونت او بهره مند گردد سیده پس از مدتی
بر له او ند ادرفنه اتم خود را نام برکذاشت آنکه گفتار مورخین علما الیهم چنین بر میاید که
اسم دختر معتمد اینجه ان نیچه سیده اسم نیست بلکه اعراب بهر زنی محترمه سیده میگویند

علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر
معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها بماند نیز صحیح
نیست

بثینه بنت الضحاک

خواهر ثابت بن الضحاک و زنی صحابیه است و ثابت بن الضحاک نیز از صحابه است و بعضی گفته اند
اسم مشار الیها ثبینه بتقدیم ثاء مثلثه است بر باء

بحیة المدنیة

از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این شهر شریف زندگانی
میکرده و بکمال عقل اشتهار داشته گویند از او پرسیدند جراحتی که التیام پذیر
نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام
و شرف کدام گفت ذل آنست که شخص با شأن و شرافتی بر در خانه سفله رود و بار نیابد
و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین
منت معطی باشد بنابراین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید

بدر الدجی

محیی الدین در مسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششم خلیفه
عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت قعود
بود در آنحال نظر بر سایه خود کرد و آنحرکت در نظر او ناپسند آمد بعد از آن شب دیگر اقدام
باینعمل ننمود

بدویه

محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا
بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بسر برده مشهور شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت
و بلاغت ابناز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور است
و نوشته اند چون این زن طبعا باماکن منتزهه و جاهای باوسعت و صحرا تمایلی داشت در
عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش منظر برای او در کنار
رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصر و قتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود تا بدویه

بدر جهان خانم
دختر فاد رخان عرب
بسطامی و اول زنی است
که خاقان خلد آشیان
مغفور فتحعلی شاه طاب
ثراه در سلطنت خود
در تحت مزاوجت در آورد
و اولین فرزند خاقان همایون
خانم از بطن بدر جهان خانم
بوجود آمده و همایون خانم
معروف بخانم باجی (خانباجی)
و زوجه مرحوم ابراهیم خان
ظهیر الدوله بود و این زن
شوهر را خاقان مغفور
احترامی موفور مینموده و
حسنعلی میرزای فرمانفرما
و حسنعلی میرزای شجاع
السلطنه پسران خاقان
خلد آشیان با دو دختر دیگر
غیر از همایون خانم که یکی بیگم
جان خانم و دیگری سیده
بیگم خانم نام داشتند از بطن
بدر جهان خانم بوده اند
و سیده بیگم خانم همدم سلطان
لقب داشته و او را از زنان
نوری که از اکابر و عظمای
آنزمان بوده تزویج داده اند
و شرح حال بیگم جان
خانم بیاید

با ابن قصر عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل و نعمت بیکی از بنی اعمام خود که ابن صباح
نام داشت مفتون کرده بود اینجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که امر باحکام الله
باو داشت وقعی نمی نهاد و وقتی از قصر خود چند ابیات را با ابن صباح نوشت

یا ابن صباح الیک المشتکی — مالک من بعد کم قد ملکا
کنت فی خیر طایفا امرا — فانا الیوم منکم مدرکا
فانا الان بقصر موصد — لا اری الا خبیثا ممسکا

ابن صباح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها — بالهوی حتی علا واحتبکا
بح بالشکوی عن کسفها — لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی — مالک وهو الذی قد ملکا

بذل

از مغنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبد الله بن موسی الهادی و
خوانندگی خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی شهرت
داشته و اکثر اوقات مامون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول میساخته و علم
موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و ابن ابو جعفر و امثال آنها تحصیل کرده و مانند
دانشمند کبیر حال او را بیابد شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات و سر موسیقی تألیف نموده
که حاوی دوازده هزار مقام میباشد ابن بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او
در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

بذل

نیز مغنیه بوده است که با هاشمیه که او نیز مغنیه است سمت همکاری و همقطاری
داشته و او را بذل صغیره گفته اند و در ضمن حال و شیکه اجمالی از حالات او ذکر
خواهد شد

برکة الست الجلیله

ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری
از او نموده ایم اینزن اصلا جاریه ای بوده چون پسر شر ملک اشرف سلطنت مصر یافت

اوشانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرد و در سال هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت
بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را نگارندگان از قطار در اوراق
خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اسامی سبزی خود در خوان ام السلطان
حاضر باشد صندوقها و کلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته همراه
داشته و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارکات این سفر نیز بر این قیاس بود و در
ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نموده و در معاودت چون
بپای تخت ملک اشرف رسید سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بوب که قریب است از قرای
مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان امراء
بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر مکه او سخن میکردند عفت و خلوص عقیده
و دینداری او نیز مورد تحسین بوده است امیر کبیر الجای الیوسفی او را تزویج کرده و
همین قضیه اسباب اعتلای شان و بیت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست
و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود ساخته بود بنا کرده میباشد و عجب ابیات که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب
الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشاد نموده

فی ثامن العشرین من ذی قعدة — کانت صبیحة موت ام الاشرف
فالله یرحمها و یعظم اجره — و یکون فی العاشور موت الیوسفی

و همینطور شد همانا امیر الجای الیوسفی در روز عاشورا در آب غرق شده بود و گفته شد
گویند چون ام السلطان درگذشت پسر سلطان شعبان زیاده از حد مهموم و متأسف
گردید

برکه

اسم سه نفر از صحابیه بوده که برکه بنت ثعلبه و برکه الحبشیه و برکه بنت یسار باشد و برکه
بنت ثعلبه ام ایمن است که ترجمه حال او نگاشته شده و برکه حبشیه زنی است که با ام حبیبه
از حبش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده و برکه بنت یسار زوجه قیس بن
عبد الله الاسدی است

بره بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده است و بره این ابیات را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشاد نموده

اعینی جودا بدمع درر	علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد واری الزناد	جمیل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات	وذی المجد والعز والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات	کثیر المکارم جم الفجر
له فضل مجد علی قومه	منیر یلوح کضوء القمر
اتته المنایا فلم تشوه	بصرف اللیالی وریب القدر

بره

سه نفر از صحابیه متسمات باین اسم بوده یکی از انها بره دختر ام سلمه که ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده میباشد و او را زینب نامیدند لهذا معروف بزینب بنت ام سلمه شد و عمر طولانی کرد و این بره افقه زنان زمان خود بود

پرتو پیاله

والده مرحوم سلطان عبد العزیز خان است که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عواطف او اینکه در موضع جامع کاکرجی لر از انا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره عالی در همانجا برای خود ساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری بسازی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و ان کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با قایق مخصوص تا بین سفینه امده شاهنشاه ایران را استقبال کرد

سبریره
جا

جاریه ایست صحابیه که عایشه انرا ازاد نموده و قبل از ازادی او وی را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بازادی نایل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنابرین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خبار الشاذ ذکری از و شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت نکاح زوج شخصی باشد و بعد ازاد شود و بخواهد فسخ ان تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها برانند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت بوده بدلیل نصایحی که از انجمله است که بعبد الملک بن مروان مینموده و تفصیل انکه عبد الملک قبل از انکه بخلافت و حکمرانی برسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت و تعصب صلحا و عبنی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن میگفت ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوب است خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری اگر این مقام حاصل نمودی از نهار از سفک دم بپرهیز و شنیده ام مرحوم پیغمبر شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند شخص اگرچه در بهشت نزدیک رسد و در خانه نظر نماید و بیند و بنشیند شخصی که برو خون ناحق ریخته باشد او را طرد مینمایند

عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرده اما بریره همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده

بزم عالم

زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نسا بوده و کارهای خیر نموده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینگی باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض در ان مداوا میشود و از موقوفه که برای این مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم اسایش برای مرضی ترتیب میدهند با اینکه مریضخانه اسباب لطافت هوای ان میباشد و

بناهای انسان برملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت و امتیاز دارد

بصبص

مغنیهٔ مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینهٔ منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی یافته و در وصف او گفته‌اند

بصبص انت الشمس مزدانة — فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هكذا — فيما مضى كان يكون الجمال
اذا دعت بالعود في مشهد — وعاونت يمنى يديها الشمال
غنت غناء يستفز الفتى — حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون

دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه مغول منصب امیرالامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلاً حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف بود در حبالهٔ نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان آن زمان بشمار میاید بود چون سلطان ابوسعید باو میل وعشق بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجهٔ هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه زن می‌گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت زمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین آن زن را خداوندگار میگفتند بعد از فوت سلطان ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت

بلبل

زنی بوده است شامی صاحب علم و فضل از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری و در حرف سین بلاحسن العلماء ذکر او بیاید

بلبله شاعره بوده است این
زنی شاعره بوده است این
بیت از او میباشد
شب سلکو بیرحالکه تهلکو بهد
وفتخ شبه الزهیر دابو سنبورد

بلبله

زنی مغنیه و معاصر با جمیله بوده که او هم در همین فن مهارت و شهرتی داشته بعضی از حالات بلبله در جلد هفتم اغانی و در ترجمهٔ حال جمیله و جاهای دیگر نگاشته شده و او را بحسن صوت و دانستن علم موسیقی ستوده‌اند

بنات طارق

بنابر مسطورات مولی محبی صاحب خلاصة الاثر بنات طارق از طایفهٔ قریش و دختران علاء بن طارق بن حارث بن امیة بن عبد شمس بوده‌اند و علاوه بر شرف حسب و نسب در حسن و جمال نیز کمتر نظیر و مثال داشته‌اند و هند دختر عتبه زوجهٔ ابی سفیان که در غزوهٔ احد بود و نحن بنات طارق نمشی على النمارق میگفت و شرح حال او بیاید از بنات طارق محسوب میشود و برخی تضعیفاً این قول کرده‌اند چنانکه در مختار الصحاح میگوید مقصود از طارق ثریاست و اینکه هند بطور افتخار گفته است نحن بنات طارق بر سبیل استعاره است و کنایه از علو شان و مقام

بنان

ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحهٔ بکمال داشتند روزی متوکل با زوی آنها را گرفته این بیت بخواند

تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه — وعلمه حبي له كيف يغضب

پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی بنظم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد فضل در حال این بیت را بدیهه گفت

يصد وادنو بالمودة جاهدا — ويبعد عني بالوصال واقرب

بنان نیز بی تأمل سرود

وعندي له العتبى على كل حالة — فما منه لي بد ولا عنه مذهب

و ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجهٔ قدرت طبع این دو زن را برهانی باهرست و ترجمهٔ حال فضل الشاعره بیاید

بنت البغدادیه

مسماة بزینب و دختر ابی البرکات بغدادی زنی صالحه و صاحب فضایل و کمالات بوده و در اواخر مائهٔ ششم هجری حیات داشته است تذکاریای خاتون دختر ملک ظاهر بیبرس

سلطان مصر خانقاهی باسم اینزن بساخت و معروف برباط البغدادیه کردید بنت البغدادیه زنانرا نصیحت و وعظ میکرد و درس فقه و ادب میداد

بنت الجودی

دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصرهٔ روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود وقتی عبد الرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفتهٔ جمال او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد ها در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را بقوم و قبیلهٔ خود اعاده داد

بنت الجوبرانی

محدثه بوده است مشهوره معروف بین العرب و در حرف زاء ترجمهٔ حال او بیاید

بنت خداوبردی

از سطورات اشخاصی که وقایع غریبهٔ عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداوبردی در سال ششصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتا بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهدهٔ تحریر منصوده و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر او را احضار کرده هنر او را معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبرهٔ مشار الیها هنوز در اسکندریه هست و موقوفه دارد

بنت الدوامی

زنی با علم و عمل بوده و بزهد و ورع سر میبنموده بزبان همواره نصیحت و وعظ میکرده در سال پانصد هجری حیات داشته چون اسم او جوهره میباشد در حرف جیم ذکر او بیاید

بنت القیم

همان امة العزیز است که سابق اشاره شد و از آنجا که اسم او خدیجه است در حرف خاء ترجمهٔ حال او نگاشته میشود

بوران

دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است

کان صغری وکبری من فواقعها حصباء در علی ارض من الذهب

و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عارض شد چون مأمون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه مأمون ملتفت شده این شعر انشاد کرد

فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم

از جمله اشعار و طرایف انکه ذکر دو بن سور یاسر و نظم کرده بود ند این بیت محمد بن حازم باهلی است که با تودیه میگوید

بارک الله للحسن ولبوران فی الختن یا ابن هرون قد ظفرت ولکن ببنت من

بوران در سال یکصد و نود و دو هجری تولد شد و در سنهٔ دویست و هفتاد و یک در گذشت عقد مزاوجت او با مأمون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مأمون در دویست و هیجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائی است معروف و اعراب انرا البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلا خدیجه بوده است

مأمون چو این بیت شنید گفت بخدا که نمیدانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح

بهروزه خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای نهصد هجری بسلطنت ایران قائم آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند

وصاحب صحائف الاخبار تاجلی خانم را محبوبه شاه اسمعیل دانسته نه منکوحه و در هر حال برعایت موذت دولتین اسلامیتین یا سرگذشت ملال انگیز این زن را یاداوری نمینمائیم

بهیة البکریه

دختر عبدالله و از قبیله بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیله خود بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم امده بشرف اسلام مشرف گردید وبیعت نمود و رسم بیعت مصافحه با حضرت رسول بود در مردان التابعی زنان فقط قول ببیعت میدادند خلاصه سید انام در حق بهیه و اولاد او دعای خیر فرموده برکتی در او انها پدیدار امد چنانکه عده اولاد او بشصت رسید و از ین شصت نفر چهل نفر ذکور بود وبیست نفر انها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر اینفقره را تصریح کرده است

بهیه

زنی صحابیه و مشهور به رصما بوده زیاده بر این از حال او چیزی بدست نیامد

بیبی

از ظاهر این لفظ چنین بر میاید که بی بی بمعنی خانم باشد ولی محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النسا بیبی بروزن ضیزی کرده اینشریفه تلك اذا قسمة ضیزی مستشهدا ضبط کرده در هر حال مشار الیها دختر عبد الصمد بن علی بن محمد الهرثمیه و معروف بام الفضل بیبی و زنی محدثه و مشهوره بوده است جزو بیبی از اجزاء احادیث و اثار این شهره بکمال دارد ابو العلا صاعد بن ابی الفضل الشعیبی محدث وبعض دیگر از او روایت حدیث کرده اند

بیبک

بنابر مسطورات نفحات الانس بیبک زنی عارفه و از اهل مرو و ساکن خراسان بوده و ضمیر روشنی داشته است

حرف التاء

تاجلی خانم

چنانکه پیش اشاره نمودیم محبوبه شاه اسمعیل صفوی بوده و در جنگ چالدران در حالتی که

بیگم دهلوی
شاعره بوده ...

بیگم جان خانم
دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر ... خان ... کر ترجمه حال او پیش نگاشته شد ... خانم ... میگفته اند ... محمد قاسم خان ... زنی داده شد ... خاقان مغفور ... نامه ... دختر ... سفر ... او همراه ... میدادند و این زن ... معروف ... اهل عرفان ... مرحوم حاجی ملا ... ... بوده و ... خطیر ... محمد قاسم خان ... امیر شوهر او ... خاقان مغفور ...

فرار میکرده مسیح پاشازاده او را اسیر نموده مشار الیها گوشواره های قیمتی خود را که مشهور و معروف به لعل بیرک بوده داده و خلاص شده است

تحفه

عربیه عارفه بوده است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است وبنابر مسطورات همان کتاب تحفه ابتدا جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را بیخود میساخت و از خوردن و اشامیدن باز میداشت شب و روز گریه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میکرد اهل خانه بستوه امده او را بمریضخانه مجانین میبرند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میاورد و پولی بمالك او میدهد و او را ازاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم اورده از جمله اشعار ذیل را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولکن	انا سکرانة وقلبی صاح
اغللتم یدی ولم ات ذنبا	غیر جهدی فی حبه وافتضاحی
انا مفتونة بحب حبیب	لست ابغی عن بابه من براح
فصلاحی الذی زعمتم فسادی	وفسادی الذی زعمتم صلاحی
ما علی من احب مولی الموالی	وارتضاه لنفسه من جناح

تحیه

سید مرتضی علیه الرحمه در تاج العروس میفرماید تحیه اسم دو نفر زن محدثه است که هر یك در علم حدیث مقامی معلوم داشته اند و روایت احادیث مینموده یکی معروف بتحیة الرسینیه که استاد مسلم بن ابراهیم محدث بوده دیگری تحیه بنت سلیمان

تذکار بای خاتون

تذکار بای خاتون چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملك ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط و خانقاه عظیمی بوده تذکار بای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از انجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بود همیشه زنی از اهل علم و صلاح در انجا اعتکاف مینموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده و علم و ادب میاموخته

مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بوده در علم فقه با مهارت و
تقشف و بقناعتی از لوازم معاش قناعت مینمود و از نصایح سودمند مردم را منتفع
و سندکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که
از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و
صفات مرضیه اهل صلاح بمجالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام
او مینمودند و فی الحقیقه مهابتی از او همگان را مشهود میشد و او بدینحال پسندیده
زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او انهائی که
بجای او سمت برتری و تقدم بر نسوان معتکفات در رباط بغدادیه داشتند ببغدادیه
مشهور شدند

گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه
از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین
نسوانی که شوهرهای انها از ایشان دوری و تبری مینمودند تا زمانی که باز بر سر میل و
مسالمت اید در انخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت ان خانقاه میکرد هر کس
حرکتی خارج از اداب معینه مینمود سرزنش میکرد و این اصول در انجا تا مدتی منضبط بود از
سال هشتصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام انخانقاه
ازهم گسست

ترخان خدیجه سلطان

از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به
(است شاد الیها) او صاحب ینگی جامع اسلامبول بوده و موفق شد این مسجد را اتمام و وقف و برقرار کرده بنای
ینگی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف به کوسم والده مادر سلطان ابراهیم خان نهاد و چون
او درگذشت خدیجه سلطان باتمام ان پرداخت و علاوه براین بنا اثار خیریه از قبیل مکتب
و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات
این زن در السنه و افواه مذکور و او را والده ثالثه و رابعه دانسته اند چون وقتی که سلطان محمد خان
رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه پیکر سلطان مادر سلطان ابراهیم خان
زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال هزار و نود و چهار

هجری وفات نمود

تقیة الأرمنازیة

دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن
فاضل است که مکناة بام علی بوده و پیش برجمه حال او وعده دادیم بنابراین گوئیم ام علی تقیه
در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت
ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و اثار است و در تعلیقات خود
از تقیه ذکری نموده گوید روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود (در حجره که ساکن بودم
پایم بچیزی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعه خود را پاره کرده بپای من بست) تقیه ان
نوشته را دیده این دو بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت السبیل جدت بخدی — عوضا عن خمار تلک الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا — سلکت دهرها الطریق الحمیده

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده
که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل منه مقیما فی کل خطب جسیم
او ترقی الاذی الی قدم لم — تخط الا الی مقام کریم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد
عبد العظیم المنذری گوید تقیه قصیده خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزاده
سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در ارایش بزم نشاط و بساط انبساط و افتتاح راح
ولهو و ارتیاح مبالغه کرد تقی الدین گفت تقیه در عهد صبا این اطوار و احوال را فرا گرفته است
تقیه این حرف شنید قصیده در رزم بنظم اورد که دانائی بر امور حربیه را حاوی بود و در
عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیه فنون شعر ماهر
و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است
تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل
شوال پانصد و هشتاد و نه درگذشته و فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه
و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز سه شنبه نهم ربیع الاخر سنه چهارصد و

هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم صفر ششصد و
سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرائت یدی طولی داشت و اینچه را
مینگاشت همت بر ضبطان میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر تقیه باشد فاضل
معروف بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول
پانصد و شصت و هشت در اسکندریه بدار بقا رفته و او منازی بوده در بر شام و
تقیه الارمنازیه منسوب بان دهکده میباشد

تقیه بنت احمد

محدثه ایست معروفه که از ابن بنانا اجازه گرفته و بروایت حدیث پرداخته

تقیه بنت اموسان

نیز محدثه ایست مشهوره که از حسین بن عبد الملک الخلال اخذ حدیث و روایت کرده است

تقیه بنت فهد

خواهر ام هانی بنت فهد است که بیش ذکر از او نمودیم ابن تقیه نیز استاد امام سیوطی بوده است
و در جمادی الاولی سنه هشتصد و سه متولد شده امام مشار الیه در کتاب المنجم فی
المعجم ذکری از او نموده

تماضر

دختر عمرو بن الشرید السلمیه است که زنی صحابیه و شاعره بوده و اشتهار وی تمام دارد چون
معروف بخنسا میباشد در حرف خا ترجمه حال او بیاید انشاء الله تعالی

تماضر بنت منظور بن زبان

زوجه عبد الله بن زبیر است و نوا رمنکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر
باستخلاص او اقبال و اقدام نماید در اینحال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت بر خواندم

لیس الشفیع الذی یاتیک متزرا — مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از انوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمه حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن
محمد بن عبد الله ابن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت
این خلیفه یافت گوید منصور چون کمال میل و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو

گفت سر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت سند عادم که پسرم من محبت داشته باشید
خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت برای چنین است اما وقتی که انعام و احسانی
باو بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حب از او بظهور
رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودت مودت میاورد
و ممکن است که اندک اندک رو بازدیاد نهد و بدین وجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او
مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع
عریان مقبول افتد
در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشا آن اینکه وقتی زبیر نام از
قبیله بنی خثعم عریان نزد طایفه آمده خبر داد که قبیله او و را غارت کردند و از انوقت رسم
شد که هر کس میخواست قبیله خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میایند عریان شده
میامد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد

تماضر

دختر اصبغ بن عمرو الکلبی است و اصبغ رئیس قبیله خود بوده وقتی که عبد الرحمن بن عوف
از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مامور شده بدومة الجندل رفت اصبغ
قبول دین اسلام کرده و دختر خود تماضر را بزنی بعبد الرحمن بن عوف داد

نوسه

کنیزک مغنیه بوده از علیه با عباسه دختر مهدی عباسی و ترجمه حال دختر مهدی
بیاید و در حق نوسه گفته اند

لم تطب اللذات الا لمن — طابت له لذة نوسه
غنت بصوت اطلقت عبرة — کانت بحبس الصبر محبوسه
و کیف صبر النفس عن غادة — تظلمها ان قلت طاوسه
و جوار شبهها بانه — فی جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است

حرف الثاء

ثبیته بنت یعار

زوجهٔ ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه و برادر هند بنت
عتبه است که ترجمه حال او بیاید ابوحذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد
صحابه معدود گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و از انجا بمدینه منوره مراجعت نموده
در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشت تا در
یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار طالب مبارز میطلبیدند و اصحاب نبوی را
بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم او را از رفتن بمیدان منع فرمودند و هند
خواهر ابوحذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کمر و الحاد خود اصرار مینمود
و بنا بر حمیت جاهلیت ابیات ذیل را در حق برادر خود انشا کرده گفت

فما شکرت ابا رباك من صغر ... حتی شببت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره ... ابوحذیفه شر الناس فی الدین

اما ثبیته زوجه ابوحذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و دیانت
بوده است و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان
نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نسا تابعیه میباشد

ثویبه

جاریه ابولهب عم حضرت رسول بوده و مژدهٔ ولادت سید انام را بابولهب او داده و ابولهب
او را ازاد کرده و اول زنی که بشرف دایگی ان بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را
این شرافت نصیب شد ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است ماثور است که
چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت عباس
بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم فقط در شب ولادت
رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بمژدهٔ تولد انحضرت ازاد کردم از عذاب اسوده ام خلاصه
در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند اما محض سعادت دایگی حضرت رسالت پناهی در
اینجا ذکری از او نمودیم

ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری که شیرخواره داشت مسروح نام بوده ابوسلمة بن عبد الله مخزومی و عبد الله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیدهٔ بعضی اینست که سید طالبان ابیت را یک هفته از پستان ثویبه شیر خورده اند بهر حال

حرف الجیم

جان فدا قادین

لفظ قادین تلفظ میباید که تصحیف خوانون باشد بهر حال این زن در حرم سرای سلطان مراد خان
ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور و خالت مینموده
و وساطت او اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز همان نفوذ
و قدرت مانده از قرار مذکور منشا اثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه
ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت شنیع میشمرده و برادر او ابراهیم پاشا
چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فدا قادین
مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت

جانان بیگم
از زنهای ملک هندوستان و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلطان هند صحبت حسن خو و کیفی و فضایل معنوی او را شنیده خواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و کیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه اینکه از او امید عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها در سال هزار و هفتاد در گذشت این شعر از اوست
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست

جرباء بنت قسامه

مادر زن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن
و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را
نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء ان کسی است که بناخوشی
جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن
مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از وی جرباء گفته اند و اسمان را هم
نظر بکواکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختر ماه پیکری با این
اسم داشته است

جعده

دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و
جعده زوجه حضرت امام حسن علیه السلام که انحضرت را باغوای معاویه بایزید
مسموم ساخت که بوصال یکی از ان پدر و پسر رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه
خارج است

جلابی

تخلص زنی شاعره میباشد از زنان ایران و ترجمه حالی از او بدست نیست تا معرفی
باحوال او حاصل اید همینقدر از فصاحت و بلاغت مشار الیها بعضی نویسنده ها
تمجید کرده اند

جلابان خوند
مادر امیر یوسف ازبک که معراستین بحر بود که میرانشاه گویند مشار الیها در سال هشتصد و سی و چهار با احتشام تمام بمکه معظمه بزیارت حج رفت و در هشتصد و سی و نه وفات کرد گویند نعمه جنوم بابر با اسم زوجه خود داشته است

الجلیلة السلطانیه

دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطهٔ جلالت قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است

جمال النساء

ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از آن نمودیم مشار الیها مقارن سال ششصد هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته‌اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعد و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته‌اند

جمانه

دختر حضرت ابی طالب و خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پوشیده نباشد که حضرت ابی طالب چهار پسر داشته‌اند و دو دختر چهار پسر طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بترتیب این چهار پسر هر یک از دیگری ده سال بزرگتر و زودتر بوجود آمده‌اند و دختر ام هانی و جمانه نام داشته و جمانه در لغت دانهٔ مروارید است ابن اثیر گوید جمانه دختر حضرت ابیطالب را ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب در تحت زواج در آورده و عبد الله بن ابی سفیان از او بوجود آمده و ابو سفیان عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از همه اصحاب آنحضرت افصح و دارای جلالت قدر بوده و بعد از رحلت رسول اکرم مراثی در حق آن بزرگوار سروده است

جمیله

دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده و بجود و سخا او را ستوده‌اند از جمله نوشته‌اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در آن سفر ده هزار دینار بذل کرد و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله معروف

جمیلهٔ اصفهانیه
و...
خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان بوده در اصفهان نشو و نما و در همانجا شهرت تمام نموده این شعر از وست
چنان غرق شد فکر ار ... ما
انم غلبه ... مکان ...

شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از آنجمله است جمیله بنت ثابت که بنام عاصم معروف و پیش ذکری از او شده است و جمیله بنت عبد الله زوجهٔ ابن ابی ثابت ابن قیس بن شماس است که اول صیغهٔ طلاق خلع در باب او جاری شده چنانکه در کتاب در سورهٔ مبارکهٔ بقره مسطور است

جنان

محبوبهٔ ابو نواس شاعر و جاریهٔ صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره میزیسته‌اند بوده و اخبار و اشعار ابو نواس را روایت مینموده ابو نواس باو مفتون شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابو نواس نیز بامید وصال او عزم زیارت بیت الله کرده و در همانوقت این ابیات بنظم آورده

الم تر اننی افنیت عمری ... بمطلبها و مطلبها عسیر
فلما لم اجد سببا الیها ... یقربنی و اعیتنی الامور
حججت و قلت قد حجت جنان ... فیجمعنی و ایاها المسیر

و ابو نواس در این سفر قطعهٔ در تلبیه نظم کرده که نقادان با بصیرت تمجید نموده اند حسب المناسبه آن قطعه در اینجا مسطور میشود و هی هذه

الهنا ما اعدلک ... ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک ... لبیک ان الحمد لک
و الملک لا شریک لک ... و اللیل لما ان حلک
و السابحات فی الفلک ... علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املک ... انت له حیث سلک
لولاک یا رب هلک ... کل نبی و ملک
و کل من اهل لک ... سبح او لبی فلک
یا مخطئا ما اغفلک ... عجل و بادر اجلک
و اختم بخیر عملک ... لبیک ان الملک لک

والحمد والنعمة لك والملک لا شریک لک

چنین معلوم میشود که ابو نواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده و باعنان که ترجمه حالش بیاید مشاعره داشته است نزمها شعر کذا فی الاغانی

جوده بانو
زوجه جهانگیر شاه پادشاه هندوستان و دختر راجه اودی سنگر والی جودپور بوده و در لطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در جزو ششم در ترجمه حال جهان النسا بیگم ذکری از حاضر جوابی این خواهد شد

جوهره

دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواده معتبر و دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب و ابن بی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم که شرح حال او بیاید از و بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یک شب در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز عشا بود دار بخال نمود

وجوهر هجاد نیز سنت نفیسه است که ترجمه حال او بیاید و جوهر اسم جاریه ابست ا: مهدی عباسی که براو بحکم و تسلطی داشته است

جویریه

چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار و رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیلهٔ خزاعه میباشد در غزوهٔ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانت بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله انا جویریة بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من البلاء مالم یخف علیک وقد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف از دواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیلهٔ جویریه هر که را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بودند آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلهٔ خود بدرجهٔ جویریه خیر باشد در مسامرات محیی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید انام علیه الصلوة و السلام روایت کرده است

جویریه

دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی از آن دو نفر دختر ابو جهل و زوجهٔ عتاب بن اسید است که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید

(نواب ستر کبری مرحومه مهد علیا ملکه

جهان خانم

(طیب الله مضجعها)

مهین بانوی کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار و لینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که ممالک را بحسن تدبیر بی مشار و مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و باصالت رأی و متانت فکر و حصافت عقل هر آن بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر — دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بر بیاض صفحهٔ عدل — بخط ریحان منشور و حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطان مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان خود میشمارند و همین کلک و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفرقه کلیه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام نگاهداشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنهٔ تبریز بدار الخلافهٔ طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مأنوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط میباشد

که موزخین این دولت ابد آیت نگاشته‌اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذاشته
و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب
و وضع این فن خارج گردد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم
این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرفات جنان مبتهج و شادان باد دخترزادهٔ خاقان
خلد آشیان فتحعلیشاه و فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله
قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسنعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزا
شجاع السلطنه است در سال یکهزار و دویست و سی و چهار هجری با
محمد شاه از شاه [illegible] شد   که شاهی مباهی بکردار اوست

مزاوجت حاصل نمود و در مهام ملکی با امرا علی بر نفوذ امر دولت افزوده و
هر روز در موقع کمال کفایت و وفور درایت خود را ظاهر فرمود و در سال هزار و
دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت
خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داده در تمام عصر شهریار مبرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو
منصور از معظمهٔ ملکی را بمهربانی داده و بلکه خلقی را بکفالت پدید بود از صنایع عالیه
در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و بتفنن گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت
و سلیقه را بحیرت می‌آورد و افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه
ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسروانی در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر
همایونی را بکشف دقایق مشغول میداشت ملکهٔ معظمه روح الله روحها لوای عزیمت
بوستان آخرت برافراخت طایر روحش در خلد برین رسیده نشیمن شد و اگر بقاء اعلیحضرت
شاهنشاه بجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایهٔ تسلیت نبود گروهی انبوه بخاک
سیاه می‌نشستند

انا فوق برمیمنت ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم
علیقلی میرزا ابن خاقان المغفور فتحعلیشاه الملقب باعتضاد السلطنه در مکارم علم و فضل
و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و تبرز و کلمه [illegible] و خبرت او آفاق را گرفته و صیت او باصقاع و
اقطاع رسیده است و از خصایص معظمهٔ مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی کامل و ذوقی

سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع و حذاقتی مفرط داشت و بر دانشمندان و
کارآگاهان بملکت و [illegible] کامل میگذاشت طبقات مردم را حسب المراتب شناسا بود
و در عواقب کلیهٔ امور بینا مآثر خیرات زیاده از آنکه بشمار آید و هوشمند حد آن از ا
شداد نماید نثرها نوشته که بلآلی منثور ماند و نظمها که جواهر بجای قلائد بر نحور نشاندند
و از آن جمله است

از مرد و زن آنکه هوشمند است   اندر همه حال سربلند است
بیدانش اگر زن است اگر مرد   باشد بمثل چو خار بی ورد

مضجع پاک ملکهٔ معظمه ستر کبری مهد علیا جهان خانم روضهٔ مقدسهٔ معصومهٔ
قم و زاویهٔ منورهٔ بضعهٔ امام هفتم میباشد آن تربت ریحان نکهت همیشه از سحاب سیراب باد
بنبی الرحمة و آله الامجاد

جهان خاتون

شاعره بوده است شیرازیه و مالداره معاصر با عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در
مجلس او حاضر میشده و کمال احترام او را مرعی مینموده‌اند این شعر شیوا از وست

مصور بیت که صورت ز آب میسازد   ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد

جهان

اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته
اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر یک بیت که باو نسبت داده‌اند و در حرف خاء در جمال [illegible]

جهانی

شاعرهٔ دهلویه و زوجهٔ یکی از امراء بوده این بیت از وست

گل باغ رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است   قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین

دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی [illegible] شاه خانم است
صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر فوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و در [illegible]

جهان آرا بیگم
دختر شاهجهان ارسلطان
هندوستان و از بطن
ارجمند بانو بیگم ملقبه بممتاز
محل که ترجمهٔ حال آن نگاشته شد
بوجود آمده و جمله بوده در طبع
موزون [illegible] و شعر از باده
[illegible]
او در شهر دهلی در مقبرهٔ
نظام الدین اولیا معروف بر
[illegible] رحمة الله علیه
و وفات او در هزار و نود و دو
[illegible] مزار او این شعر
از نتایج افکار خود بر مزار جهان آرا
نگاشته شده
بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

حاکی
شاعره بوده است [illegible]

محله مادداما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این کفته را ذکر کرده که بیست ونه بود از دویست سال قبل آبا واجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده اند وهم اکنون ما درهمان محله متمکن هستیم ومیدانیم که حاجی قادین مشار الیها در آنجا جز حمام چیزی نداشته وجامع شریف از مرحوم خضر بک جراب العلم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده ومحله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نموده وجامع شریف ومحله هم باو منسوب شد قبر حاجی قادین که نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع ومقبره خضر بک قریب بمرزیرك در جوار بوستان فره کز میباشد

حسبی

زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده وبشبق معروف شده در حق او کفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل کوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض وشکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار واز او استفسار نمودا زن در کمال بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود کفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شده کفتند اشبق من حبی وهدبة الخشرم العذری کوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد　　ولا وجد حبی بابن ام کلاب

رأته طویل الساعدین عنطنطا　　کما انبعثت من قوة وشباب

هدبه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ حبی را که در حضور مروان کفته وشوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد واستعمال نموده وعبارت حبی این است یا برد عن الحمار اما رأیت ذلك الشاب المقدود العنطنط والله لیخبر عن امك بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولیخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضب وانی ضبته وقد وجدنا خلاء زنهای مدینه حبی را خوامینا میدند یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواضعه را باسم قبع وعربلد ونخیر ودهرمی آموخت واین حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفه بنی بحتر بن عنود بوده

حبی قادین

شاعره ایست اسلامبولی که در ادبیات دستی داشته وندیم سلطان سلیم خان ثانی بوده چون اسم او عایشه است ترجمه حال او در حرف عین بیاید وحبی بروزن حبلی میباشد

حبابه

مغنیه بوده است مشهوره واو وسلامه که نیز مغنیه ایست معروف بمر قنیتی یزید میشنوند چه یزید بن عبد الملك اموی باین هردو عشق داشته وطوری مهر اینها دو کنیزك او را مقهور نموده بود که کویا انها مالك اند ویزید مملوك است ودر حق بعضی مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند کفته اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است مدنیه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا واو واعالیه میکفته اند ومالك او نهایت سعی را در تربیت او نموده چنانکه از مهره موسیقی دانان انعصر که ابن سریج و ابن محرز ومالك ومعبد وجمیله وعزة المیلاء بوده ند حبابه تعلیم کرفته وپس از انکه بدرجه کمال رسید بیزید فروخته شده ومسماة بحبابه کردید

در اغانی مسطور است که یزید پیش از خلافت برای خودش سلیمان بن عبد الملك بکابین بیست هزار دینار سعده بنت عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی کرفته وهمچنین در بیت هزار دینار دیگر بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را در حباله نکاح خود در آورده بعد از آن عالیه را بهزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف وتبذیر او را بدید در غیاب او کفت من میخواستم که یزید را خواهم سپرد که نزد اندرون دخلی کند ودیگر باره نامه نخواهم داد یزید اینحرف را شنید ویترسید وعالیه را بصاحبش رد کرد تا انکه هنوز در خیال او بود تا نوبت خلافت باو رسید روزی حبابه سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست مخفی اسامی الت مشار الیها را خریده بیزید تقدیم نمود ویزید نهایت ممنون شد واو را اسماً حبابه ساخت وانکاه عالیه را مسمی بحبابه رو بازدید نهاد وشب وروز با او بعیش وطرب مشغول کشته جز عیش وصحبت با او بکاری نمیپرداخت وامر خلافت مهمل مانده بود کویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دست بشلی خود را هم میزد ومیکفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنکام ادای اینکونه اوضاع حبابه کفت خلافت را بکه وا میکذاری یزید کفت بتو وا میکذارم

جار الله زمخشری از مضامیح الکبار خود در شرح مقامه ذهریه نقل کرده کوید روزی یزید

عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچ وقت بی کدورتی نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکدیر این حرف باشد انگاه در باغی با صفا بزم عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و باواز حبابه اهتزازی حاصل کرده میگفت پروا میکنم پروانه بکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت و انچه کردند بیرون نیامد و در ساعت ان مغنیه جان بداد روح یزیدگوئی پرواز کرد و خرمی او مبدل بنوحه شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بسر ببرد بعد از هفت روز که با همی جانکاه و جگرسوز زندگانی مینمود راه انجهان پیمود و زمخشری که در مقامه زهدیه میگوید اذکر المروانی یومامن بمر خطته علی راسه مصبوبه حین غصت بحبة الرمان حبابة المحبوبة اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است

صاحب صحائف الاخبار گوید یزید سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در ان سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود

ابن اثیر در کامل و فیروزابادی در قاموس حبابه را بتخفیف با ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید با مضبوط است

حبابه

محدثه ایست بافضل و علم که ابو سلمة التبوذکی شاگرد او بوده است و حبابة الوالبیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه والبیه ملا اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمة اطهار بسیج مبسوط نقل میکنند

حبه

دختر عبد المطلب بن وداعة السهمی و زنی تابعیه بوده است

حبره

بنت ابی ضیغم البلویه شاعرهٔ تابعیه بوده است

حبیبه

دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته در دیوان حماسه در باب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده اند و از اشعار این است

ألا الفتی بن تلکاء نافنی   فکسا منا سمها النجیع الاسود
انی و رب الراقصات الی منی   بجنوب مکة هدیهن مقلد

اولی علی هلک الطعام الیة   ابدا و لکنی ابین و انشد
وصی بها جدی و علمنی ابی   نفض الوعاء و کل زاد ینفد
فاحفظ حیاتک لا ابالک و احترس   لا تخترمنه تارة او جد جد

حبیبه بنت عبد الرحمن

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور بام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و نقد رواة ان یدی طولی و حافظهٔ غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مردا استادا او بوده اند و علوم دیگرا از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموم انبزن و اجتنبو و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده است

حبیبه خانم

شاعره ایست در ادبیات ماهر پدرش علی پاشا اصلا هرسک میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و دو متولد شده ایم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندی کاتب است و غزل مسطور در ذیل از و میباشد

جگرکه تیغ غمزهٔ خونریزی وارکن اینه پیکانک   نه رای قاشی یای ارتق نه رد بر تمه مژکانک
نگاه مستکبرانه انکه شاهان گورد لک اغیاری   بنم بو یاره لر اچدی نه در بو تیغ هجرانک
او قافل بیخبر نادان حدود بهد ما اولشیبن   وضا الکدن بزی دوه یابد اکوا او لسون الحق خانک
امید مرحمت قلمق عبث عدو سندن ای کافر   سو بیدن بن دیشلرکه ازلدن بو فندایماتک

حبیبه سینه و اه در دن خلاص اولمقده مشکلدر
امید ایتمز اسیر درد اولان خیری درمانک

حجابی

دختر هلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته‌اند در هر حال طبع خوشی داشته این شعر از وست

مران بخواریم ای باغبان زگلشن خویش — که پیش رند که گل با خار یکسان است

حجابی



از نسوان گلپایگان و شاعرهٔ صبیح المنظر بوده این بیت از وست

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من — ورنه مجنون تو رسواتر ازین میبایست

حجناء

دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در عمامه نشو و نما نموده بعدها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید او را آزاد و تمجید و مکنی بابو الحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقهٔ عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجناء دختر او را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیساباد مشغول تفرج بود حجناء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند

رب عیش ولذة ونعیم — وبهاء بشرق المیدان
بطالله قبر ابی باط — مزهار وزاهر الحوذان
ثم من ناضر من العشب الاخضر — یزهی شقائق النعمان
منه الله بالنخاسین حتی — قصرت دون طولها البستان
حففت حافتاه حیث تباهی — بخیام فی العین کالظلمان
وتبوا وسطها بطارمة مثل — الثریا یحفها القمران
ثم حشو الخیام بیض کامثال — المها فی صرائم الکثبان
یتجاوبن فی غناء شجی — اسعدانی یا نخلتی حلوان
فبقصر السلام من سلم الله — وابقی خلیفة الرحمن
تلد الغزلان بل من المها عنده — من شوارد الغزلان

بالمنظر او یوم سرور — شهدت اللذة به کل حصان

خلیفه را ابیات خوش آمده و تحسین کرده و بهر یک از پدر و دختر ده هزار درهم عطا نمود پس از زمانی حجناء بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلاء و التجاء باو برخواند

اتیناک یا عباسة الخیر لی حی — وقد عجفت ام المهاری وکلت
وما ترکت منا السنون بقیة — سوی رمق منا من الجهد رمت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه — وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی ببابها — فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد حجناء ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب نبع ونبعة یحکیکم — مثل المصابیح فی الظلماء تاتلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه — غما وکاد بربح الریق یختنق
وفو الصداقة مسرور ولنا فرح — بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذافه

بنت الحارث السعدیه خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و چون مشهور بشیما میباشد در حرف شین ذکر او بیاید

حذام

عربیه ایست از عشیرهٔ عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها — فان القول ما قالت حذام

و این شعر بدرجهٔ اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است

ابو الفضل میدانی گوید این شعر را لجیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام و صفیه که زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده میخوانده و مقصود او این بوده که هر چه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته‌اند یعنی فانصتوا لها مثل واذا کالوهم که بمعنی واذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است

حرّه

زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را بنت الشعریه نیز گفته‌اند

حسانة التمیمیه

دختر شاعر مشهور ابو المحسن الاندلسی است که در ادبیات ید طولی داشته و وقتی پدرش درگذشت او از جهت معاش درمانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطوره در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس رسانید و طلب عنایت و مرحمتی نمود

انی الیک ابا العاصی موجعة — ابو الحسین سقته واکف الدیم
قد کنت ارتع فی نعماه عاکفة — فالیوم آوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له — وملکته مقالید النهی والامم
لا شیء اخشی اذا ما کنت لی کنفا — آوی الیه ولا یعرولی العدم
لازلت بالعزة القعساء مرتدیا — حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی البیره که شاید الیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد

حسانة المزنیه

صحابیه ایست از اصدقای جناب خدیجه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او فرموده‌اند نعم حسانة و الا اسم او جثامه بوده

حُسن

این اسم تمیمه عصمد است و نام جاریه بوده ام ولد از احمد بن حنبل و آن جاریه از مشار الیه اخذ روایت حدیث و فقه کرده است

حُسن المغنیه

مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود یاد او شده

وسوف یروقنی فی بیت حسن — مغنیها للشراب وللسماع

حسنه

یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با او داشته و اکثر مورخین مشار الیها را سبب هلاک مهدی دانسته و گفته‌اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه‌های دیگر مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده و بدختری داد که نزد آن زن برده و باو بخوراند خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایع را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در بنو افعه فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم

حسینه

دختر معرور بن سوید میباشد و از پدر خود بعضی احادیث روایت کرده

حسینه

اسم مرحله عبد الملک بن مروان است یعنی زنی که او در کودکی بازی میداد

حفصه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین ابن خطاب اشاره شده حفصه را ابتدا در سلک ازدواج خنیس بن حذافة السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست او را بزنی بابی بکر دهد ابو بکر جوابی در این باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد عثمان نیز بجهت آنکه زوجه‌اش رقیه که دختر یا ربیبه حضرت رسول بود تازه وفات نموده گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر نهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمد و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی را تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر یا ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آن وقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من مکدر مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از این جهت سکوت کردم که نمیخواستم سر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته‌اند و

فوتش او در سنهٔ چهل و یک یا چهل و پنج گویند حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه

این زن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی‌مانند و مثال بوده در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنا بر این او را شاعرة الاندلس گفته‌اند و از این لقب معلوم میشود که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته‌اند این زن برتر است و از اشعار حفصه سه بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهةً بنظم آورده

یا سید الناس یا من — یؤمل الناس رفده
امنن علی بطرس — یکون للدهر عده
تخط یمناک فیه — الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه در این اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود بعنوان مزبور و وظیفه در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد

دو بیت ذیل را این حفصه بیکی از زنهای صاحب حسن با کرم غرناطه نوشته است و با او سر مشق خط داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم — غضی جفونک عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة — لا تحفلی برديء الخط والکلم

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده‌اند

اغار علیک من عینی رقیبی — ومنک ومن زمانک والمکان
ولو انی خبأتک فی عیونی — الی یوم القیامة ما کفانی

نیز اینها از شعر او است که بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورک ام تزور فان قلبی — الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال — وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد املت ان تظما وتضحی — اذا وافی الیک بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل — اباؤک عن بثینة یا جمیل

حفصه

حفصه بنت حمدون

نیز شاعره ادیبه اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجاره بوده خود او از شاعرات مشهورهٔ قرن چهارم و بعلم شعر معروف بوده دو بیت ذیل را در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا رب انی من عبیدی علی — جمر الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب — او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از منشآت او است

لی حبیب لا ینثنی لعتاب — واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رأیت لی من شبیه — قلت ایضا وهل تری لی شبیها

حفصه بنت سیرین

خواهر محمد بن سیرین معبر معروف و زنی صالحه است و او را از اولیا دانسته‌اند و در نفحات الانس حالات او مسطور است

حفصه سلطان

از حلائل سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی و والده سلطان سلیمان قانونی است و حفصه بنت حاطب نیز یکی صحابیه بوده است

حکیمهٔ دمشقیه

عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید سمت شاگردی این زن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را دید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا ببرد و بغیر زن مشغول سازد بعد از آن شرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب

دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است این زن از زنانی است که بارضاع حضرت رسالت

پناه

پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته‌اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة | مقاماً علا فی ذروة العزّ والمجد
وزادت مواشیها واخصب ربعها | وقد عمّ هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این سه مصرع میخواند

یا رب اذا اعطیته فابقه | واعله الی العلا وارقه
وادحض اباطیل العدا بحقه

حمده بنت واثق

و احمدة الهبتیه نیز گویند از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغدادیه است بوعظ مشهور بود در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوص منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است

حمدونه

شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده گفته‌اند در هر حال این زن در فصاحت یگانهٔ عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا فراقنا | وما لهم عندی وعندک من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة | وقل حماتی عند ذاک وانصاری
غزوتهم من مقلتیک وادمعی | ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجهٔ لطف طبع او انها میبنماید

وقانا لفحة الرمضاء واد | سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحه فحنا علینا | حنو المرضعات علی الفطیم

حلیمه بیکی آغا زوجهٔ سلطان حیدر و دختر حسن بیک ترکمان آق قوینلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده بعد از آنکه سلطان حیدر در سلطان چند بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام دختر خود را بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیکم را خواهر حسن بیک دانسته‌اند و بعضی برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیکم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیکی آغا را بسلطان حیدر داد

وارشفنا علی ظمأ زلالا | الذ من المدامة للندیم
یصد الشمس انی واجهتنا | فیحجبها ویأذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری | فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنابر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده‌اند که منازی در بلاد شرقیه عرب هنوز قدم در مهد وجود نگذاشته بود

از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشته همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسیدند بمصرع دوم از شعر دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من علی الفطیم نگفته علی الیتیم گفته‌ام معری گفت لا لا با سیاق سخن علی الفطیم مناسب است منازی خجل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب طبعی بانتحال آن نموده است

حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضیلت بوده چون در وادی آش زندگانی را که صاحب علم و روایت و منفرد در ادبیت بودند عربیات میگفتند حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته‌اند قاله فی نفح الطیب

حمدونه بنت زریاب

مغنیه ایست که هشام بن عبد الرحمن از وزرای اندلس او را بزنی گرفت و پدر حمدونه ابو الحسن زریاب مغنی مشهوری بوده است

و هرون الرشید نیز دختری مسماة بحمدونه داشته نیز همین خلیفه را جاریه ام ولد بوده بهمین اسم و حمدونه بنت عیسی بن موسی از اقارب متوکل عباسی است

حمنة المعذبة

یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد

وحمنه بنت جحش وحمنه بنت ابو سفیان دو نفر صحابیه دیگر میباشند واز این دو
حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند وانها حسان بن ثابت
وعبد الله بن ابی ومسطح بن اثاثه وحمنه بنت جحش میباشند وحمنه بنت سفیان
بن امیه بن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است

حمیدة البربریه

مادر حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام است ودر ترجمه حال ام البنین وعده نمودیم
که ذکری از حمیده بربریه نمائیم لهذا درانجا گوئیم ام البنین که اروی باسم نیز داشت جاریه
حمیده بود در عالم معنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله با او فرمودند این جاریه را
بپسر خود موسی الکاظم بخش مشار الیها ام البنین را بانحضرت بخشید

حمیده بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر الصحابی است ودارای جربزه وطبعی موزون بوده وشوهرهای خود را
هجو مینموده ابتدا حارث بن خالد المخزومی با مهاجر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت
ومشار الیها این ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها احب الی من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسك والغالیه
وقمل یدب دبیب الجراد اعیا علی الفال والغالیه

وهمین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از ان روح بن زنباع الجذامی که ندیم
عبد الملک اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز باین دو شعر هجو نمود

بکی الخز من روح وانکر جلده | وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العباء نحن کنا ثیابهم | واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کند که شراب خورده ودر اغوش تو
قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد وفیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را بسلک ازدواج
دراورده وهر وقت اینمرد شراب میخورد ومست میشد در اغوش زن قی میکرد حمیده گفت
این اثر نفرین روح است وفیض را هم باین شعر هجو گفت

سمیت فیضا وما شیء تفیض به | الا بسلحك بین الباب والدار

وگویند دو شعر ذیل را نیز حمیده در حق شوهر خود فیض بنظم اورده است

وهل انا الا مهرة عربیه | سلیلة افراس تحللها بغل
فان نتجت مهرا کریما فبالحری | وان کان اقراف فمن قبل الفحل

اما انچه شایع است این دو بیت از مالك بن اسماء میباشد ودر وقتی که حجاج هند خواهر
حمیده را تزویج نموده است ودر حرف ها ترجمه حال هند از این اشعار ذکری خواهد شد
وابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از
دیوان حماسه از صدر باب الملح نموده وبطور مسطور در ذیل نگاشته است

فقدت الشیوخ واشیاعهم | وذلك من بعض اقوالیه
تری زوجة الشیخ مغمومة | وتمسی لصحبته قالیه
فلا بارك الله فی عرده | ولا فی غضون استه البالیه
لعمری دمشق وفتیانها | احب الی من الجالیه
نکحت المدینی اذ جاءنی | فیا لك من نکحة غالبه
له ذفر کصنان التیوس | اعیا علی المسك والغالیه

حمیده بانو بیگم

زوجه امیر تیمور وبصباحت وعفت وخصال پسندیده معروف ومشهور بوده وان پادشاه
باین زن کمال تعلق خاطر را داشته است

حمیده بانو بیگم

زوجه نصیر الدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان
بوده ومحمد همایون منکوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم واین هر دو زن در حسن وجمال
عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره وبارگاهی مرتفع بمعاونت
جلال الدین محمد اکبر شاه بیادگار شوهر خود بنا نمود وپانزده لك روپیه که معادل سیصد
وبیست وپنجهزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید واین بقعه اکنون در شهر دهلی
بمقبره همایون مشهور میباشد چندگاهی هر کس از خانواده سلاطین دهلی وفات
میکرد در انمقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه وفرخ سیر وداراشکوه در انمحل مدفون
شده وخود حاجی بیگم وحمیده بانو بیگم هم در این بقعه بخاک رفته اند

حمیراء

لقبی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کا حمیراء و حمیرا مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضا است

حنیفه بنت القمنی

دختر عبد الرحمن بن احمد بن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای دیگر عشار الیها اجازه داده اند

حوراء

اسم دو نفر صحابیه است که یکی عطر فروش بوده و دیگری در عبادت مراقبتی تمام داشته است

حیات خانم

زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد

تو پادشاه جهانی جهان نعمت منست — که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم حاضر بود بشنید و این بیت را بعرض رسانید

ز ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری — هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد

بعضی گفته اند جهان این مصرع خواند

تو پادشاه جهانی تو را جهان باید

حیات خواند

اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیات النسا بیگم و مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان که هر دو زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند و ذکر آنها در ذیل مشاهده میشود

حیات النسا بیگم

زوجه جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة

بمهر النسا بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره دو فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شرحی نسبت بانها داده چون طائلی در تحت آن نبود بنگارش آن نپرداختیم مینفهمد و گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده و جهت تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون اینها خواست بید دست او را گرفته در گلستانی بیبازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و وقت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها نمود و گفت باینطور پرواز نمود این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک این زن بجهتی ابتدا بعلیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان بجهانگیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهانگیر از زوجه دیگر خود که مسماة بجوده بائی بود استفسار نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبو است یا نیست نور جهان از این جواب جوده بائی زیاده منفعل گردید

حرف الخاء

خاتون

زنهای بزرگ را کلیتاً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسله سلطان صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیده اند یکی مادر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسه خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریه خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون را لذه

حیاتی
زوجه نور علی شاه شهید و ... از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته قریب ده هزار شعر بخاطر آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفانیست ... از نور علی شاه بملا محمد نامی ... شوهر کرد این ... اوست

منع دلم از ناله کن که درد محک — کز الم کسی منع نکرده است ...

چاره درد من بیچاره را — داند و عمدا تغافل میکند

ملمعا

ایا طائر قدس عرش آشیان — بجو دانه از دام این خاکدان
قفس بشکن و بال همت باز کن — بگلگشت گلزار پرواز کن

سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشته و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و سی و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه که در قند قلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده

خدیجة الکبری

جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمهٔ مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول بان مفخمهٔ کبری لقب داده اند و این اشعار بر بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات میباشد و خلافی در مرتبه و برتری این زن بر سایر زوجات مطهرهٔ نبویه نیست و قبل از بعثت این زن سعادتمند بشرف مزاوجت نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم مشرف گردیده و حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و قاسم و طیب و طاهر از ان بطن شریف بوجود امده اند و خدیجة الکبری پیش از همه زنان قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه با نبی ایشان در رسالت در یک برج بوده بعد از ان راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلی الله علیه واله دایما خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده و رشک بردم و گفتم خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از ان را عنایت فرموده حضرت رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر بودند او مومن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچکس بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود و خداوند از بطن او چند فرزند بمن عطا فرموده عایشه گوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود مقرر کردم که من بعد از خدیجه بدنگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و پنجسالگی در مکهٔ معظمه بدار بقا ارتحال فرمود بنابر این مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه واله بیست و هفت سال و چند ماه قبل از هجرت

خازن الدوله همشیره بزرگ‌تر بیگم بابا‌ی از زوجات محترمه خاقان خلد‌آشیان فتحعلی‌شاه طاب ثراه است مرحومهٔ مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) بوده چون والدهٔ خاقان راه روضهٔ رضوان گرفت حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که پاسبان کلی در حرمخانه داشته باشد و انبار از نقد و جنس و متفرقه بتوسط والدهٔ خاقان مرحومه تمام میرسید بعد ما بواسطهٔ او بر سید خدام حرم متفق شوند بکسی که محترم تر و مرحومهٔ معظمه والدهٔ خاقان بیکی از جواری ایشان باین بر پاست منتخب شود بنابر این گل بدن باجی را باین سمت انتخاب و بشغل صندوق‌داری برقرار شد و مقامی منیع یافت و این شعر را بسمع همین خود قرار داد مشیر همه مال الملک ان قبض بسند و قدرت شطیعات و فی الجمیع اعتبار و مهار او با علی بهیمه کمال بود و اکثر وجوها بمقدار حوالت میشد همین که قبض صادر بکمال اطمینان میدادند مختصر چون انقراض کار باب اقتدار بسی فی العاده در حرمخانه خاقانی سپرده شد و کار ها ازین طویل که سیاق خاقانی منظم گردید در سال ... زوجات حضرت خاقان مناسک ملقب بخازن الدوله گردید و دو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود امدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزا و مستوفی چند نفر مقرر داشت که همه نت و دارای لیاقت و کفایت بودند و انجمن بذل و اعطا مینمود ثبت مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود

اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل و با تمکین و مالدار بوده و حضرت رسول در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه با ان حد از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد و همراهی او با حضرت فخر کاینات و میل انحضرت باو بقدری معروف است که زیاده برین حاجت بشرح و بیان نیست

خدیجة الست

دختر مستعصم بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله اخرین خلیفه است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید تا دختر خلیفه ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون درگذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را بالای سر ها برداشته و بخاک سپردند و باد از سر گذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند

خدیجة السلجوقیة

دختر داود بن میکائیل بن سلجوق برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و دو هجری خدیجهٔ سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا و اسباب تجمل بیشمار بوده و ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح ان مزاوجت را نگاشته

خدیجة الشاهجانیة

بغدادیه بوده است که در وعظ مهارتی داشته از ابن سمعون کسب و اخذ علم نموده مشایخ را املا میکرده و مشار الیها مینوشته است وفات این زن در سال چهارصد و شصت هجری اتفاق افتاده

خدیجه بنت بدران

معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد العزیز بن بدران

الحسینی است واو نیز محدثه واز اشیاخ امام سیوطی میباشد در سال هفتصد و نود و هشت متولد شده و چهار ساله بوده که وی را بمجلس جوهری و منصفی که هر دو محدث معتبر بوده اند حاضر نموده اند چه در ان ایام علم حدیث زیاده از حد معتبر بود و اطفال کوچک بنوده اخانواده اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد ها این فقره اسباب مفاخرت ان طفل بود و از تلامذه ان شخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض و سعادتی از انجا شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از این اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است

خدیجه بنت جعفر

دختر جعفر بن نصیر التمیمی شاعره بوده است اندلسی که هم در ادبیات دستی داشته و هم در موسیقی الحان و اشعار او را بدلاویزی و طرب انگیزی وصف نموده اند اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیامد که در این سفینه ثبت شود

خدیجه بنت الحسن

بن علی بن عبد العزیز

دختر حسن بن علی بن عبد العزیز است و عمزاده قاضی محیی الدین ابن اکرکی و خاله پدر المحب الفرسی نیز بوده عالمه بوده است با ورع و صلاح و حافظ قران و در تجوید بکمال و همواره بتعلیم قران اشتغال داشته از احمد بن المواز بیز اخذ و کسب علم نموده و مشار الیه با و اجازه داده [illegible] روایت حدیث و تدریس فقه مشغول بود تا در سال ششصد و چهل و یک وفات نمود

خدیجه بنت زین الدین

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم بن احمد المقدسی و خواهر حبیبه محدثه که ترجمه حال او گذشت و زوجه شرف الدین بن الشیخ شمس الدین الحنبلی محدثه با تقدس و تقوی بوده علم الدین البرزالی که استاد صلاح الدین صفدی است گوید خدیجه بنت زین الدین از خطیب مرداد برای ما روایت حدیث نمود و از ابن ابی الدم البلدانی و محمد بن عبد الهادی و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم استماع حدیث کرده

سبط سلفی و سایر اعیان محدثین ان زمان بخدیجه بنت زین الدین اجازه داده اند و ولادت مشار الیها در سال ششصد و چهل و هفت هجری و وفات او در هفتصد و بیست و اتفاق افتاده است

خدیجه بنت العبیری

محدثه بوده است معروف بفخر النسا و از زنهای مشهور قرن سادس هجری و از مشاهیر علمای عصر خود اخذ علم و استماع حدیث نموده و بسیاری هم از او فقه اموخته و روایت حدیث کرده اند زیاده از نود سال در این سرای سپنج اقامت داشته و در پیری باز بتعلیم علم حدیث میپرداخته در پانصد و هفتاد در گذشته است

خدیجه بنت القیم

معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و پیش بکری از او نموده ام پدر مشار الیها حمام قیم (ناطوری) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم اورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از ان خدیجه خود نیز شوقی حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد ترک موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در سن نود و یک سالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد بمجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه و سایر مشاهیر انشهر حاضر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الخمیری کسب علم کرده و در دمشق و تبوک بتعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را بلحسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف ان عصر کتاب مزبور را نزد او درس خوانده اند اگرچه علم تجوید را نیز از اساتید این فن اخذ کرده ولی در ان تبحری حاصل ننموده است

خدیجه بنت المامون

دختر مامون خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه متمثلا باین ابیات ذیل که از نتایج افکار مشار الیهاست در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا　　المثقل الردف الهضیم الحشا

اظرف ما کان اذا ما صحا — واملح الناس اذا ما انتشی
وقد بنی برج حمام له — ارسل فيه طائرا مرعشا
یا لیتنی کنت حماما له — او باشقا یفعل بی ما یشا
لو لبس القوهی من رقة — اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمده زیاده از حد تحسین کرد و از شاعر پرسید این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انشاء این اشعار از و مناسب نمینمود شاعر خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاعر ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات باسم خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیر از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترك معروفه بفطنت اقتباس کرده میگوید

آزرده ایلر ای پری نازك تنك سنك — موی سمنی اولسه ده پیراهنك سنك

خدیجه بنت الملقن

دختر شیخ نور الدین و نواده علی الانصاری است که از علمای شافعی بوده و علی الانصاری معروف بابن ملقن است و خدیجه منسوب بجد خود شده مشار الیها نیز از اشیاخ امام سیوطی و از محدثهای مشهوره میباشد تولد او در سال هفتصد و هشتاد و هشت و در درس ابو الیمن الکویک حاضر میشده قاله السیوطی فی المعجم

خدیجه بنت النویری

دختر عبد الرحمن بن علی بن احمد بن عبد العزیز بن القاسم بن الشهید الناطق عبد الرحمن الهاشمی العقیلی النویری المکی و خاتونی محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است و او را سعیده هم میگفته اند در سال هفتصد و نود و هفت در مکه معظمه متولد شده و در هشتصد و هفتاد وفات کرده و در علم حدیث اشخاص عدیده باو اجازه داده اند

خدیجه معروفه بام الفضل خدیجه

دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسین بن عبد الله النویری از محدثهای اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ششصد و چهل و هشت هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم بهرجز ولی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد ابن الحاویة میگفتند و پدر حسین یعنی عبد الله مر این

القرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیتة دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده (ن و ر) انها را تعداد و شرح حالی از هر یك بیان نموده است

خدیجه بنت عبد الوهاب

خدیجه بنت عبد الوهاب بن هبة الله الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او وارد

خرقاء

اسم زنی میباشد و گاه او را مخفف کرده می میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده

تمام الحج ان تقف المطایا — علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه باسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلانی میگفته اند در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میرفت با بعضی کنیزکان که همسن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت آنرا بهانه کرده نزد وی آمد و گفت این مشك را بدوز کنیزی ملتفت مطلب شده گفت من خرقاء میباشم یعنی کارگر از دستم بر نمیاید غیلان چنان فرض کرد که وی مطلقا توجه و میلی باو ندارد مایوس شده قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده هم بدست او بود وی برای آنکه محبت و یأس حاصله نماید غیلان را آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آن روز غیلان معروف بذو الرمه و وی بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقتا کمال حج وصول بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی این شعر را اینطور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا — علی لیلی و تبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه

زنی زنکاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله آن زن دائما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء لقب و بطره بنت سعد است که
بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی و بعد از آن پاره پاره کردی بنا بر این در حق
حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است
و هر وقت کاری بدست غیر اهل از افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است که
(خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میجوید
و بمعنی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر
تراشیدن کار مشکلی نیست

خشف الواضحیه

مغنیه ایست مشهوره از خوانندهای عهد متوکل عباسی و در حضور این خلیفه با مغنیهٔ
مسماة بعریب مناظره در باب علیه بنت المهدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و بافریدة المغنیه که مملوک
عمرو بن بانة از ندمای عباسیه بوده سمت همقطاری داشته و ذکاء و معرفت و صباحت
منظر خل معروفست

خلیدة المکیه

مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از او شده و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و
عقیله نام داشته اند و مملوکان شماسیه بوده بشماسیات معروف میباشند

خنساء

شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر
سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده است و اسم خنساء تماضر بوده و شعراء اشخاصی که
در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه
که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاعلة یعنی اگر اینخبیثه
نبود من اشعر بودم گویند روزی بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی

شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی ظاهر است گفتند با خنساء هم اینطور است گفت
نه او چهار خصیه دارد

بعضی در تصدیق جریر ایراد گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه
مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبول دین اسلام مشرف شده و در
زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده و کسی که دارای
این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت مزبوره جریر
قصدی جز مدح نداشته است

بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن اشعار خنساء مایل
بوده اند و او بشخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند
میگفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیهٔ برادران اوست

ابن اثیر گوید خنساء ابتداء الطبع غزلی نداشت و ندرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند
از فرط وفور تأثر گریه او را حاصل آمده لهذا از کثرت و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم
آورده پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت و
برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک پدر بودند بحلم و جوانمردی معروف است
معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردیده بعد از آنکه قریب یکسال
ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات کرد و خود صخر در این معنی گوید

اری ام صخر لا تمل عیادتی　　　وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم و غم شدید خنساء گردید گویند عمر در چهره
خنساء بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنساء گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده ام
این زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنساء گفت بر
حزن و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش
میباشند گریه میکنم

از عایشه روایت کرده اند که گفته است خنساء را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود
و اینقسم پیراهن را صدار میگفتند گفتم ای خنساء صدار میپوشی و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند خنساء گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد

که اینجامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا پدرم شخصی مسرف بود دادو ا
اموال خود را تلف کرده بود بهی دست ماند در اثنا آل بمن گفت ای خنسا نزد که رویم وطلب کشایش
نمایم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال خود را
دو قسمت نمود و گفت هر یک از این دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم باو گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که آنها را در قبول یکی از دو قسمت مختار و
مخیر مینمائی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها   وهی حصان قد کفتنی عارها
ولو اموت مزقت خمارها   وجعلت من شعرها صدارها

خنسا گفت حسن ظن برادرم خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او و راست باشد تا زنده ام این
صدار را از بدن خود دور نخواهم کرد

اشعار مراثی خنسا در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است محیی الدین در
مسامرات گوید وقتی بخنسا گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان مظل السنة الغبراء و
ذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا الجدب اذا نزل و
قری الضیف اذا حل نیز روزی از خنسا پرسیدند صیت کدام یک از این دو برادر بیشتر
ذکر گفت اما صخر فسقام الجسد واما معاویه فحمرة الکبد آنگاه این دو بیت را انشا نمود

اسدان محمرا المخالب نجدة   غیثان فی الزمن الغضوب الاغبر
قمران فی النادی رفیعا محتد   فی المجد فرعا سودد متخیر

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ
میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار
حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند
که کلیه فحول شعرا در آنجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با خنسا مشغول مشاعره
میباشد خنسا مرثیه را که در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول
از قصیده این است
قذی بعینک ام بالعین عوار

چون این دو شعر بر خواند

وان صخرا لتأتم الهداة به   کأنه علم فی رأسه نار
وان صخرا لمولانا و سیدنا   وان صخرا اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر این ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر
ناس نخوانده بودم تو را ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات
ثدیین یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت بلی والله و من کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع
مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود ابیات
ذیل را بر خواند

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی   واسیافنا یقطرن من نجدة دما
منی ما نزر نا من معد عصابة   وغسان نمنع حوضنا ان یهدما
ابی فعلنا المعروف ان ننطق الخنا   وقائلنا بالعرف ان لا تکلما
ولدنا بنی العنقاء وابنی محرق   فاکرم بنا خالا واکرم بنا ابنما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط
برای اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت شعر حسان بعد از تصرفات نابغه بلیغ تر بوده چنانکه
در این دو بیت خود اشعار کرده گوید

وانما الشعر لب المرء یعرضه   علی المجالس ان کیسا وان حمقا
وان اشعر بیت انت قائله   بیت یقال اذا انشدته صدقا

و از اشعاری که خنسا در مرثیه برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است

یذکرنی طلوع الشمس صخرا   واذکره لکل غروب شمس

و از نتایج افکار خنسا ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه   بورک هذا هادیا من دلیل
تحسبه غضبان من عزه   ذلک منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا   القی فیها و علیه الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشا این مثل
آنست که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ بر میگشت رسید بمحلی که در آن جمعی دور هند بنت

عتبة بن ربیعه را کرفته بودند و او برای انها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی کذشتکان خود را میخوانم خنسا گفت ان مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما | ومانعها من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض ویحك فاعلمی | وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئك اهل العز من ال غالب | وللمجد یوم حین عد عدیدها

خنسا بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی و لا کالسعدان و غرض او این بود که در میان ال غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از ان یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبی است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از ان خنسا بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم اورد و انشاد کرد

ابکی اباعمرو بعین غزیرة | قلیل اذا تغفی العیون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا | بساحته الابطال قبا یقودها

و مثل دیگر نیز شبیه بمرعی و لا کالسعدان هست و ان ماء و لا کصداء میباشد و گوینده ان نیز زنی بوده و شرح ان در حرف قاف بیاید

اما سرگذشت خنسا در جنگ قادسیه این است که شاعره با چهار پسر خود در ان معرکه حاضر بود روزی محض تحریض انها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امراة واحدة ما خنت اباکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیة خیر من الدار الفانیة یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها عند احتدام

خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة یعنی ای پسران من شما طوعا و رغبة مسلمان شدید و باختیار مهاجرت کردید قسم بان خدا که جز او خدائی نیست شما فرزندان یك مرد میباشید چنانکه فرزندان یك زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد نیاوردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز وجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بر خصمان غلبه کنید چون نایره قتال را مشتعل بینید خود را بران اتش زنید و با سرداران دلاور بر ید بغنیمت و کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد

ابن اثیر گوید پسران خنسا نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در بهنه حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر چهار یکدفعه شهید شدند چون خنسا خبر شهادت انها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم وارجو من ربی ان یجمعنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل انها شرافت روزی فرمود و امیدوارم که در اخرت مرا با انها در محل رحمت خود جمع نماید

گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود ان را استمرارا میگرفت و از اشعار خنسا اکراد با پسند و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا | واوجعنی الدهر نهشا وخزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا | واصبح قلبی لهم مستفزا
کان لم یکونوا حمی یتقی | من الناس اذ ذاك من عز بزا
وکانوا سراة بنی مالك | وزین العشیرة مجدا وعزا
وهم فی القدیم ضخام الادیم | والکائنون من الباس حرزا
بسمر الرماح وبیض الصفاح | فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا
وخیل تکدس بالدارعین | وتحت العجاجة یجمزن جمزا
جززنا نواصی فرسانها | وکانوا یظنون ان لا یجزا

ومن ظن ممن یلاقی الحروب — بان لا یصاب فقد ظن عجزا
تعف وتعرف حق القری — وتتخذ الحمد ذخرا وکنزا
وتلبس فی الحرب نسج الحدید — وفی السلم تلبس خزا وقزا

خوله

دختر ثعلبه از صحابیات است و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و
قصهٔ این زن مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی گردیده خلاصهٔ این داستان این است که
مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده و اوس نوبتی بروی خشم گرفت و صیغهٔ
ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آن وقت موجب بینونت
منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در این زمان چون خوله این عبارت از شوهر
خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و
تکلیف شخصی خود سؤال نمود و از اینکه بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود
ناله ها میکرد و نالی شدید داشت چرا که اگر طفلگان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری
بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم
برحسب حکم منزل که صیغهٔ ظهار را در آن اوان مقرر بود فرمود تو بر اوس بن صامت حرام
مطلقا پس حقتعالی بر آن ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاده حکم ظهار بظهور
رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله الآیه
مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از این هنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه
تفریق و بینونت و حرمتی را اگر طلاق موجب گردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق
باینمعنی که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد
پس حرمت مس زن بر شوهرش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت
طلاق که بمجرد وقوع آن حکم حرمت بطور تنجیز و تأبید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار
همینکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و عدم برداشته
میشود و کفارهٔ ظهار عبارتست از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزهٔ دو ماه متوالی و
اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدا تعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید
والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون

به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع
فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیهٔ مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه
شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد
مدتی متمادی ایستاده با مشار الیها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از
همراهان بعمر گفت بجهت پیرزنی چنین جمعی را معطل نمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این
همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار برد و حق جل وعلا این سخن
قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم
وجز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و میرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود
معاودت مینمودم

خوله

خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مفتخره با جلالت و شان بوده است
و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حال الآن خرابست
وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش این است
یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب — کنایة بهما عن اشرف النسب
و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است
اجل قدرک ان تسمی مؤبنة — ومن یصفک فقد سماک للعرب
و در این شعر میگوید شان تو اجل از آن است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است
کان فعلة لم تملأ مواکبها — دیار بکر ولم تخلع ولم تهب
در این شعر فعلة بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله
در ناحیهٔ دیار بکر بوده بمردم احسانها مینموده و خلعتها میداده میگوید خوله در گذشت
و حال الآن اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیهٔ دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلع
و اموال ننموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار است که در مدح زنان
گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت — کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلباء عنصرها — فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة — ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است

خیره

اسم دو نفر زن از صحابیات بوده یکی زوجهٔ ابو الدرداء که ام الدرداء بنت حدرد الصحابیه میباشد و پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد دیگری زوجهٔ کعب بن مالک الانصاری بوده

خیرهٔ تابعیه

مادر حسن بصری و جاریهٔ حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان در دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن محدثه بوده اند

خیزران

جاریهٔ مشهورهٔ سیمین خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی مشاعرت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن باشد این مصرع را بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش

خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت

وفرج عرضها شبر علیها الشعر منقوش

در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده اند

اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء

و در این شعر

کفی لک فضلا ان افضل حرة — غذتک بثدی والخلیفة واحد

مداهنه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است

ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مهد علیائی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست دست مداخلهٔ او را کوتاه کند بلکه بقولی میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند

گویند بشار بن برد دو بیت مسطور در ذیل را در هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته — یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره — ودس موسی فی حر الخیزران

خیزران

بروایت صاحب صحایف الاخبار جاریه ایست که حضرت امام محمد تقی علیه السلام از بطن او بوجود آمده و بقولی اسم مادر آنحضرت ریحانه بوده است

حرف الدال

دختر

گویند زنی مخلص بابن مخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را انتساب باو میدهند

مگر سوای عشق از مردم عالم غمی دارد — که عاشق گشتن و سودا شدن هم عالمی دارد

در وجود زنی متخلص بدختر حرفی نیست اما بعضی این شعر را بدیگری نسبت داده اند

در شهوار خانم

دختر سلطان عبد الحمید خان اول و زوجهٔ احمد نظیف افندی چاوش باشی و معروف بخانم آخرت بوده است چون مشار الیها از بطن جاریه بوجود آمده سلطان زادگی او را رسماً اعلان نکردند

دعد

مکناة بام رومان و زوجهٔ ابوبکر بوده و بعضی اسم او را زینب نوشته اند و در حرف الف ذکر او گذشت

دعد

زوجهٔ نمر بن تولب العکلی بوده و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است و این بیت از وست

اهیم بدعد ما حییت و ان امت   اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

و از این شعر درجهٔ میل و مهر نمر بدعد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند بمثابه علم جنس است برای نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرفاً استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده

دفاق

کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده و در ادبیات مهارتی داشته ابتدا ابایحیی بن ربیع همخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمد و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را بخواستگاری دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار ذیل را در حق او گفتند

قلت لما رایت دار دفاق   حسنها قد اضر بالعشاق
حذروا الرابع الشقی دفاقا   لا یکونن نجمه فی محاق
الرعن بضعها فان دفاقا   شوم حرها قد سار فی الآفاق
لم تضاجع بعلاً فهب سلیما   بل جری بها وجرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات غریبه از این زن معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است

دفره

ازثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است

دلرس بانو بیگم

معروف بنواب بائی زوجهٔ اورنگ زیب عالمگیر پادشاه ابن شهاب شاه بوده و در صباحت منظر و طلاقت لسان و سایر اوصاف کرده و خوب زنان است و او را یگانهٔ عصر دانسته اند اورنگ زیب کمال تعشق را باو داشته و از بطن او پنج دختر بهم رسانیده از جمله زیب النسا بیگم است که بطبع موزون معروف میباشد و مخفی تخلص مینموده و شرح حال آن در حرف زاء بیاید

دلشاد خاتون

دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان و از زوجات سلطان ابو سعید خان مغول است گویند بغداد خاتون که عمهٔ دلشاد خاتون و نیز زوجهٔ سلطان ابو سعید بود برادرزادهٔ خود رشک برده سلطان را مسموم ساخت و در آن حال دلشاد خاتون از سلطان سعید خان حامله بود و در هر حال خواجه سلمان ساوجی دلشاد خاتون را مدح کرده است

دلشاد خاتون

دختر تمرتاش ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در جلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن این است

مبشران سعادت برآن بلند رواق   همی کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب   باتفاق خلایق بیاوری خلاق
خدایگان سلاطین معهد شیخ اویس   پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق   فراز تخت سلاطین ممالک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعزادهٔ خود

اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد
صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون
بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بوده‌اند

دلشاد خاتون

دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده
طبع موزونی داشته است و مطلع از افکار اوست

اشکی که سر ز گوشهٔ چشم برون کند　　بر روی من نشیند و دعوی خون کند
حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود　　جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دلشاد آغا

دختر امیر فخر الدین و از زوجات امیر تیمور بوده است

دلشاد

شاعره بوده است در ایران که از بلغا شمرده شده است و بعضی گفته‌اند یکی از زوجات
خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسماة باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را
باو نسبت داده‌اند

طاعات منکران محبت قبول نیست　　صد بار اگر بچشمهٔ زمزم وضو کنند

دمینه

دختر حذیفة السلولیه است و مادر ابن الدمینه شاعر و پیش در تحت عنوان ام ابان و امینه
شرح حال او گذشت اما اسم ابن الدمینه عبدالله و اسم پدرش عبیدالله بوده و باضافت اسم
مادر خود معروف و ابن الدمینه گفته شده است

دنانیر

جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در
موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی
داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف با ترجمهٔ حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که
فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده
ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی

خواستم دو نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امر کردم بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع
کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب سیر هرون الرشید میلی مفرط
بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار و بخواندن و نواختن امر
میکرده و انعامی وافر باو میداد و عقیل آزاد کردهٔ صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر آشفته
و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته است

یا دنانیر قد تنکر عقلی　　و تحیرت بین وعد و مطل
شغفی شافعی الیک و الا　　فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته
و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت انشاد کرد

الورد احسن منظرا　　فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم سازد دنانیر گفت

فاذا انقضت ایامه　　وردوا الخدود ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده
شده که همه اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی که در بسی
مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانیر جاریهٔ ابن کناسه

محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای شعرا میباشد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشته
مسماة بدنانیر که از ارباب فضل و ادب مخصوصا معرفت باشعار البهاء مفاوضت و مشاعره مینموده‌اند
علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم وی غایب
بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسن تو را
محزون و مغموم می‌بینم گفتم برادری داشتم از قریش در گذشت اینک از دفن او باز میگردم
دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش　　فابکانا بکاؤک یا علی
فمات و ما اخبرناه و لکن　　طهارة صحبة الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم قدری از ذکاوت

وهم وفراست دنانیر را بو معلوم نمایم آنگاه بمشار الیها نوشت انك امرأة ضعيفة لكنها فاذا جاءك
كتابي هذا فعجلي بجوابي والسلام دنانیر در جواب نوشت سائلي لهجينك اياي عند ابي الحسين
وان مراعيا العي الجواب عما الاجواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم
اغانی نگاشته شده واو را بمهارت در ادب وخصال حمیده ستوده اند ودو فوت او ابن كناسه
این دو بیت را بنظم آورده است

الحمد لله لا شريك له	يا ليت ما كان منك لم يكن
ان لم يك القول قد قيل فما	انحمني غير شدة الحزن

وپوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد وعارف معروف میباشد و
ابراهیم خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیها دارد

دنیا

ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیك الجن گویند
مشار الیها پسری از دیك الجن بهم رسانید وان پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه او
انشاد کرد

بابي نبذتك بالعراء المقفر	وسترت وجهك بالتراب الاعفر
بابي بذلتك بعد صون للبلى	ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لو كنت اقدر ان ارى اثر البلى	لتركت وجهك ضاحيا لم يقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو را بکشت وبعد پشیمان گشت
وبرای هر دو مرثیها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیك الجن
مقتول شد مسماة بورد وابتدا نصرانیه بود مشار الیها او را مسلمان وتزویج نمود

دنیا

جاریه ابو عیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده وشاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمر و بن
حفص هزار مرد تعشقی بهم رسانید چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش از نجبا
ونبالت معروف بوده هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بنظم آورد
از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود واز انجمله است ابیات ذیل

ما لقلبي ارق من كل قلب	ولحبي اشد من كل حب

ولد

ولدنيا علي جنوني بدنيا	اشتهي قربها وتكره قربي
نزلت بي بلية من هواها	والبلايا تكون من كل ضرب

دولت بانو بیگم

زوجه محمد عظیم شاه ابن اورنك زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده وعلاوه بر حسن
وجمال فضل وفصاحتی بکمال داشته وانجمله اسباب حظوت او نزد آن پادشاه گردیده است

دولت خاتون

صاحب صحایف الاخبار گوید دولت خاتون از سلسله اتابکان خورشیدیه بوده واین سلسله
از سال پانصد وهفتاد هجری تا سنه هشتصد وده در خرم آباد حکومت نموده اند عز الدین
محمد شوهر دولت خاتون در سال هفتصد وپانزده درگذشت ومشار الیها بعد از او بحکمرانی
پرداخت اما ملاحظه استیلای تاتار وعدم قوه مقاومت واستطاعت دفع آنها حکومت را
ببرادر خود عز الدین واگذاشت وخود فراغت اختیار نمود

دهناء

زوجه عجاج راجز مشهور ودختر مسحل میباشد ومسحل از اولاد مالك بن سعد بن زید مناة
دهناء طبعی موزون داشته اما عجاج را چندان میل ومهری باو نبوده بنابراین دهناء و
پدرش بوالی مملکت یمامه که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند ومشار الیها بوالی
اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید ومن الی الان بحالت بکارت باقی هستم عجاج
بجهة این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید او را طلاق داد وبعد از آن طرفین گفتگوهای
دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند واخر الامر والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف
این مدت بوجهی ما زوجه خود را راضی سازد وعجاج این دو بیت را بنظم آورد

اظنت الدهنا وظن مسحل	ان الامير بالقضاء يعجل
عن كسلاتي والحصان يكسل	عن السفاد وهو طرف هيكل

دهناء چون این دو بیت شنید بیتین مسطوره در ذیل را انشاد کرد

والله لولا خشية الامير	وخشية الشرطي والمشير
لجئت من شيخ بني العفير	كجولان صعبة عسير

عجاج که این دو شعر استماع نمود باستمالت ونوازش دهناء پرداخت ودر انحال مشار الیها

این دو

ایند و بیت را نظم کرده

تالله لا تحذ عنی بالضم	الیك والتقبیل بعد الشم
الا بهزهاز یلی همی	ینزع عنی فحمی من کمی

حرف الذال

ذات الاذنین

لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را ضره او حضرت سکینه بنت الحسین علیها السلام بعایشه داده ولی نظر بحکم و لا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد میاید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی گوش است (دو زن که در تحت مزاوجت یك مرد باشند هر یك ضره ان دیگر میباشد

ذات الحفوف

زنی بوده است از نسوان زمان حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله گویند این زن فرزندی اورده و بعد از وضع حمل خون نفاس ندیده لهذا او را ذات الحفوف گفته اند اما وجه التسمیه بدرستی معلوم نیست

ذات الخال

از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهوره که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات ذیل را هرون در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الانسات عنانی	وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها	واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاك الا ان سلطان الهوی	وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم اورده است در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بانها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا و هرون در دو بیت ذیل تصریح باسم این سه کنیزك نموده است

ان سحرا وضیا و خنث	هن سحر وضیا و خنث
اخذت سحر و لا ذنب لها	ثلثی قلبی و ترباها الثلث

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره باین محل است

ذات الخمار

لقب هنیده بنت صعصعه است و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار یعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بودند ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت برخود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شماها بمن محرم است و میتوانم نزد انها معجر از سر دور کنم و اینجا الرابع صورت و نوع درا ورده بعد گفت پدرم صعصعه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از انروز هنیده را ذات الخمار گفتند

محمد امین المحبی بعد از انکه حکایت مذکوره را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که اغرب از ان نیز میباشد حال فاطمه بنت عبد الملك زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه انها خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر میتوانست ظاهر شود اما ان محارم پدرش عبد الملك بن مروان و جدش مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادر زاده هایش ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و پدر مادرش یزید بن معاویه و جد مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن عبد العزیز بوده اند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درك نکرده است (مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن معاویه بوده است

ذات النطاقین

اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدنش باین لقب ان است که در شب هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسماء نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره انحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشك اب نمود و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشك کرد لهذا حضرت فخر کاینات علیه افضل الصلوات فرمودند

ای اسما بعوض این نطاق تو پروردکار عالمیان عزاسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت خواهد
فرمود از انوقت اسما را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است که زنان عرب
در زیر البسه خود میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت ... بودند
خلافت باشکال بعمر میرسید و همه کس میداند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسما نیز
پسر خود عبدالله بن زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن کردید چگونه
در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات تحریض مینمود

ذلفاء

انجواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته
وجمال او نیز بکمال بوده و در حق او گفته اند

وانما الذلفاء یاقوتة | قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفا در مدینه منوره متولد شده و مردم انشهر کلیة مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که
در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت با حوص
بن محمد الانصاری داده اند و برخی از بحتری العبادی دانسته

انما الذلفاء همتی | فلیدعنی من یلوم
احسن الناس جمیعا | حین تمشی و تقوم
حبب الذلفاء عندی | منطق منها رخیم
اصل الحبل لترضی | وهی للحبل صروم
حبها فی القلب داء | مستکن لا یریم

در مستطرف مسطور است که سعید بن عبدالملک برادر سلیمان بن عبدالملک اموی
ذلفا را بوجهی که تقریبا معادل بیست و پنجهزار تومان حالیه باشد از صاحب اول وخرید
بعدها که خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید ذلفا نیز در تحت ملکیت او در آمد
اما محبتی کامل بمالک اول خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات از اسباب تسلی او
نشد و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت
بیرون آمده اشکارا گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی و علاج ما لا ینمی طال الحجاب
وابطا الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والفؤاد مختلس والنوم محتبس

رحم الله علی قوم عاشوا جلدا وماتوا کمدا ولو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان
امرا جمیلا گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را با
دوستان خود میخواند

محجوبة سمعت صوتی فارقها | من آخر اللیل لما نبه السحر
فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها | اوجهها عنده ابهی ام القمر
لم یحجب الصوت احراس ولا غلق | فدمعها لطروق الصوت منحدر
لو خلیت لمشت نحوی علی قدم | تکاد من لینها فی المشی تنفطر

ذلفا صدای سنان را شنیده برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون
آمد و اشعار مسطور را شنید و مناسب حال خود دید منقلب شده بنای گریستن و زاری را
گذاشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را پرسید ذلفا ابیات شعر را
بر سبیل ارتجال انشا کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشفتگی و اشک ریزی از در غیرت که چرا صاحب

الا رب صوت رائع من مشوه | قبیح المحیا واضع الاب والجد
یروعک منه صوته ولعله | الی امة یعزی معا والی عبد

صاحب تزیین الاسواق اینحکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعوان نام جاریه عبدالملک
داده است

ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمه حال جمیله مغنیه بمناسبتی مینویسد بعد از سلیمان بن
عبدالملک شخصی ذلفا را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما
بعد زیاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشوم دانسته اگر چیزی را شماره میکرد
میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلثه را بر زبان نمیاورد و هم او در این باب گفته است

ذلفا جاریه ابن طرخان

از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در بن بیت او را
اراده کرده و گفته است

عجبا من حماقة الذلفاء | تشتهی فیاشل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سرخوشه سطبر خلفا را ارزو مینماید در شان انشاد این
شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهت جامعه سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلفا رفت

و بیاد خواهند ... گفتیم ما لک ... او بود ...

... طلاق ذلفا ... ثلاثا ... قائل ...

و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از ثقلاء وان بود بر حسب اتفاق وارد انجا نه گردید ابن طرخان از بابت ثقیلی و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابونواس را بالای دست مروان نشانید و اینمعنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل مکروهات و ناملایمات بر ایشان رسم تازه نیست

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ — در طریق عشق اول منزل است

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا را در حق خود استنباط نماید باید و ملاحظه این بیت بر خواند

تبغضن من عبرانهن و قلن لی — ماذا لقیت من الهوی و لقینا

ذلفا از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده ارتجالا این بیت انشاد نمود که مشعر بود بر رغم انف و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی — حبا بقلبی بالامام دفینا

ابونواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدان اشعار شد بلندپروازی ذلفا را تفرس کرده و دانست که او منکوحهٔ نیز هست با روزی ذلفا استهزا کرده گفت

عجبا من حماقة الذلفاء — تتشهی فیاشل الخلفاء

و از مفاوضات مشار الیها با شعرای عصر حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کریاس خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفا ورود نمود و شعر ذیل را برای او انشاد کرده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون میدانی که

اهدی له احبابه اترجة — فبکی و اشفق من عیافة زاجر

ذلفا بدیهةً بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند و گفت

خاف التلون فی الوداد لانها — لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از این بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفا از روی حقیقت آفرینها گفت

و تحسینها کرد و از وی درخواست که این یک بیت را با او واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار اوست ذلفا ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این بیت را بنام خود انشاد میکرد و بخود نسبت میداد

حرف الراء

رابعة العدویة

ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از زنان مشهورهٔ مائهٔ اول هجری و از اهالی بصره بوده است در تنسک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابوالقاسم القشیری در رساله خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست دارد با او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه این زن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آن رو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بوده و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات را بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی — و حبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا — و هواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه — فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا و ما ثم رضا — واعنائی فی الوری واشقوتی
یا طبیب القلب یا کل المنی — جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری و حیاتی دائما — نشاتی منک و ایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی — منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از وی میپرسید و وی حل مینمود روزی سفیان برابعه گفت

در درجهٔ ایمان و اعتقاد خود را بحضرت عز و جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق با نحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از آن این مناجات را انشا نمود

احبک حبین حب الهوی　　وحبا لانک اهل لذاک
فاما الذی هو حب الهوی　　فشغلی بذکرک عمن سواک
(حب شغلک به عن سواک حتی — in margin above)
واما الذی انت اهل له　　فکشفک لی الحجب حتی اراک
فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی　　ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

مختصر ارباب سلوک رابعه را دارای کرامات میدانند و حکایات از او مینمایند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاده و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد

رابعة الشامیه

بنا بر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکوت بوده زمانی اشعار و ابیات را قرائت مینمود

حبیب لیس یعدله حبیب　　وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی　　ولکن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی　　وابحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس　　وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت اخیر را برابعهٔ عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعهٔ شامیه مایل بود که بزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر آن عصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال عبادت مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من بیشتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از این زوجیت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیشتر مال زیادی بمن رسیده میخواهم تو از این صلحا و فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ

تو اولیا و دوستان خدا را اشناسم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات میساخت و میگفت نزد زنهای خود برو از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر نیز مسماة باین اسم بوده که از عابدات شام بشمار میاید و او را رابعهٔ قدسیه میگفته اند

رابعهٔ جیلانیه

از عارفات معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر آهنگی بگیلان رفته مشغول موعظت و هدایت بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر مستعد انصالحه بهمرسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع وار بعینات صحیح ببرد و چون بمقام معلوم در حضرت شاه مرحوم محمد شاه انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها را بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و بر فتن دار الامان کرمان مأمور فرمود و انخال جمال معرفت را از خط نیز بیطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف والحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه والدرة النظیم ساخته و فزون از دو هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و آن زمان آن مکان بمزار میرزا حسینخان شهرت گرفته و از او وقف و صدقات جاریات اسامی اسلاکی است در گیلان بتفصیل ذیل ششدانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوفه از اعمال رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعا و عرفا و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهور باسم شوهرش حاج میر اسمعیل واقع در رسته بازار شهر رشت محاذی قیصاریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین والحجرات و غیرها و ششدانگ قریهٔ صیقلان و

شش دانك قریهٔ تاریخ کل کهر دواز قرای بلوك ورزل است مع متعلقاتها من الاراضی الرطبة و
الیابسة والتلبا والکروم والاشجار وغیر ذلك واقفه موقفه تولیت این صدقات مقیمه را بامر ابوم
حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد ه بااعلم وافضل واعرف اولاد دکور ش و
مع الانقراض باناث نسل طهورش ومع الانقراض ذکورا واناثا بااعلم واعرف واتقی بلده رشت
بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از کرمان بقم امده بیست سال مجاور بوده تا در سال هزار
دویست و هشتاد همانجا در گذشت و مدفون گشت رحمة الله علیها و قبالهٔ وقف مزبوره بتفاصیلها موشحه مخطوط و خواتم جمعی از علما و مجتهدین دار المرز بنظر رسیده است

رابعهٔ اصفهانیه

از زنان عهد سلاطین سامانی بوده و طبعی موزون داشته این دو بیت از وست

دعوتم این است بر تو کایزدت عاشق کناد　　بر بت سنگین دل نامهربان خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری　　چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

رباب

دختر امرء القیس بن عدی الکلبی واز زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا
و دارای فضل و جلالت میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود امده است حضرت
امام حسین کمال محبت را برباب داشته و احترام زیاد باو مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرك اننی لاحب دارا　　تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جل مالی　　ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا　　حیاتی او یغیبنی التراب

از حضرت سکینه مروی است که حضرت امام حسن اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین در باب
افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام دو شعر مسطور را در اینموقع بنظم
اوردند

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در
زمان خلافت عمر بحضور ان خلیفه امده طوعا قبول اسلام وایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
مایل بمواصلت با او گردیده او نیز باینمعنی راغب شده سه دختر داشت مسماة بمحیاة و سلمی و رباب
محیاة را بخود حضرت امیر المؤمنین و سلمی را بحضرت امام حسن و رباب را بحضرت امام حسین
تزویج نمود و از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر روایات و درایت و فهم و بصیرت بکرد ا
قدر و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار ان حضرت را از خود راضی

و خرسند میساخت پس از انکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند
بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از انکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نائل
گردیدم دیگر سر پیوند کسی ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی ایمطلب
و مرثیهٔ حضرت سید الشهداست انشاد نمود

ان الذی کان نورا یستضاء به　　بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاك الله صالحة　　عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به　　وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن　　یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم　　حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر

اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عم زادهٔ او بود و اقیشر بمزاوجت رباب رغبت نمود کسان
رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با فقر رای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیك
از انها کرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را
اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم
اورد

کفانی المجوسی مهر الرباب　　فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانك طیب المشاش　　وان اباك الجواد الخضم
وانك سید اهل الجحیم　　اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها　　وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیلهٔ خود استعانت کردی و هیچکس
بتو اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی
اقیشر گفت حرف بدی نزده ام ایا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست
ابو جهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم میباشد و کنیه ابو جهل برای او بلاو نکوهش نقصد کاپیراست

رباب

دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابر التمیمی باو مفتون گردیده و

طالب تزویج او شده و بخواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از وصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق و هوا خداش را نگذاشت که ترک این تمنا گوید و راه کوی دیگر پوید لهذا بر منزل رباب معاودت کرده همینکه با محل نزدیک شد این ابیات سرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری — لنا منک نجحا او شفاء فاشتفی
فقد طالما عنیتنی و رددتنی — وانت صفیّی دون من کنت اصطفی
لحی الله من تسمو الی المال نفسه — اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیما ملوما — و یترک حرا مثله لیس یصطفی

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا و مرا دوباره خواستگاری کن بعد از آن رباب بخود گفت هل انکح الامر اهوی والتحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر آنکسی که دوست داشته و با او راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه باو دهیم رباب گفت اذا جمع المال سیّئ الفعال فقبحا للمال از آنطرف رباب والدین خود را الزام کرد و از آنطرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل گردید لهذا خداش از این معاودت خود خرسند شده گفت العود احمد والمرأة ترشد والورد یحمد و از آنروز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مسطور است که این زن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده و شوهر او آگاه شده او را بکشت

وچهار نفر از صحابیات مسمّاة برباب بوده و آن چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارث و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

ربیحه

دو مغنیه مشهوره مسمّاة باین اسم بوده‌اند یکی جاریه ابن رامین و دیگری جاریه ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته‌اند و ربیحه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر این شخص که خلیدة المکیه و عقیله نام داشته شماسیات گویند و هر یک را دو گفته منسوب بابن شماس مینامند و ربیحه جاریه ابن رامین نیز با سعده و سلامة الزرقاء که شرح حال هر دو بیاید از یک مالک بوده‌اند و در حق این ربیحه سروده‌اند

هل من شفاء القلب لج محزون — صبا وصبا الی ریم ابن رامین
الی ربیحة ان الله فضلها — بحسنها و سماع ذی افانین

و این دو بیت از قصیده طویله میباشد و ترجمه حال مغنیات مزبوره هم در کتاب اغانی مسطور است

ربیحه

بنت محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر زوجه یزید بن عبدالملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبدالملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبدالله را هم بهمین مبلغ مهر بزنی گرفته بود و ذکری از این ربیحه در حرف حاء در ترجمه حال حبابه نموده ایم

ربیعة بنت النضر

دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوه بدر میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا نبی الله اگر پسرم در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنة الفردوس میباشد

رجب بنت القلیجی

دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میاید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جده مادری خود ساره بنت الشیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است

رزینه

جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول او را آزاد کرده و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده و دختر او امة از راویات حدیث بوده و مخصوصا سنت بودن روزه روز عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب [illegible]

رشحه کاشانیه

اسمش بیگم و دختر هاتف کاشانی و زوجه میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته اینزن سیده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار

شعراست چند بیت ذیل نمونهٔ طبع قادر اوست

از بیت گلچهره یار دب بسته از سنبل نقاب ... یا با فسون کرد پنهان در دل شب آفتاب

دل رفت و زخون دیده ما را ... پیداست برخ از آن علامت

میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز ... تیر دلداری بدل ز ابرو کمانی میرسد

بقصد صید تو چون رشته دیدم مژگانم ... کسی ندیده شکار مگس کند شهباز

اشکم ز بیم هجر تو هر روز تا سمک ... آهم ز دست خوی تو هر شام تا سما

(سلطان) رضیه

دختر شمس الدین ایلتمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و ستان سلطنت داشته سلسله شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه بوده که بعضی از نواحی هند را نیز بتصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایلتمش در امور سلطنت دخالت مینمود و ایلتمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت ایلتمش حکمرانی بپسرش رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون ضعیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که اینوضع را در دست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه و اکرا خشه حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشار الیها و یاغیان جنگ درگرفت و رضیه غالب میشد عاقبت او را بگرفتند و در قلعهٔ حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنهٔ ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال ششصد و سی و هفت با سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی راند و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید

رضیه

از جواری آزاد کردهٔ عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس که مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از موت حکم بن عبد الرحمن بمالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت نموده و شان و شهرت فوق العاده

حاصل نموده است

و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی عسکر روم ایلی بوده و ابن محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهرش رضیه خاتون او را عشاسنه رضیه دامادی میگویند

رقیقه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی ابن هاشم بن عبد مناف و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند و علت آن را ذکر خواهیم نمود بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان صباوت حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ماذکر رقیقه بمناسبت صاحبة الرؤیا بودن او و سبب آنکه او ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکهٔ معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله بودند رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای کرفت ندا میکند ای معشر قریش پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و میباید از میان شما شخصی که از حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و دودمان خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمایند و معطر سازند پس از استلام رکن بر کوه ابو قبیس صعود کرده آنشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائلهٔ قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را نیز پیش اظهار کرده همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و بر بنابر این تبعیت او نمودند و او نوادهٔ خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابو قبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا بر خواند اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة انت معلم غیر معلم و مسئول غیر مبخل و هذه عبادک و اماؤک بعذرات حرمک یشکون الیک سنیهم التی اذهبت الخف و الظلف اللهم فامطر علینا مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا ... وقد فقدنا الحیا و اجلوذ المطر

فجاد بالماء جونی له سبل ... سحا فعاشت به الانعام و الشجر

ما امر الله بالمیمون طائره — وجهه من تشرّفت یوما به مضر
مبارک الاسم یستسقی الغمام به — ما فی الانام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب ومقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشند

رقیقه الثقفیه

یکی از صحابیات میباشد ورقیقه بنت نوفل خواهر ورقه ابن نوفل است که در صدر کتاب در ترجمه حال آمنه ذکری از او کردیم و باید دانست که ورقه ابن نوفل عیسوی و کاهن معمر مشهوری بوده است

رقیه

کریمه حضرت نبوی با بیعت آن بزرگوار است و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج ایشان ذوالنورین گفتند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج نمودند و وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از آنجا بمدینه منوره آمدند وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزی که خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر رخصتی فرموده بودند و در حق شارالیها و عثمان گفته اند

احسن زوجین یری انسان — رقیه و بعلها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بایشان عطا فرموده او را عبدالله نامیدند و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروس چشم او را در بیده صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه مزاوجت ام کلثوم خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است که این دو دختر را ابتدا بدو پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد ابولهب و زوجه اش شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند

> [حاشیه:] و در کتابهای نگارنده رساله ایست مخصوص در این مسئله

(سیده رقیه)

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده صاحب مساوق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرده و از کراماتی که نسبت بسیده

شارالیها داده اند این است که هنگام مسافرت از مدینه بکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر میباشد که زیارتگاه است

> [حاشیه:] این جمله محل کلام است

رقیه

دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفاتش در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد التغلبی و رقیه بنت النجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه هم مسماة باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبدالله است و عبدالله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته باانکه چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه اخری است شعر شاعر که میگوید

ادعی باسماء نبزا فی قبائلها — کان اسماء اضحت بعض اسمائی

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است

رمله بنت ابی سفیان

مکناة بام حبیبه و از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله است و در حرف الف ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشره مبشره میباشد ابتدا شارالیها را شخصی موسوم بعثمان بن عبدالله بزنی گرفت و از و عبدالله بن عثمان بوجود آمد و این عبدالله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او بنظم آورد

الیس یزید الشیر فی کل لیلة	و فی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر و قد حلت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا و ان کانت منازلها حربا
و ان نزلت ماء و ان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء و لا اری	لرملة خلخالا یجول و لا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فاننی	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها	و من حبها احببت اخوالها کلبا

و بعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند

فان تسلمی نسلم و ان تتنصری	تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از فرزندان کوچک خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من نسبه لعنة الله یعنی خدا لعنت کند انکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند انکه انرا بمن نسبت داده است کذا فی الاغانی

رمله بنت شیبه

دختر شیبة بن ربیعه و عم زادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را بابیات و هجو کرد

لحی الرحمن صابئة بوج	و مکة او باطراف الحجون
تدین لمعشر قتلوا اباها	اقتل ابیک جاءک بالیقین

رمله بنت الحارث

صحابیه است انصاریه که دختر حارث نجاری و زوجهٔ معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانهٔ داشته که از اسرا فرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانجا می آمده و طرف توجه میشده اند در انخانه منزل برای انها

معین میکردند

رمله بنت الوقیعه

ام جندب غفاریه مادر ابی ذر غفاری و از صحابیات است و پیش ذکر او شده و رملة الکبری و رملة الصغری از بنات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشند و معاویه هم دختری رمله نام داشته که در تواریخ ذکری از و شده

رمیصا

مکناة بام سلیم بوده و او صحابیه است مشهوره و انس بن مالک از بطن او بوجود امده و حدیثی باین مضمون که انی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصا در حق او روایت مینمایند ذکر رمیصا باعتبار کنیهٔ او در حرف الف شده و چون او را غمیصا هم گفته اند در حرف غین نیز مختصری از او نگاشته میشود

رمیکیه

جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری از و شد مثل اهالی از بنات اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود امده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجهٔ کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف محسوب میشود (سلطین مغاربه) با او مانوس و از مصاحبت او نهایت محظوظ میگردید و بنابر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا را در پیشگاه سرای سلطنت دید پا برهنه در گل و لای راه میروند (و شیر میفروشند) و نیز هوس کرد که پا برهنه در گل راه رود معتمد در همان حال در ایوان انعمارت گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات و بخور (و شغل ایشان تشبه نماید) و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد در ان گل راه رفتند گویند وقتی که معتمد دوچار (مشکلها و مصیبتهای گشته) (بدست امیر المسلمین) مذلت گشت و با رمیکیه در قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با اهتمام بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال از روز و انخاطر رمیکیه اورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که زنان را بصفت ناسپاسی ستوده معتمد بعد از انکه از تخت امارت (ایشان) ازعاج شد در اول عید که در ان وسید و در ان عید خود

و بنا نوان نامه تکلف شیر فروشی کرده و باین ارزو نایل گردیدند

دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا	فساءک العید فی اغمات مأسورا
تری بناتک فی الاطمار جائعة	یغزلن للناس ما یملکن قطمیرا
برزن نحوک للتسلیم خاشعة	ابصارهن حسیرات مکاسیرا
یطأن فی الطین والاقدام حافیة	کانها لم تطأ مسکا وکافورا

همانا بیت اخیر اشاره است بیوم الطین که اشارت رفت

روب متی

صاحب صحائف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ایراد مینماید میگوید روب متی مغنیه بود هندی بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد

ریّا

دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده و چون عاشق او عتبه در جنگ کشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هر چه تمامتر ابیات مسطوره در ذیل را گفته و اخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

نصبرت لا انی صبرت وانما	اعلل نفسی انها بک لاحقة
ولو انصفت روحی لکانت الی الردی	امامک من دون البریة سابقة
فما احد بعدی وبعدک منصف	خلیلا ولا نفس لنفس موافقة

ریّا

خواهر و هم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ریا و سلامه را باین دو بیت ستوده و انها همین دو شعر را تغنی نموده‌اند

لقد فتنت ریا و سلامة القسا	فلم تترکا للقس عقلا ولا نفسا
فتاتان اما منهما فشبیهة الهلال	واخری منهما تشبه الشمسا

مغنی

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست و ترجمه حال سلامه در حرف سین بیاید انشاء الله تعالی

ریحانه

دختر شمعون بن زید بن قنافه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی انحضرت را بر همه چیز ترجیح داد

ریحانه واله

عارفه ایست نظیر رابعه عدویه که بزهد و صلاح مشهور است و او را از اولیا شمرده اند در نفحات الانس شرح حال او مسطور است

ریطه

بعضی از ارباب سیر گفته اند مهدی عباسی زوجه مسماة بریطه داشته که نفوذ امری زیاد بوده است برخی از صحابیات نیز باین نام بوده اند و ریطه بنت عبید الله بن عبد المدان الحارثی مادر ابو العباس سفاح اولین خلیفه عباسی میباشد

تمام شد جلد اول کتاب خیرات حسان
بعون الملک المنان در یکشنبه
دوازدهم شهر رمضان
المبارک سنه
هزار و سیصد و چهار هجری
۱۳۰۴

ذیل

حرف الالف

امنه

اسم یکی از بنات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است

اغا بیگم

شاعره بوده است هر وقت که بنابر جلالت حسب و نسب و توانائی بشعرا و موزونان بذل توجه و احسان میمنوده این شعر از وست

اه از ان ظالمی که داده دو ششجهان تاب از و وای از ان لعلی که هردم میخورم خوناب از و

اغا بیگم

دختر مهر فرای خراسانی مهر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از مشار الیها میباشد

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

اغا دوست

نخل سبز وار بوده و دو دادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این بیت از وست

هر کجا ان مه بان زلف پریشان بگذرد هر که بیند کفر زلفش و ز ایمان بگذرد

امامه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری مسماة باین اسم داشته اند

ام الحسن و ام الحسین

کنیه بنات حضرت سید سجاد سلام الله علیه میباشد گویند حضرت سید الشهدا علیه السلام نیز دو دختر مکناة باین دو کنیه داشته

ام سلمه

دختری حضرت امام محمد باقر علیه السلام مکناة باین کنیه داشته اند گویند حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا را نیز دختری مکناة باین کنیه بوده و ام سلمه کنیه یکی از بنات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده است

ام عبد الله

دختر حضرت امام حسن و زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و معظمه مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام اول کسی است که در وی نسل حضرت امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد[3] و بنابر اینکه مادر ام عبد الله سما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیله بنی تیم که ابو بکر از ان قبیله است بر بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است[4] و ام عبد الله کنیه یکی از بنات حضرت سید الشهدا علیه السلام بوده

ام فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله از بطن او بوجود امده اند[5] و انهائی که گفته اند ام فروه جده مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام عبد الله مادر انحضرت دختر ام فروه است قولی ضعیف اختیار کرده اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دختری مکناة بام فروه بوده است

ام الفضل

دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را بزنی بامام محمد تقی جواد سلام الله علیه و پیش اشاره باین مطلب نموده ایم اما اینجا او جب را مقدمه ای است که فکر از اهمیت دارد و تنبا بتکرار عنوان ام الفضل و تذکار از مقدمه میپرداختیم

صاحب تاریخ النبی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید اینسال را سنة العرس گویند چه در اینسال مامون دختر خود ام الفضل را بامام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در اورد و مقدمه منظوره را از کشف الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را بپسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از اینمعنی باخبر شده اباوامتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون امدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ایخلیفه اگر اینکار و کنی خلافت از دست ما بیرون

[3] چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسن اول کسی است که دارای این شرف گردیده چه بدو دوی حسن مثنی و لد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین

[4] و در کتب مناقب و انساب الطالبیین حق این ام عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم که اینجا نوشته اند که یک روز ان مخدره عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و انقاقا اندیوار در همان حین مشرف بانهدام گردید مشار الیها ملتفت شده و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جد دیوار بعد رت خدا بایستاد تا او بگذشت انگاه فرو ریخت

[5] و از اینجا و ملاحظه ترجمه سابقه معلوم میشود معنی کلام حضرت صادق ال محمد صلعم که فرموده است ولدنی ابو بکر مرتین

خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و این خانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که پیش
از تو بودند ایشان را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در منع و استیصال ایشان میکوشیدند و ما
بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم این زمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده بر تو
ظاهر باشد که این سر را تو دولت نیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت
خود مخصوص کند و تزویج نماید چون آن جماعت آرای خود را اظهار داشتند مأمون در جواب گفت
اما آنچه میانه شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف در آن بینید در آن
که حق بجانب ایشان میباشد و اما آنکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال ایشان سعی کردند
قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و از ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصا از قطع رحم
و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی الرضا
پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که من میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت
تزویج دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آن جماعت از مأمون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را
این داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما
من باحوال آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه تعالی است و ایشان
در کسب علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال
بر شما ظاهر گردد او را امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ما با خلیفه حالا بر سر انصاف آمدیم
اکنون ما شخصی را از علما قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را
درست داد ما را متابعت تو واجب میشود و الا باید تو ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی
مأمون گفت قرار چنین است و همین پس آن جماعت باتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که
از فضلا و مناظرین آن زمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی
القضاتی تمام ممالک مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد
علیه السلام در مجلس مأمون مسائل چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در
حق آنجناب ظاهر نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار

مال بسیار بیحیی دادند روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان
و هواخواهان ایشان منتظر بودند که یحیی هم الآن آن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن
گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی جواد علیه السلام فرستاد و از برای آنحضرت در دست
راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام
در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان با یکدیگر حرفها میزدند و چیزها میگفتند از
جمله حرفهای ایشان این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دهشت آن مجلس حرف تواند
زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی یحیی بن اکثم
روی بمأمون کرده گفت ای خلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مأمون گفت از
خود آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن
میدهی مسئله از مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی بپرس یحیی گفت
فدایت شوم چه میفرمائی در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند
ای یحیی این سؤال تو مجمل است و لا تفصیل آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب
آن گفته میشود و آن تفصیل این است
آیا آن صید را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمدا آن قتل را مرتکب
شده یا سهوا و خطاء و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبت اول بوده یا نوبت
دیگر ارتکاب کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن محرم
بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بعمره بوده یا حج
چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت گشت و هیچ جواب نتوانست گفت
و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مأمون از روی بشاشت و خوشحالی تمام گفت
الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون ام الفضل را بعقد امام علیه السلام
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده این است که مأمون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا
علیه الآف التحیة و الثنا دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود و خلاصه
ذیل مجلس مزبور در فوق را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بحث و عجز یحیی مأمون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت
آن را بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند و در کتب معتبره تفصیل

از مبسوطاست بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد رو بیحیی بن اکثم آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله می پرسم یحیی عرض کرد یا ابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بروی حرام بود و بعد از یکساعت دیدن وی براو حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بروی حرام شد و چون وقت عصر شد مجددا براو حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب این مسئله نمیدانم شما خود یا ابن رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال شد ... اعنی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد

ام کلثوم

کنیه یکی از بنات حضرت سید سجاد علیه السلام میباشد نیز ام کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر منکاته بنام ام کلثوم صغری داشته اند

اولجای ترکان آغا

از زوجات امیر تیمور و دختر امیر قزغن بوده است و سلطان بخت بیگم صبیه امیر تیمور و زوجه امیر سلیمانشاه از بطن او بوجود آمده

حرف الباء بدور

بروزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آواز خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن البیاضی شیفته مشاهده جمالها گردیده و در حق او گفته است

شکی القلب ظلمة فی الحشی ... الی فاسکنت فیه بدورا

بکارة الهلالیه

تابعیه است بفصاحت معروف و ابیات و بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دونك فاحتفر من دارنا ... سبقا حساما فی التراب دفینا

قد کنت ادخره لیوم کریهة ... فالیوم ابرزه الزمان مصونا

ولها ایضا

اتری ابن هند للخلافة مالکا ... هیهات ذاك وان اراد بعید
منتك نفسك فی الخلاء ضلالة ... اغراك عمرو للشقا وسعید

ولها ایضا

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری ... فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخر مدتی فتطاولت ... حتی رأیت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم ... بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید منویسد بکارة هلالیه با آنکه در این ابیات از معاویه بد گفته بود و قضی احتیاج او را بر آن داشته که بمجلس معاویه رود و از وی چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همان است که این اشعار را گفته است و هریك از آنها یك شعر از اشعار مسطوره در فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلك معاویه متعرض نشده گفت ای خاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود

بلقیس

دختر محمد بدر الدین بن سراج الدین البلقینی است و جد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال هشتصد و چهل و یك داعی جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشته ده سال آخر عمر خود در راه سلوك و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات مینموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر

بنت ابی علی الشبوبی

زوجه ابی عبد الله الخضری است و در علم فقه مهارتی داشته در طبقات صغرای سبکی ذکر او شده است

بی دست

همان بنت خداوردی است که در حرف با ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود می‌نویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرد و موافق خطوط از پای خود خطوط خوش و لطیف نوشت و مردم با وامثالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانکه ابن تغری بردی در نجوم زاهرهٔ خود باین مطلب تصریح کرده است

بی بی

خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و سید علی حزین ذکری ازو نموده در هرات اقامت داشته باقتضای طبع موزون گاهی بیتی بنظم میاورده این شعر ازوست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم — که تا نظارهٔ آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء
تقیه

دختر خطیب محدث ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام الارمنازی است که در حرف تا ترجمهٔ حال او نگاشته شد تیمیمان ترجمه واگوید مشارالیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی بسر میبرده ابوالحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشارالیها که معروف بابوالحسن علی بن حمد و زاست همدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابوالحجاج از تقیه اجازه گرفته و ابوالحجاج بمناسبتی میگوید تقیه بمن اذن داده است که مجموعهٔ اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت و روایت نمایم و برخی از اشعار او از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینمائیم

اعوام اقبالی اشرقت ایامها — وعلا علی ظهر السماک خیامها
والروض مبتسم بنور اقاحة — لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه — ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمرة — الخجل من فرط العتاب لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته — خالات مسک خالها رقامها

و بعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده گوید

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت — وتنبهت بعد الکری نوامها
ولجمع خواطرنا لنجلی فکرنا — لما تجرد للفریض حسامها
مدح الامام علی الاقام فریضة — فخر الائمة شیخها وهمامها

الحافظ الحبر الذی شهدت له — ارض العراق بفضله و شآمها

و آخر قصیده را طوری خوب گفته که شخص لطافت و رشاقت او را بل از فراموش مینماید

تندو

دختر حسین بن اویس از نجبای ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمده ملک ظاهر برقوق از ملوک چراکسهٔ مصر او را تزویج کرده و بعدها طلاق داد عم او احمد او شاوله ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت چون بغداد باز گشتند عم او احمد در گذشت و شاوله شوهر مشارالیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرده یکسال بغداد را در بند محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطهٔ رسانید و شتر را متصرف شد اهالی او را با محمود ابن شاوله پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز هلاک ساخته در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلا حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیرهٔ واسط بتصرف مشارالیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو در گذشت در انباء ابن حجر ذکر تندو شده است

ثریا

معشوقهٔ عمر بن ابی ربیعة المخزومی از مشاهیر شعرای اسلام و دختر عبدالله بن الحرث بن امیة الاصغر است و از جملهٔ اشعار دلنشین که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده که سهیل بن عبدالعزیز ابن مروان مشارالیها را تزویج نموده و از قصیدهٔ ابیات طولانی که بعدا از آن ابیات

ایها الطارق الذی قد عنانی — بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل — یتخطی الی حتی اتانی

و در این قصیده گوید

ایها المنکح الثریا سهیلا — عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت — وسهیل اذا استقل یمان

و لطف این اشعار پوشیده نیست بهنگام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه

گفته است

من دسولی الی الثریا فانی — ضاقنی الهم واعترتنی الهموم

یعلم الله اننی مستهام — بهواکم وانتی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ نقره‌ای نوشته و از امزتین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاده است

كتبت اليك من بلدي — كتاب موله كمد

كئيب واكف العينين — بالحسرات منفرد

يؤرقه لهيب الشوق — بين النحر والكبد

فيمسك قلبه بيد — ويمسح عينه بيد

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت گریست و بر سبیل تمثل این شعر بر زبان آورد

بغني من لا يستقل بنفسه — ومن هو ان لم يحفظ الله ضايع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

اتاني كتاب لم ير الناس مثله — امد بكافور ومسك وعنبر

وقرطاسه قوهية ورباطه — بعقد من الياقوت صاف وجوهر

وفي صدره مني اليك تحية — لقد طال تهيامي بكم وتذكري

وعنوانه من مستهام فؤاده — الى هائم صب من الحزن مسعر

عبدالرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجهٔ حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته‌اند ولی سهیلی گوید صحیح این است که دختر اوست و در هر حال ترجمهٔ حال او بیاید

جلبان خوند

از جراکسهٔ مصر و مادر امیر یوسف است ابن حجر گوید مشارالیها در سال هشتصد و سی و چهار هجری با عظمت و حشمتی هر چه تمامتر بمکهٔ معظمه اجلها الله رفت و در هشتصد و سی و نه درگذشت گویند امیر تیمور هم زنی باین اسم داشته است

حاجیه

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد

و شاهزاده شیخعلی میرزا ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیها بوجود آمده حاجیه زهد و تقوی بکمال داشته و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بدینگونه گفته است

این فرد از اوست

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد — خدا زیارت اهل بلی نصیب کند

حذام

پیش شرحی از حذام و شعری که در حق او گفته‌اند و مثل شده ذکر کرده‌ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا — فلو ترك القطا ليلا لناما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روانه شوید زیرا که مرغان قطا در پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند از اینکه در حرکت‌اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس بروید که دوچار و مقهور جماعت نشوید قوم و قبیلهٔ حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را غارت نمود بعد از آن دیسم بن طارق که از اهل همان قبیله بود گفت

اذا قالت حذام فصدقوها — فان القول ما قالت حذام

در حیوة الحیوان هم همینطور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق

از نسا مشهورهٔ اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او شده پدر مشارالیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بسید دین پرداخته حلیمه از سید محمد حلمی تعلیم خط گرفته و سعی و جد این فن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او در خط شهادت داده‌اند از جمله شخصی تقی است که محمد راسم افندی از خطاطین آن زمان در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

نمقت مخلد وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين زهرة زمانها وحبراء اوانها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحة سمية السعدية

اعوذ علیها ابنة من ابغضه الله نباتا حسنا فتقبلها و بهاؤ زینة بها سرا و علنا فلا غرو
النسوة اللاتی قطعن اقلامهن وکتبن والنساء نصیب مما اکتسبن عطاها النشار
بجلابیب القانتات العابدات السائحات ما ثلبت بالعشی والابکار فی الکتاب الاکرم
اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم حرره وحرزه العبد الاثم کاتب السرای الخاصه محمد واسم
عفا العفو عنه بحبیبه ابی القاسم فی السنة التاسعة والستین بعد المائتین والالف من
هجرة من علیه وعلی آله الصلوة والسلام

حمه طو

مادر ملک اشرف از ملوک اتراک مصر است زنی با عقل و تدبیر و صاحب سخا و عطایای کثیر بوده
هنگامی که پسرش حکمرانی داشت چون صغیر بود مشار الیها امور مملکت را اداره مینمود
ابن حجر ذکر این زن را در انبا خود در میان وفیات سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری
نموده است

حنیفه

اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین
عبدالله المحبوبی و دختر قنبر الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
بااین اسم دختر داشته و همه مکنی بابو حنیفه بوده اند و ابو حنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه
داشت نه از بجهت است که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه ان قرار گفته موفق الخوارزمی و کثیر
اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر از حماد ذکورا و اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل
عراق بمعنی دوات است و ابو حنیفه خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای
ضبط و نوشتن دروس و مسائلی که می شنید همیشه برخود دوات نگاه میداشت او را حنیفه
گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیجی
نقل کرده و از نوادر شمرده است

باب خانزاده الخاء

دختر میر یادگار تبریزی بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه　　انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
خدیجه نام داشته اند

خدیجه خانم

زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد شاه
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی
و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه میتوان او را دانست
توضیح آنکه سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و یکصد و نود و سه هجری
ایام شدت بود خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که مجبورا در دربار کریمخان اقامت داشت
پیغام فرستاد که ناخوشی وکیل در حالت شدت است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و متوجه
کار باش مرحوم معظم طیب الله مضجعه بعزم شکار مهار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم
صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند
مجددا خدیجه خانم او را از انحلال انها و اعلام نمود و شاهنشاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر
تا طهران تاخت و کار سلطنت را بشرحی که در تواریخ ضبط است بساخت

خدیجه

دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیه فاضلی متبحر و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت
ابن الحنبلیه زینب محدثه و مادر زین الدین بن عمر البالسی از اساتید ابن حجر است و ابن حجر در انبا
خود ذکر او نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری درگذشته است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله قانته است از اهل خراسان و پدرش فقیه ابو رجا الجرجانی قاضی مشهور نیشابور بوده
مشار الیها خطا خوش می نوشته و در عالم علم تمامی داشته و از پدر خود و سایر علما روایت
کرده وفات او در سال سیصد و هفتاد و دو واتفاق افتاده علی القاری در کتاب خود که موسوم
بالثمار الجنیه است گوید خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است در فقه تام مهارت و نزد پدر
خود تحصیل فقه نموده رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده

و ابن حجر در انبا خود ذکری از و نموده گوید این زن بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و ادارهٔ امور شهرتی داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری در گذشته است

یکی از لطایف مسطورهٔ در داوفیانوس این است که روزی شهاب فوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک اشرف بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمهٔ او کسی مهمان باشد سعد اخبیه و اگر بمعالجه یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر اولیاب ذوق معلوم است (بلع بضم با و فتح لام بمعنی بلع کننده است)

خرنق بنت قحافه

شاعرهٔ عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی   فقد اشرقتنی بالعذل ریقی

فلا وابیک آسی بعد بشر   علی حی یموت ولا صدیق

خزانه

در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرطه در فتوحات عراق با سعد بن ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اول محاربه بدرجهٔ شهادت رسیده اند سروده

فیا عین جودی بالدموع السواجم   فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم

و حزنا علی سعد و عمرو و مالك   و سعد مبید الجیش مثل الغمائم

هم فتیة غر الوجوه اعزة   لیوث لدی الهیجا شعث الجماجم

خنساء

پوشیده نباشد که دو نفر زن باین اسم نامیده شده اند یکی خنسا بنت جذام و دیگری خنسا بنت عمرو بن الشرید و هر دو صحابیه بوده اند

خولة بنت الازور

خواهر ضرار بن الازور و زنی صحابیه و شاعره بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در فتوح

واقدی مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و کارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده بوده گفته است

الا مخبر بعد الفراق یخبرنا   فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا

فلو کنت ادری انه آخر اللقا   لکنا وقفنا للوداع و ودعنا

الا یا غراب البین هل انت مخبری   فهل بقدوم الغائبین تبشرنا

لقد کانت الایام تزهو لقربهم   وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا

الا قاتل الله النوی ما امره   و اقبح ماذا یرید النوی منا

ذکرت لیالی الجمع کاسویة   ففرقنا ریب الزمان و شتتنا

لئن رجعوا یوما الی دار عزهم   لتمنا خضنا فالطا یا و قبلنا

ولم انس اذ قالوا ضرار مقید   ترکناه فی دار العدو و یممنا

فما هذه الایام الا معارة   وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی

اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم   اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی

سلام علی الاحباب فی کل ساعة   وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در همان باب گفته

ابعد اخی یلذ الغمض عینی   فکیف ینام مقروح الجفون

سابکی ما حییت علی شقیقی   اعز علی من عینی الیمین

فلو انی لحقت به قتیلا   لهان علی اذ غیر المهین

وکنت الی السلو اری طریقا   و اعلو منه بالحبل المتین

و انا معشر من مات منا   فلیس یموت موت المستکین

و انی ان یقال مضی ضرار   وکم فی الحرب یقصم للقبون

و قالوا کم بکاؤک قلت مهلا   اما ابکی وقد قطعوا وتینی

مزروعه بنت عملوق که از زنان با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ابا ولدی قد زاد قلبی تلهبا | وقد احرقت منی الخد وطل المدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة | وقد حییت منا الحشا والاضالع
واسأل عنک الرکب کی یخبرونی | بحالک کیما تستکن المدامع
فلم یک فیهم مخبر عنک صادقا | ولا منهم من قال انک راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی | فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفکری مغموم وعقلی موله | ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تک حیا صمت لله حجة | وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیرة بنت غفار و سلمة بنت ذراع و لبنی بنت سوار و سلمی بنت النعمان و ام ابان و هند بنت عمرو و زینب الانصار نیز زنهای صاحب شأن و شجاعت بوده و در وقعه‌های یرموک و اجنادین و شادنها نموده و با سوزن خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلمی بنت سعد که زاهده عابده و دختر زید میباشد و پدرش یکی از عشره مبشره میباشد چون اشعار خوله و عزه و عمره شنید بعبارات بلیغه انها را نصیحت کرد و تسلی داد

دارمیة الحجونیة

صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که سکنی داشت با چرده سیاه و چون در کوهی که حجون کعبه در انجا واقع است منزل داشت اورا حجونیه میگفتند معاویه در وقتی که حج از دارمیه جویا شد گفتند هنوز زنده است اورا احضار کرد و باو گفت ما جائک یا ابنة حام یعنی بچه چیز امدی و در این سوال که اظهار سیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو از این سوال عیب جوئی و مطایبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم و نسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی ایا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهة علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میورزی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه گفت علی را دوست دارم برای انکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنم بجهة اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق انرا نداشتی و با شخصی در ان باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست میداشت و او خود دوستدار

فقرا و مساکین بود و صاحبان دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از انکه خونهای ناحق ریختی و پیروی هوای نفس خود کردیدی و بعدل و انصاف حکم ننمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من برای این است که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت در این اوصاف هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت دست و پا مکن مقصود من ذم و عیب تو نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل او تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد کودکی را که شیر میدهد سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند بر میبیناید و مکانتی او را افزا بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را ارام ساخت بعد از ان باو گفت ایا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه گفت والله علی را دیدم که این ملک و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و مفتون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت ایا کفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات انحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام هم زنگ بی بصیرتی را از دلها میزدود معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت لحسن صفاتها ضراتها | والفضل ما شهدت به الاعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از ان معاویه بدارمیه گفت ایا حاجتی بمن داری دارمیه گفت در این حال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی انرا بر میاورم دارمیه گفت یکصد نفر شتر ماده میخواهم که نیم انها بعر مرزی مایل باشد و شتربانان انها هم با شتران باشند معاویه گفت اگر انچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت سبحان الله مگر تو از علی پست تر و کمتری معاویه ابیات برخواند

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم | فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم
خذیها هنیئا واذکری فعل ماجد | جزاک علی حرب العداوة بالسلم

بعد از ان بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده و بجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دارمیه گفت والله علی از مال مسلمین نیم یک شتر هم بکسی نمیداد انتهی ۳

۳ واعتنا انچه بایست کرد در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه اندلسی که شرح احوال و تراجم مفصله اینست و کتاب اوطا بجواهر بعقبات الانوار از تصانیف علامة الوقت وحافظ العصر عماد الحق والملة والدین میرزا حامد حسین مد الله ظله وانا الراجی الی الله ... رجوع نمایند

دلآشوب صالحه سلطان

مادر سلطان سلیمان خان ثانی واز حلائل سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی است ودر سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبحده　　یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دوازده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او گذشته بود خطرا خوش مینوشت مستقیم زاده در تذکرة الخطاطین ترجمه حال مختصری از و نوشته بعد از آن گوید سکه مس که منغور نام دارد از نتایج تنگی زمان برادر اوست که از یک وقیه مس هشتصد عدد پول منغور قطع و سکه کردند

دنیا

ابن حجر در انبا خود در جرگه متوفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گوید دنیا بنت الامیر المغنیة الدمشقیة خوانندهٔ بود شامیه که در موسیقی باعلی درجه مهارت وکمال رسید و در نزد ملوک و امرا بدرجه اعتبار حاصل نمود که بخواهش او مالهای ارباب طرب را یکباره بخشیدند

رابعه

ستا البها غیر از رابعهٔ عدویه وشامیه وجیلانیه است که پیش ذکر شد ابن حجر در کتاب انبا در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکر او نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وی چندی زوجهٔ شهاب الدین بن مکنون بوده است

بطور استطراد اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعهٔ عدویه نسبت داده اند

تعصی الاله وانت تزعم حبه　　هذا لعمرك فی الصنیع بدیع
لو کان حبك صادقا لأطعته　　ان المحب لمن یحب مطیع

و... الفناری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود ور[illegible]

نوشته شده

رابعة البرمکیه

از جواری منسوب بفضل بن یحیی بن خالد البرمکی است در معاهد التنصیص در شرح حال شاعر مشهور صریع الغوانی که مسلم بن ولید باشد ذکری از و شده است

رامه

رامه بنت الحصین النجدیه است که شاعرهٔ بصریه واز شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از وست

یا لیت شعری ولیت اصبحت غصصا　　هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد وساکنه　　ارضا بها الدیك یزقو والسنانیر

وکلمهٔ لیت در ولیت اصبحت اسم است و محل اعراب دارد چنانکه در بیت شعر متنبی

وتمنعنی ممن سوی ابن محمد　　ایاد له عندی یضیق لها عند

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظ انها اراده شده تعنی

رقیه

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مرزوع المصری است و در انبا ابن حجر ذکر او شده و از حنفی وابن المصری وابن سید الناس والبندنیجی والعزی و بعض دیگر از مشایخ مصر و شام در علم حدیث اجازه گرفته در سال هشتصد و پانزدهٔ هجری در سن هشتاد و نه سالگی درگذشته است و ترجمهٔ حال فاطمه بنت یحیی العفیف که خواهر مشار الیها میباشد در حرف فا بیاید

رویده خانم

از زنهای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در مکتب رشدیه اناثیه یوسف پاشا سمت معلمی داشته طبعش موزون بوده و اشعاری که در تاریخ جلوس سلطان مراد خان پنجم گفته بواسطهٔ روزنامجات منتشر گردیده نیز از نسوانی که در مکاتب رشدیه اناثیه سمت معلمی داشته فاطمة الزهرا خانم است که در مکتب سلطان احمد بتعلم و تعلیم پرداخته و در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در اسلامبول متولد شده

ریا العقیلیه

۱۷۱

شاعرهٔ بوده است بصریه از شعرای حماسه وابیات ذیل از وست

فما وجد مغلول بتیماء موثق	بساقیه من ضرب القیود کبول
قلیل الموالی مسلم بجریرة	له بعد نومات العیون عویل
یقول له البواب انت معذب	غداة غد او مسلم فقتیل
باکثر منی لوعة یوم بان لی	فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیة امشی القصد ثم یردنی	عن القصد روعات الهوی فامیل

وبعضی این اشعار را بضاحیة الهلالیة نسبت داده اند

م م م م
م م

تقویم هذه السنة میمونه
تنکوزئیل ترکی مطابق هزار
و سیصد و چهار هجری

هو

بسمه تبارک و
تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان
از مؤلفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات وغیره دام
اقباله العالی

سنه ۱۳۰۴
هجری تنکوزئیل
ترکی

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	شوال المكرم	نصف النهار	بين الطلوعين
پنجشنبه	غره	٥	٢٣		[illegible]	[illegible]
جمعه	٢	٦	٢٤	[illegible]		
شنبه	٣	٧	٢٥			٥٢
يكشنبه	٤	٨	٢٦			
دوشنبه	٥	٩	٢٧	[illegible]		
سه شنبه	٦	١٠	٢٨		١١	٥٢
چهارشنبه	٧	١١	٢٩			٥١
پنجشنبه	٨	١٢	٣٠			
جمعه	٩	١٣	١	[illegible]		
شنبه	١٠	١٤	٢		١١	
يكشنبه	١١	١٥	٣	[illegible]	١٠	
دوشنبه	١٢	١٦	٤			٥١
سه شنبه	١٣	١٧	٥	شق القمر	١٠	٥٠
چهارشنبه	١٤	١٨	٦		٩	
پنجشنبه	١٥	١٩	٧		٩	٥٠
جمعه	١٦	٢٠	٨	[illegible]	٨	
شنبه	١٧	٢١	٩		٧	٥٠
يكشنبه	١٨	٢٢	١٠			٤٩
دوشنبه	١٩	٢٣	١١		٧	٤٨
سه شنبه	٢٠	٢٤	١٢		٦	
چهارشنبه	٢١	٢٥	١٣	[illegible]	٦	
پنجشنبه	٢٢	٢٦	١٤		٥	٤٧
جمعه	٢٣	٢٧	١٥	رجعت عطارد	٤	
شنبه	٢٤	٢٨	١٦		٤	٤٦
يكشنبه	٢٥	٢٩	١٧		٣	
دوشنبه	٢٦	٣٠	١٨			٤٥
سه شنبه	٢٧	١	١٩	[illegible]		
چهارشنبه	٢٨	٢	٢٠	[illegible]		٤٤
پنجشنبه	٢٩	٣	٢١		٣	
جمعه	٣٠	٤	٢٢		١	٤٣

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	ذي القعدة الحرام	نصف النهار	بين الطلوعين
شنبه	غره	٥	٢٣	اول اسد	[illegible]	[illegible]
يكشنبه	٢	٦	٢٤		[illegible]	[illegible]
دوشنبه	٣	٧	٢٥		[illegible]	
سه شنبه	٤	٨	٢٦		٥٨	
چهارشنبه	٥	٩	٢٧		٥٩	٤٣
پنجشنبه	٦	١٠	٢٨	[illegible]	٥٨	٤٢
جمعه	٧	١١	٢٩		٥٧	
شنبه	٨	١٢	٣٠	[illegible]	٥٥	٤١
يكشنبه	٩	١٣	٣١		٥٥	
دوشنبه	١٠	١٤	١	[illegible]	٥٤	٤٠
سه شنبه	١١	١٥	٢		٥٣	
چهارشنبه	١٢	١٦	٣	[illegible]	٥٢	٤٠
پنجشنبه	١٣	١٧	٤	[illegible]	٥١	٣٩
جمعه	١٤	١٨	٥		٥١	
شنبه	١٥	١٩	٦	[illegible]	٥٠	٣٩
يكشنبه	١٦	٢٠	٧	[illegible]	٤٩	٣٨
دوشنبه	١٧	٢١	٨		٤٨	
سه شنبه	١٨	٢٢	٩		٤٨	٣٧
چهارشنبه	١٩	٢٣	١٠		٤٧	
پنجشنبه	٢٠	٢٤	١١		٤٥	٣٦
جمعه	٢١	٢٥	١٢	[illegible]	٤٤	
شنبه	٢٢	٢٦	١٣	[illegible]	٤٣	
يكشنبه	٢٣	٢٧	١٤		٤٢	٣٥
دوشنبه	٢٤	٢٨	١٥		٤١	
سه شنبه	٢٥	٢٩	١٦	[illegible]	٤٠	٣٤
چهارشنبه	٢٦	٣٠	١٧		٣٩	
پنجشنبه	٢٧	١	١٨	[illegible]	٣٨	
جمعه	٢٨	٢	١٩	[illegible]	٣٧	٣٣
شنبه	٢٩	٣	٢٠		٣٦	٣٢

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	ذي الحجة الحرام	نصف النهار	بين الطلوعين
يكشنبه	غره	٤	٢١	اول ايام معلومات	[illegible]	[illegible]
دوشنبه	٢	٥	٢٢		٣٩	
سه شنبه	٣	٦	٢٣	[illegible]	٣٨	٣٢
چهارشنبه	٤	٧	٢٤		٣٧	
پنجشنبه	٥	٨	٢٥		٣٦	
جمعه	٦	٩	٢٦		٣٥	٣٢
شنبه	٧	١٠	٢٧		٣٤	
يكشنبه	٨	١١	٢٨	يوم التروية	٣٣	
دوشنبه	٩	١٢	٢٩	يوم العرفه	٣١	
سه شنبه	١٠	١٣	٣٠	عيد اضحى	٣٠	
چهارشنبه	١١	١٤	٣١		٢٩	٣١
پنجشنبه	١٢	١٥	١	[illegible]	٢٨	
جمعه	١٣	١٦	٢		٢٧	
شنبه	١٤	١٧	٣		٢٦	٣١
يكشنبه	١٥	١٨	٤		٢٤	٣٠
دوشنبه	١٦	١٩	٥		٢٠	
سه شنبه	١٧	٢٠	٦	[illegible]	١٩	
چهارشنبه	١٨	٢١	٧		١٨	٣٠
پنجشنبه	١٩	٢٢	٨		١٧	
جمعه	٢٠	٢٣	٩	[illegible]	١٦	
شنبه	٢١	٢٤	١٠		١٥	٢٩
يكشنبه	٢٢	٢٥	١١		١٤	
دوشنبه	٢٣	٢٦	١٢		١٣	
سه شنبه	٢٤	٢٧	١٣	[illegible]	١٢	
چهارشنبه	٢٥	٢٨	١٤		١١	٢٩
پنجشنبه	٢٦	٢٩	١٥		٩	
جمعه	٢٧	٣٠	١٦	[illegible]	٨	
شنبه	٢٨	١	١٧	[illegible]	٧	٢٨
يكشنبه	٢٩	٢	١٨	[illegible]	٦	٢٨

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	محرم الحرام	نصف النهار	بين الطلوعين
دوشنبه	غره	٣	١٩		[illegible]	[illegible]
سه شنبه	٢	٤	٢٠	[illegible]	٤	
چهارشنبه	٣	٥	٢١		٣	
پنجشنبه	٤	٦	٢٢		٢	
جمعه	٥	٧	٢٣	[illegible]	١	
شنبه	٦	٨	٢٤		[illegible]	
يكشنبه	٧	٩	٢٥	[illegible]	[illegible]	
دوشنبه	٨	١٠	٢٦			
سه شنبه	٩	١١	٢٧			
چهارشنبه	١٠	١٢	٢٨			
پنجشنبه	١١	١٣	٢٩			
جمعه	١٢	١٤	٣٠			
شنبه	١٣	١٥	٣١	[illegible]		
يكشنبه	١٤	١٦	١			
دوشنبه	١٥	١٧	٢			
سه شنبه	١٦	١٨	٣			
چهارشنبه	١٧	١٩	٤	[illegible]		
پنجشنبه	١٨	٢٠	٥			
جمعه	١٩	٢١	٦			
شنبه	٢٠	٢٢	٧	[illegible]		
يكشنبه	٢١	٢٣	٨			
دوشنبه	٢٢	٢٤	٩			
سه شنبه	٢٣	٢٥	١٠			
چهارشنبه	٢٤	٢٦	١١			
پنجشنبه	٢٥	٢٧	١٢	[illegible]		
جمعه	٢٦	٢٨	١٣			
شنبه	٢٧	٢٩	١٤			
يكشنبه	٢٨	٣٠	١٥			
دوشنبه	٢٩	١	١٦	[illegible]		
سه شنبه	٣٠	٢	١٧	[illegible]		

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	صفر المظفر	نصف النهار	بين الطلوعين
چهارشنبه	غره	٣	١٨		[illegible]	[illegible]
پنجشنبه	٢	٤	١٩			
جمعه	٣	٥	٢٠	اوج مريخ		
شنبه	٤	٦	٢١			
يكشنبه	٥	٧	٢٢			
دوشنبه	٦	٨	٢٣	اول عقرب		
سه شنبه	٧	٩	٢٤			
چهارشنبه	٨	١٠	٢٥			
پنجشنبه	٩	١١	٢٦			
جمعه	١٠	١٢	٢٧			
شنبه	١١	١٣	٢٨	[illegible]		
يكشنبه	١٢	١٤	٢٩			
دوشنبه	١٣	١٥	٣٠	[illegible]		
سه شنبه	١٤	١٦	٣١			
چهارشنبه	١٥	١٧	١			
پنجشنبه	١٦	١٨	٢	[illegible]		
جمعه	١٧	١٩	٣			
شنبه	١٨	٢٠	٤			
يكشنبه	١٩	٢١	٥			
دوشنبه	٢٠	٢٢	٦			
سه شنبه	٢١	٢٣	٧			
چهارشنبه	٢٢	٢٤	٨	[illegible]		
پنجشنبه	٢٣	٢٥	٩			
جمعه	٢٤	٢٦	١٠			
شنبه	٢٥	٢٧	١١	[illegible]		
يكشنبه	٢٦	٢٨	١٢	[illegible]		
دوشنبه	٢٧	٢٩	١٣			
سه شنبه	٢٨	٣٠	١٤			
چهارشنبه	٢٩	١	١٥	[illegible]		

الايام	العربية	الجلالية	الفرانسه	ربيع الاول	نصف النهار	بين الطلوعين
پنجشنبه	غره	٢	١٧	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جمعه	٢	٣	١٨			
شنبه	٣	٤	١٩	[illegible]		
يكشنبه	٤	٥	٢٠			
دوشنبه	٥	٦	٢١			
سه شنبه	٦	٧	٢٢			
چهارشنبه	٧	٨	٢٣	اول قوس		
پنجشنبه	٨	٩	٢٤			
جمعه	٩	١٠	٢٥			
شنبه	١٠	١١	٢٦			
يكشنبه	١١	١٢	٢٧	[illegible]		
دوشنبه	١٢	١٣	٢٨			
سه شنبه	١٣	١٤	٢٩			
چهارشنبه	١٤	١٥	٣٠			
پنجشنبه	١٥	١٦	١	[illegible]		
جمعه	١٦	١٧	٢			
شنبه	١٧	١٨	٣			
يكشنبه	١٨	١٩	٤			
دوشنبه	١٩	٢٠	٥			
سه شنبه	٢٠	٢١	٦	[illegible]		
چهارشنبه	٢١	٢٢	٧			
پنجشنبه	٢٢	٢٣	٨	الفصل [illegible]		
جمعه	٢٣	٢٤	٩			
شنبه	٢٤	٢٥	١٠			
يكشنبه	٢٥	٢٦	١١	[illegible]		
دوشنبه	٢٦	٢٧	١٢			
سه شنبه	٢٧	٢٨	١٣	كانون الاول		
چهارشنبه	٢٨	٢٩	١٤			
پنجشنبه	٢٩	٣٠	١٥			

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	سنه ۱۰۹۷	سنه ۱۱۳۳	شش سال	سنه ۱۱۳۹	چهل و دو سال	در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	سنه ۱۱۲۷	سنه ۱۱۶۳	هشت سال	سنه ۱۱۷۲	چهل و پنج سال	حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	سنه ۱۱۶۴	سنه ۱۱۸۴	هفت سال	سنه ۱۱۹۱	بیست و هفت سال	استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	سنه ۱۱۵۵	سنه ۱۱۹۳	هیجده سال	سنه ۱۲۱۱	پنجاه و شش سال	نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	سنه ۱۱۸۵	در طهران سنه ۱۲۱۲	سی و هشت سال و پنجماه	سنه ۱۲۵۰	شصت و چهار سال و چهار ماه	قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	سنه ۱۲۰۳			در خراسان سنه ۱۲۴۹	چهل و پنجسال و ششماه	در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	سنه ۱۲۲۲	سنه ۱۲۵۰	چهارده سال و سه ماه	سنه ۱۲۶۴	چهل و یکسال و یازده ماه	در قم

[illegible]

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعده الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل سال تمام است با الاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد دولت جاوید مهد مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان ندولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دولت علیه کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعده الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا اسد السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت
اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا بهرام میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر توپخانه تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۲۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۲۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۸۱

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا اعز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عصمة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان نواب نیر الدوله پرویز میرزا

امیرزادگان عظام
بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله حکمران ولایت قم و ساوه و غیره

امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا اعز الدوله

سایر امیرزادگان کرام

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب ناصر الدوله سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزا امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معتمد الدوله اسمعیل میرزا نواب فخر السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا نواب فخر الدوله عبد الحسین میرزا نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا اثر آل الجود از خصوص حضور مبارک نواب سیف الملک وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا سلطان حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون ولد نصرة الدوله مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا تراب علی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان میرزا نور اللهیار میرزا سام میرزا شمس الشعراء

کامران میرزا ولد نواب والا امین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضاً ابوالفتح میرزا ولد نواب ایضاً اکبر میرزا ولد ایضاً ملکم میرزا ولد ایضاً علینقی میرزا ولد ایضاً تیمور میرزا ولد ایضاً محمد علی میرزا ولد ایضاً لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد ملکم میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد مرحوم ایضاً احمد میرزا غالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضاً مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضاً آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضاً کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبدالله میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضاً محمد رحیم میرزا ولد مرحوم ایضاً بهمن میرزا ولد ایضاً عبدالحسین میرزا ولد ایضاً جعفرقلی میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا

کوچک میرزا ولد مرحوم ایضاً مسعود میرزا ولد ایضاً عباسعلی میرزا ولد ایضاً اسکندر میرزا ولد ایضاً خسرو میرزا ولد ایضاً نادر میرزا ولد مرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا ولد مرحوم ایضاً طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضاً امان الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق میرزا ولد مرحوم ایضاً عبداللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ الملوک حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبدالرشید میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا حسام الدین میرزا معروف بآقا جان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً اوکتاقاآن میرزا ولد مرحوم محمد علی میرزا شجاع السلطنه قهرمان میرزا ولد مرحوم ایضاً نادر میرزا ولد مرحوم

احمد علی میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضاً شکرالله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاطباء جعفرقلی میرزا ولد مرحوم ایضاً حسینقلی میرزا ولد ایضاً سنجر میرزا ولد ایضاً نایب الایالة یحیی میرزا نصرالله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد ملکم میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد علی میرزا ولد ایضاً محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ایلخانی جهانداد میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا نصرالله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضاً جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضاً صیفور میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضاً آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضاً شاه مراد میرزا ولد مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصرالله میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای مهندس عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا فیض الله میرزا ولد ایضاً

عبدالعلی بیک ایلخانی ولد ایضاً

خوانین و آقایان قاجار و غیرهم

بایلخانی گری جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر حضور همایون و عزیز عدلیه اعظم وخاقان منصور مهر آثار مبارک

امیرالامراء العظام میرزا محمد خان نایب ایلخانی ولد جناب عضد الملک جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف مباشر کل خوانین و آقایان قاجار

امیرزادگان عظام

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا اکبر میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا محمود میرزا

اولاد مرحوم قاسم خان امیر

محمد تقی خان ولد نظام العلماء محمد رضی خان حیدر خان علی اکبر خان علی اصغر خان عباس خان علیخان محمود خان

طایفه بنی اعمام قوانلو

غلامحسین خان حاجی شکرالله خان خلیل الله خان مصطفی خان محمد حسن خان محمد اسمعیل خان

طایفه حاجی مهدیقلی خانی قوانلو

حسینقلی خان سرتیپ اول محمد قلی خان سرتیپ و رئیس جعفرقلی خان ولد حاجی مهر علی خان علیخان سرهنگ محمد قلی خان ولد بیوک خان محمد ناصر خان محمد قلی خان ولد قاضی

طایفه قزل ایاغ قوانلو

محمد حسین خان رئیس و سرتیپ نورالله خان نصرالله خان رفیع خان احمد خان محمد صادق خان احمد خان علی محمد خان

طایفه دولو

حاجی محمد حسین خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد تقی خان سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه حاجی قلیخان حاجی حسینعلی خان عباسقلی خان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندر خان محمد قاسم خان

طایفه عزالدینلو

محمد رضا خان محمد ولی خان حبیب الله خان محمد قاسم خان غلامحسین خان محمد کریم خان

طایفه شام بیاتی

حاجی محمد حسین خان رئیس و سرتیپ محمد حسین خان محمد صادق خان امین نظام رئیس توپخانه الله وردی خان امامقلی خان محمد حسن خان حاجی محسن خان غلامعلی خان محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان محمد ابراهیم خان پیر قلیخانی

طایفه سپانلوی حاجی محمد ملک

محمد تقی خان رئیس و سرتیپ اسدالله خان محمد طاهر خان ناظم و سرهنگ علینقی خان میرزا باقر خان علیخان

طایفه سپانلوی شادلو

محمود خان رئیس و سرهنگ علی محمد خان احمد خان حاجی محمد زمان خان محمد اسمعیل خان

طایفه قاینخلو و غیره

محمد صادق خان رئیس قاینخلو و سرهنگ محمد رضا خان قاینخلو محمد قلیخان رئیس طایفه خزینه دارلو و سرهنگ بهرام خان رئیس طایفه گهنه لو و سرهنگ محمد خان رئیس طایفه کرلو و سرتیپ

سررشته داری و بساولان

میرزا سید یوسف سررشته دار فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیر خان یساول باشی و یاور احمد خان نایب یساول باشی سایر یساولان هفت نفر

سایر خوانین و آقایان قاجار

دویست و شصت و پنج نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری که از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه این تغییرات بمجلس دربار اعظم و اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده‌اند از قرار ذیل است بترتیب نشان

جناب امین الملک نایب کل وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم	جناب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف و نایب جناب جلالتمآب امین الدوله در مجلس	جناب محمد علیخان سپهدار	میرزا احسن مستوفی داماد مرحوم معز الدوله	میرزا محمودخان مستوفی فراهانی پسر مرحوم میرزا ابوالحسنخان قایم مقام بجای پدر خود برقرار شده است

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفرنمون از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره و پیاده نظام و غیر نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم لشکرنویسان عظام

جناب جلالت‌نصاب میرزا عبدالوهابخان لشکرنویس‌باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب میرزا محمدتقی وکیل لشکر حاجی میرزا شفیع لشکرنویس میرزا یوسف لشکرنویس

میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب‌الله لشکرنویس میرزا زین‌العابدین مستوفی نظام میرزا علی‌اکبر مرحوم حاجی میرزا فضل‌الله میرزا حبیب‌الله خان مجد الاشراف میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا زینل معاون لشکر میرزا محمدعلی

اعتماد لشکر میرزا محمدعلیخان لشکرنویس و سررشته‌دار نظام میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبدالحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابوالقاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبدالله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصرالله لاهیجانی حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا تقیخان لشکرنویس

میرزا

میرزا حسینعلی کروسی میرزا محمدقلی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصرالله ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا عزیز لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر صدر دیوانخانه حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبدالحسین میرزا حبیب‌الله نوری میرزا ابوالقاسم ضیاء لشکر میرزا اسدالله میرزا مهدی گجوری میرزا محمدحسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمدحسین تفرشی میرزا سید مهدی لشکرنویس پسر میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبدالکریم لشکرنویس میرزا مهدی علی‌آبادی حاجی میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا آقای سررشته‌دار اصطبل خاصه

سررشته‌داران و محررین دفتر لشکر

میرزا یحیی ولد مرحوم میرزا فتح‌الله لشکرنویس‌باشی حاجی میرزا سید باقر سررشته‌دار مخصوص میرزا زمان کردستانی میرزا حسین اصفهانی میرزا عباس میرزا علی اکبر سررشته‌دار سابق

اصطبل توپخانه میرزا آقا میرزا احمد نوری میرزا احمد لواسانی میرزا سید ابراهیم میرزا علینقی تفرشی میرزا سید احمد حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف قاجارنویس میرزا عبدالله برادرزاده میرزا آغا محسین میرزا حسن ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا مصطفی میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کابجه‌نویس میرزا محمدعلی نوری میرزا فرج‌الله سررشته‌دار میرزا ابوتراب میرزا سید علینقی میرزا عنایت میرزا صادق میرزا ابوالقاسم حاجی میرزا حسنخان نایینی میرزا هدایت روزنامه‌نویس میرزا سید حسین میرزا فتح‌الله میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا علیمحمد میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان برادرزاده معاون لشکر میرزا عبدالحسین میرزا محمد کرکانی میرزا سید محمدعلی میرزا اسمعیل علی‌آبادی میرزا رجبعلی آبادی میرزا سید یوسف حاجی میرزا کاظم میرزا ربیع

سررشته‌داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا جعفر نوری سررشته‌دار میرزا علی سررشته‌دار میرزا هاشم سررشته‌دار میرزا علیرضا میرزا علی علوی میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا آقای سررشته‌دار

قورخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله سررشته‌دار میرزا اشرف سررشته‌دار میرزا ولیقلی سررشته‌دار میرزا سید حسین سررشته‌دار میرزا علی اکبر سررشته‌دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته‌دار

مخزن

میرزا سید حسین سررشته‌دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی‌باشی نظام میرزا علیرضا منشی‌باشی وزارت جلیلهٔ لشکر میرزا ابوالحسن میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا هدایت‌الله میرزا عبدالکریم میرزا عبدالحسین میرزا ابوالقاسم میرزا احمد میرزا محمودخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب‌باشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل بزرگ میرزا اسمعیل کوچک میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضاً میرزا حسین میرزا مختار

مأمورین ولایات آذربایجان لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضاً حاجی
میرزا کاظم میرزا علی اشرف
میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابوالحسن
لشکرنویس

سررشته‌داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی
میرزا علی میرزا زین‌العابدین
میرزا محمد میرزا ابراهیم ولد حاجب
میرزا یوسف میرزا حسین
میرزا تقی میرزا اسکندر

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا
میرزا احمد میرزا اسمعیل

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر
لشکرنویس باشی خراسان

سررشته‌داران

میرزا یوسف میرزا رضا
میرزا ابراهیم‌خان میرزا محمدعلیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان و عربستان و بروجرد

میرزا محمدعلی لشکرنویس میرزا محمد
سررشته‌دار میرزا محمدعلی منشی
نزد جناب صاحب‌دیوان

سمنان و دامغان

میرزا طاهر سررشته‌دار دفتر لشکر

عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار دفتر لشکر

خمسه

میرزا حسن برادر میرزا حسینعلی گرّوسی

مازندران

میرزا فرج‌خان لشکرنویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس

کرمان

میرزا محمدعلیخان لشکرنویس
میرزا عبدالحسین سررشته‌دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد لشکرنویس میرزا نعمت‌الله
سررشته‌دار

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطبا حکیم‌باشی کل نظام
میرزا سید محمد حکیم‌باشی توپخانه
میرزا رضاقلی جراح‌باشی
اطبا و جراحان حاضر رکاب و مأمورین
ولایات صد و شش نفر

صاحب‌منصبان

امرای تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند)
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان جناب
جلالتمآب معین‌الملک سفیر کبیر
و وزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب جهانسوز میرزا امیر تومان
نواب احتشام‌الدوله نواب
ناصرالدوله والی مملکت کرمان
نواب مؤیدالدوله حکمران مملکت
گیلان نواب ضیاءالدوله والی
ولایات سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام نواب حشمت‌الدوله
عبدالله میرزا نواب حاجی ظهیرالدوله
نواب حسام‌السلطنه مأمور جنفار
فوق‌العاده لندن نواب سیف‌الملک

سابقین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحب‌منصبان عظام تولید بعضی
اشکالات میکرد و اسباب زحمت
و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد

امیرالامراء العظام سلیمان خان
صاحب اختیار امیرالامراء العظام
رحمت‌الله خان سادی اصلان
امیرالامراء العظام رضی‌الملک
امیرالامراء العظام شهاب‌الدوله میرزا ابراهیم‌خان

امیرالامراء العظام ساعدالدوله
امیرالامراء العظام شجاع‌السلطنه
جناب اعتضادالملک جزو وزرای دار
الشورای کبری امیرالامراء العظام
ضارم‌الدوله امیرالامراء العظام
سیف‌السلطنه امیرالامراء العظام سالار
الملک امیرالامراء العظام یار محمدخان
سهام‌الدوله والی استراباد و گرگان
و بجنورد امیرالامراء العظام میرعلیخان
حشمت‌الملک امیر قاین امیرالامراء
العظام محمد یارخان عمادالملک وکیل
طلبی امیرالامراء العظام حاجی حسام
الدوله مأمور آذربایجان امیرالامراء
العظام حاجی صمصام‌الملک

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه
و سواره نوشته شده)
امیرالامراء العظام حسنخان سرتیپ اول
و آجودانباشی کل نظام جناب حسام
الملک حکمران ایالت کرمانشاهان
نواب شعاع‌الدوله سلیمان میرزا
نواب سیف‌الدوله سلطان محمد میرزا
آجودان حضور همایون جناب
جهانگیرخان وزیر صنایع نواب نصرة
الدوله مأمور آذربایجان حسینقلیخان
قاجار قوانلو جناب عبدالحسینخان
فخرالملک جناب محمدخان والی مأمور
آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم
صدر اعظم شجاع‌الملک منشی‌الدوله
میرزا یوسفخان عبدالحسینخان افشار
حاجی حسینقلیخان برادر سادی صلان

جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم
وینه حاجی عطاءالله‌خان
جمشیدخان امیرزاده احتشام‌الملک
عبدالعلی میرزا امیرزاده عزیزالله
میرزا مأمور آذربایجان ولیخان
تنکابنی اسکندرخان افشار
حاجی آغا جوهر معتمدالحرم میرزا احمد
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول

سرتیپان دوم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و
سواره نوشته شده‌اند)
غلامشاه میرزا میرزا عبدالله‌خان
مستشارالوزاره خارجه محمدعلی میرزا
میرزا جوادخان حاجی سرورخان
حیدرخان ولد مرحوم آصف‌الدوله

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج
و سواره نوشته شده‌اند)
داراب میرزا کامران میرزا
مرتضی قلی میرزا آجودان
حضور همایون اسدالله‌خان پسر مرحوم
وزیر نظام محمدباقرخان سرتیپ
سابق فوج ششم شقاقی
عین‌الملک محمدعلیخان اردکانی
نواب اشرف والا نایب‌السلطنه
وزیر جنگ حسینقلیخان سرتیپ
سابق فوج خواجه‌وند مهدیقلیخان
دنبلی عباسقلیخان سرتیپ
مترجم نواب اشرف والا نایب‌السلطنه

میرکبیر اسمعیلخان ولد مرحوم
محبعلیخان ماکوئی ابوطالبخان
علینقیخان سرتیپ خارج از فوج باد
محمدعلیخان ولد مرحوم امیرالامراء
محمدمهدیخان جهانبیگلو
خانباباخان پسر صاحب اختیار
محمدصادقخان قراباغی میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان هراتی
علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء
الملک عباسقلیخان هراتی
عباسقلیخان پشتکوهی
محمدکاظم‌خان پسر شهاب‌الدوله
قاسمخان میرآخور مهدیخان قاجار
سیف‌الله‌خان لاریجانی میرزا
نصرالله‌خان مهندس محمودخان
کلانتر محمد میرزا علیرضاخان
آجودان ولد مرحوم صمصام
الدوله حسنخان پسر مرحوم مصطفی‌خان
امیرتومان غلامعلیخان پسر سهام
الدوله محمدحسن میرزا نواده
مرحوم محمدولی میرزا مصطفی قلیخان
پسر مرحوم صمصام‌الدوله محمدتقیخان
بیوک‌خان برادر شجاع‌السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم
آجودانباشی حسنخان سرتیپ پسر مرحوم
آجودانباشی حسینخان سرتیپ ولد
حاجی سعدالدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضاً محمودخان عباسقلیخان
پسر مرحوم مصطفی‌خان امیرتومان میرزا
عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمدحسنخان
زند نصرالله‌خان ماکوئی

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضاً
مرتضی خان سمنانی نصرالله خان
دماوندی آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان
امیرتومان حسنعلی میرزا خلج
محمد علیخان زند موسی خان نواده
مستشار الدوله جمشید خان ولد
حاجی اردشیرخان نجفخان قزوینی
محمد حسنخان ولد امیرتومان بابا
خان کرجی میرزا محمدخان پسر
مرحوم صدر اعظم علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا اسدخان
پسر مرحوم میرزا علی قائم مقام
میرزا آغا اسمعیلخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محمد حسینخان
ولد محمدخان امیرتومان علیخان
ولد مرحوم نظام الدوله علی اکبر
خان اصفهانی سرهنگ سابق
فوج نهاوند کلبعلیخان پسر
مرحوم نظام الدوله محمد آقا ولد
مرحوم حاجی بهمن خان آقا محمدخان
علیقه بیانجوانشیر علیخان
شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی حسنعلیخان عبدالله خان
شیروانی کاظمخان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیر
اصلان میرزای سرهنگ علینقی خان
علی اکبرخان برادر مشارالیه

محمد کاظم میرزا ولد غالب شاه میرزا
زین العابدین خان احمدخان
میرزا اسعد خان جعفرخان
سرهنگ سابق فوج تحت فایو
ابوالحسنخان محمدخان بروجی
امان الله خان ولد ابراهیم آقای
ماکوئی فرج الله خان ایضاً
حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج پنجم شقاقی مهدیخان افشار
عبدالعلیخان حسینعلیخان هرانی
حسینعلیخان ولد مرحوم فضلعلیخان
ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسدآبادی پاشاخان
خمسه مظفر السلطنه محمد حسنخان
دوبرن علیقلیخان کرد
غلامرضا خان ملایری مرتضی قلیخان
ولد مرحوم حاجی بهاء الملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعد الدوله میرزا
سید محمدخان سرهنگ سابق
فوج بهادران فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب
صاحبدیوان حسین آقای افشار
محمدخان دره جزینی حاجی شکرالله
خان شقاقی

نایبان اجودان باشی

جلال الدین میرزا مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا

ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا ابوسفخان
میرزا افضل الله خان مجیدخان
کردستانی یوسفخان شقاقی
میرزا هدایتخان غلامحسینخان
رحمت الله خان نواده مرحوم سیف الملک
رستمخان کرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
محمد طاهرخان نواده مرحوم صدر اعظم
جعفرقلیخان قاجار محمد حسینخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان
بیگلو جعفرخان ولد مرحوم حاجی
محمد علیخان سرهنگ محمد حسینخان
پسر جمشیدخان تیموخان هادیخان
زندنیه حسنخان خلف مرحوم
جارچی باشی میرزا عبدالله خان ایلخانی
محمد آقا باقرخان نواده حاجی محمد
علیخان محمد علیخان پسر مرحوم
رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی باشی
قزوینی حسنخان ولد نصرالله خان
سرتیپ نوبخانه غلامرضا خان
بسطامی قهرمانخان سید حسنخان
فیروزکوهی سید حسینخان ایضاً
حسنخان ولد مرحوم علیقلیخان
میرزا عیسی خان ولد مرحوم عبد
الرسولخان خانباباخان خلف مرحوم
حاجی سعد الدوله یوسفخان افشار
مهدیخان ایضاً محمد علیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضاً

یار محمدخان نواده اجودانباشی کل
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی
شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان
ولد محمد علیخان سرتیپ جلال
الدین میرزا ولد مرحوم عماد الدوله
میرزا حسنخان امیرخان آقا
خان پسر جبرئیلخان مسیحی علی
اکبرخان ولد مرحوم حاجی علینقیخان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
ولد شکرالله خان علی بیک افشار
ابوالفتح خان ولد حیدر علیخان
علی آقا ولد محمود آقا اسمعیلخان
بسطامی مرتضی قلیخان کرد
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیر الملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان تفرشی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا
صادقخان محمدخان صاین قلعه
محمد حسینخان علیخان یار محمدخان
مرتضی قلیخان عراقی میرزا افضل الله
خان فیروزکوهی میرزا مسیح ایضاً
یحیی خان قاجار میرزا تقی خان
پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا رحیمخان ولد مرحوم میرزا
نبی غلامحسین میرزا اسدالله خان
تفرشی صادقخان منسوب مرحوم
وکیل الملک تقی خان کرمانی
حاجی بیگلر خان کرمانشاهانی

حسین آقا ولد علی بیک افشار

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندر
خان پسر جبرئیلخان حسین بیک
ولد ایضاً علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضاقلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی حسینخان
مرندی محسن بیک کرکری
اسمعیلخان بادکوبه علیخان مرندی
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا
جعفرقلی بیک مرندی محمد یوسف
خان هرانی عزیز محمدخان ایضاً
جعفرقلیخان هرانی محمدخان
نصرالله خان قومشی رجب خان
کوددزی خسروخان خمسه
شکرالله خان ایضاً مرتضی قلیخان
قزوینی اسمعیلخان ولد مرحوم
محمدخان امیرتومان عباسقلی بیک
ولد مرحوم جعفرقلی بیک لطفعلیخان
اکبرخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان

معلمین

ایرانی

محمد آقای جدید الاسلام کریمخان
میرزا عبدالوهاب علیخان قاجار
محمد علیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا
شکرالله میرزا محمد علی حسن آقای
تفلیسی میرزا اسحق معلم
میرزا احمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

اندرونی صاحب مسیو لمر
موزیکانچی باشی مسیو واکزنان
مسیو لاکورس (رجلو) استاد
کارخانه فشنگ سازی (مسیو دل)
(ماتئو واسطو واخ معلم پیاده نظام)
(کپیتن کردوس معلم پیاده نظام)
(کپیتن کیلر معلم پیاده نظام)
(مسیو بروشل سلطان توپخانه)
(مسیو کار موزیکانچی باشی پیاده نظام)
(مسیو ودل نایب اول)
(شاسو آقف)

صاحب منصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
(سرهنگ شش نفر) (نایب سرهنگ
ده نفر) (یاور اول ده نفر)
(یاور دوم یازده نفر)
(سلطان چهل و هشت نفر)
(نایب اول پنجاه و نه نفر)
(نایب دوم هفده نفر)
(وکیل باشی رژیمان دوازده نفر)

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار محمد حسن میرزا
حاجی محمد میرزا

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظامی موسومه بمدرسهٔ ناصری

بریاست میرزا اکبرخان سرتیپ اول

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر (معلمین فرنگی چهار نفر) (معلمین ایرانی نه نفر) (اجزاء مدرسه پنج نفر)

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر

(شاگردان مهندس هیجده نفر)

(توپخانه بیست و هشت نفر)

(پیاده نظام سی و هشت نفر)

(شاگردان زبان فرانسه)

چهارده نفر

شاگردان موزیک سی و هشت نفر

برات نویسی مدرسه مبارکه ناصری با میرزا ابوسف لشکرنویس است

توپخانهٔ مبارکه

نواب مستطاب الافخم علیخان امیر توپخانهٔ مبارکه

محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانهٔ مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامرضا خان شهاب الملک

حاجی غلامحسین خان سرتیپ اول

حاجی شکورخان سرتیپ اول

اصلانخان سرتیپ اول

جمشیدخان ماکوئی سرتیپ اول

خسروخان سرتیپ اول میرزا اسمعیلخان اجودانباشی توپخانه

نواب حسینقلی میرزا اعتماد السلطنه سرتیپ سیم صفر

علیخان سرتیپ دویم بهادرلو

جلیلخان معتمد نظام سرتیپ اول و مدیر مخزن نظام میرزا

فتح الله خان سرتیپ دویم فوج هشتم خلخالی حاجی عبد الحسین

خان سرتیپ سیم توپچی نهاوندی

میرزا شفیعخان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان حسینقلیخان

سرتیپ سیم بیوکخان سرتیپ سیم

حسنخان پسر مصطفی قلیخان امیر تومان سرتیپ سیم علیرضا خان

سرتیپ فوج سیم کروسی

ذوالفقارخان سرتیپ سیم

مهندس عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم شقاقی مصطفیخان

سرتیپ فوج بهادران افشار

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی

میرزا زین العابدین خان اردبیلی

حاجی باقرخان سرهنگ افشار

بکشلو میرزا ابراهیمخان ولد

مرحوم اجودانباشی میرزا

محمدخان پسر ملک الاطباء

میرزا اصالح خان سرهنگ علینقی

خان سرهنگ کروسی فتح الله خان

طالش اسمعیلخان سرهنگ

اسد الله میرزای سرهنگ محمد

علیمیرزای سرهنگ سیف الدین

میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان

سلطانحسین میرزا محسنخان سرهنگ

محمد آقای سرهنگ حسنخان

محمد ولیخان حسینخان حسنخان

رضا خان حسن رضا خان

غلامحسینخان حبیب الله خان

ابوالقاسمخان فتحعلیخان

مظفرخان سرهنگ فرج الله خان

سرهنگ شیرازی مرتضی قلیخان

پسر مرحوم لطفعلیخان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی

محمد ناصرخان ایضا احمدخان

میرزا نجات الله بیوکخان نایب دویم

اجودانباشی حسنعلیخان نایب

سیم اجودانباشی میرزا حسنخان

عبد الحسین میرزا نایب دویم اجودانباشی

طاولکین میرزای نایب دویم

اجودانباشی سلطانمجید میرزا

ایضا محسن میرزا ایضا مصطفی

خان ایضا جعفرقلیخان ایضا

محمد علیخان افشار ایضا میرزا

آقاخان ایضا

یاوران اول

محمد صادقخان جزو قراولانا نبا

حیدرقلیخان اردونقی حاجی

حضرتقلیخان لک فرج الله خان

طالش سلیمانخان مقدم

صادقخان قزوینی غلامحسینخان

قزوینی عبد الباقیخان ایضا

فرج الله خان کرمانشاهانی

حسینخان بهادرلو هاشمخان بهادرلو

محبعلیخان افشار سید ولی بیک

مرندی نریمانخان محبعلیخان

علیخان حاجی عزیزخان محمد علیخان

افشار جلیل بیک فرج الله خان

تبریزی علی عسکر آقای لک

بهلول آقای شقاقی پاشاخان خلجی

بیوکخان مقدم اسمعیلخان خمسه

شکر الله خان کرمانشاهانی حسینخان

کروسی عباس میرزا حسینخان خوانی

میرزا حسینخان میرزا احمدخان

غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان اردونقی حسین بیک خوئی

صادقخان مقدم عباد الله خان

شقاقی شریفخان خمسه ابوالفتحخان

سیلاخوری حاجی میرزا فوج تبریزی

جزو قراولان انبار نادر میرزا جزو

قراولان انبار محمد طاهر میرزا ایضا

جهانگیرخان میرزا حسینخان قزوینی

ذوالفقارخان همدانی یوسفخان

محمد آقا باقرخان افشار علینقیخان

افشار سیف الله خان افشار

عبد العلیخان افشار اسمعیل بیک

تبریزی یوسف بیک تبریزی علیخان

اردونقی محمد حسین بیک مرندی

کلبعلیخان خوئی آقابیک لک

پاشاخان شقاقی محمد علیخان

خمسه یوسفخان خمسه روح الله

میرزا قزوینی میرزا حسن همدانی

میرزا رمانخان محمد ناصرخان کروسی

مصطفیخان افشار بکشلو

آقاخان نهاوندی سلیمانخان

مهندس میرزا سید حسین

عبد العلیخان علی اکبرخان

میرزا ابوالفتحخان خدادادخان

میرزا رشید علیقلی

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه

بریاست محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمد حسینخان رئیس اصطبل

میرزا محمد علی اعتماد لشکر لشکرنویس

میرزا علینقی سررشته‌دار میرزا

حسنخان میراخور میرزا محمد مشرف

علی بیک تحویلدار حسن بیک

نایب اول نایب دویم دو نفر

اخترجی دو نفر نعلبندباشی

و نعلبند شش نفر جلودار

دوازده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم

دو نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول علینقیخان

نایب اول نایب دویم دو نفر

جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم

نفر جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول

جلودار دو نفر

بسطام

میرزا افضل الله نایب اول

جلودار دو نفر

خرم آباد

عربستان

نعمان بیک نایب دویم جلودار

سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار

سه نفر

کرمان

عبد العظیم بیک نایب اول

جلودار پنج نفر

فارس

میرزا تقی مشرف هدایت الله

نایب اول نایب دویم نفر

جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول

جلودار سه نفر

ولایات حول و حوش

خمسه

محمد رحیمخان میراخور محمد

ابراهیمخان تحویلدار

آقاخان نایب اول نایب دویم جلودار نفر

بابا خان نایب اول فتح الله خان
نایب اول محمد تقی خان نایب دوم
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هیجده نفر

ملایر

رستم خان نایب اول نایب دویم
سه نفر جلودار نه نفر

نهاوند

هاشم خان نایب اول آقا بابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار ده نفر

عراق

افراسیاب خان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار هفت نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار پنج نفر

قورخانهٔ مبارکه

جناب نظامت نصاب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانهٔ مبارکه

اجزاء ملتزمین رکاب

میرزا رفیع خان لشکرنویس و
مستوفی قورخانه محمد علیخان
سرتیپ عبد الله خان سرتیپ
مسیو سبن معلم میکانیک
قورخانهٔ مبارکه مسیو بطو
معلم کارخانهٔ جدید فشنگ فرنگی

سرهنگان قورخانه

یازده نفر

زین العابدین خان سرهنگ
میرزا تقی خان سرهنگ غلام
حسین خان تحویلدار انبار فشنگ
حسینخان تحویلدار کارخانه و
انبار دهاچوخ جار هاشمخان
سرهنگ مباشر کارخانهٔ آتشبازی
وغیره میرزا محسن سرهنگ
میرزا علی خان سرهنگ میرزا
حسینخان سرهنگ شیخعلیخان
سرهنگ میر رفیعخان ایضاً
نصیرخان ایضاً

لشکرنویس و سررشته داران

۸ نفر

اسامی لشکرنویسان و سررشته
داران قورخانه در جزو اهل قلم
دفتر لشکر نیز نوشته شده است
میرزا آقا لشکرنویس میرزا نصرالله
سررشته دار میرزا ولیقلی
سررشته دار میرزا اشرف
سررشته دار میرزا سید حسین
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار

اطباء

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه

یاوران و غیرهم

نصر الله بیک یاور و تحویلدار
انبار قاسقه وغیره میرزا ابو القاسم
یاور اول و تحویلدار انبار خاص
کارد قورخانه خودروز علیخان
یاور و تحویلدار قورخانه توپ وغیره

شهباز خان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبد الله بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی
طهماسب بیک یاور و مباشر کارخانه
چاشنی سازی عابدین بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ مهران
امام وردی بیک یاور و مباشر
دباغخانهٔ همدان آقا سید کاظم
یاور و دواتگرخانه و مباشر کارخانه
شیپورسازی آقا سید حسین
یاور و مباشر کارخانهٔ اسباب مرتضی
موزیکان میرزا ابو القاسم
یاور مخترع آتشبازی جدید
علی بیک یاور و مباشر دستگاه
تفنگهای مرتضی کاظم بیک یاور
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری محمد
علیخان یاور عبد الحسین خان ایضاً
(یاورهائی که جزو دسته جات
مشغول کارهستند بعد نفر سلطان
توپ ریز (سلطانهائی که موافق
تقسیم در دسته جات مشغول کار
خدمت میباشند بیست و هفت نفر)
میرزا عبد الرحیم نقاشباشی
استاد میرزا احمد نجارباشی و
رئیس کارخانجات نجاری
اصناف تفنگ ساز و ریخته گر
و توپ ریز و سراج و دواتگر
و سوهانکار و فشنگ ساز
و چاشنی ساز و قورخانچی
سیصد بیست شش نفر

مأمورین سرحدات

آذربایجان

جمعی میرزا عبد الله خان سرهنگ
پنجاه و یک نفر صاحبمنصب بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنج نفر

اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ
هفده نفر صاحبمنصب هشت نفر
قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان سلطان وغیره
دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابو الفتح یاور صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی یکنفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی نفر

خراسان

جمعی ابو القاسم بیک یاور صاحبمنصب
هیجده نفر قورخانچی بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب صاحبمنصب
دو نفر قورخانچی پنج نفر

فارس

جمعی احمد خان سرهنگ و وزیر قورخانه
صاحبمنصب یازده نفر قورخانچی
یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور صاحبمنصب
نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقا خان سرهنگ
صاحبمنصب ده نفر قورخانچی
سیزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا سلطان صاحبمنصب
سه نفر قورخانچی سه نفر

یزد

جمعی عبد الوهاب خان سلطان
سلطان یک نفر قورخانچی پنج نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک صاحبمنصب
یکنفر قورخانچی دو نفر

گیلان

جمعی حسینقلی بیک نایب اول
صاحبمنصب سه نفر قورخانچی
سه نفر

زنبورکخانهٔ مبارکه

نصر الله خان سرتیپ زنبورکخانه
و رئیس قراسوران دار الخلافه
عبد الحسین خان سرهنگ
علی محمد بیک یاور اول اسمعیل
خان یاور دویم

موزیکانچیان

صاحبمنصبان

شکر الله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانبابا خان
سردار کل محمد علیخان یاور
موزیکانچی صفر علیخان یاور
غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان نقاره خانه

دسته

ارکنکره و دعدبادی

دسته

لودانی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قراقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری دسته موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور
قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدوی

دسته

موزیکانچیان نصاری

افواج قاهره

تومان اول

فوج بهادران
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
فوج اول خاصه
ابوالجمعی حاجی حسام الدوله امیر تومان سرهنگ حاجی نقد علیخان
فوج دویم خاصه
ابوالجمعی حاجی حسام الدوله امیر تومان سرتیپ احمد خان
فوج دویم نصرت
محمد قلیخان سرتیپ احمد خان سرهنگ
فوج مظفر مراغه
فضلعلیخان سرتیپ
فوج چهارم تبریزی
آقاخان سرتیپ جعفر خان سرهنگ سابق فوج تخته قاپولت
فوج پنجم بلات
ابوالجمعی حاجی حسام الدوله وحید لخان سرتیپ
فوج ششم اقبال
ابوالجمعی شجاع السلطنه سرهنگ یوسفخان
فوج هفتم افشار
ابوالجمعی خسروخان سرتیپ
فوج هشتم افشار
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج مخبران
ابوالجمعی شجاع السلطنه
تومان دویم

فوج بهادران خوئی
شیخ علیخان سرتیپ
فوج سیم خوئی
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
فوج سیم مراغه
ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج تخته قاپو
ابوالجمعی علینقی خان سرتیپ سرهنگ امان الله خان
فوج پنجم شقاقی
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان مرتضی قلی آقای سرتیپ
فوج ششم شقاقی
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله سرتیپ اول محمد باقر خان سرتیپ
فوج هفتم خلخالی
عزیز الله میرزا سرتیپ
فوج مخبران ماکوئی
هلاول پاشاخان سرتیپ محمد پاشاخان سرتیپ
تومان سیم
فوج قهرمانیه
غلامحسین خان ژنرال اجودان علیخان سرهنگ
فوج امیریه
حاجی احمد خان سرتیپ لطفعلیخان سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
سرتیپ میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا احسنخان وزیر نظام

فوج هفتم شقاقی
ابوالجمعی غلامحسین خان ژنرال اجودان سرهنگ محمد خلیل خان
فوج گروس
ابوالجمعی جناب امیر نظام سرهنگ اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک سرتیپ اول سرهنگ فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک سرتیپ زین العابدین خان
فوج مخبران
ابوالجمعی جناب ناصر الملک فرمانفرما سرهنگ مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابوالجمعی وجیه الله میرزا سیف الملک امیر تومان
فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیر تومان
فوج برچلو
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج سیلاخوری
محمد علی میرزا سرتیپ سرهنگ مصطفی خان

فوج هفتم سوادکوه
ابوالجمعی جناب امین السلطان سرهنگ ابوالحسن خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج مخبران کزازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقار خان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران خمسه
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابوالجمعی عسکر خان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابوالجمعی سیف الملک سرتیپ خانبابا خان
فوج چهارم مرکره
ابوالجمعی حشمة الدوله امیر تومان سرتیپ ابرهیم میرزا
فوج پنجم دلپایکان
سرتیپ محمد باقر خان غلامحسین خان سرهنگ
فوج ششم قدیم خمسه
ابوالجمعی مظفر الدوله
فوج دویم خمسه
ابوالجمعی علینقی خان سرتیپ
فوج مخبران زرندی
جمعی محمد حسنخان سرهنگ
تومان ششم
فوج اول قدیم فیروز
ابوالجمعی نصر الملک امیر تومان هدایت الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ابوضا
نصر الملک امیر تومان سرهنگ مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو
ابوالجمعی حسن خان اجودانباشی سرهنگ علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
سرهنگ حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابوالجمعی سهام السلطنه سرهنگ میرزا عبدالحسین خان
فوج هفتم عرب و عجم
ابوالجمعی ضیاء الدوله سرهنگ عباسقلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابوالجمعی میرزا کریمخان فیروزکوهی سرتیپ اول
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمد حسینخان سرهنگ
فوج اول خلج قم
سرهنگ سهراب خان
فوج دویم نهاوندی
ابوالجمعی حاجی حسام السلطنه سرهنگ حسینخان نهاوندی
فوج سیم سندی
سرهنگ مصطفی خان
فوج ششم قرفانی
ابوالجمعی اجودانباشی سرهنگ

علیمحمد خان
فوج هفتم قدیم کرمانی
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
سرتیپ زین العابدین خان
فوج مخبران دره جزینی
سرتیپ احمد خان سرهنگ فضل الله خان
تومان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
سرهنگ حسین خان
فوج اول کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیر الملک سرتیپ دویم محمد حسینخان سرتیپ سیم
فوج مخبران لرستان
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظهیر الملک
تومان نهم
فوج بهادران قرائی
ابوالجمعی عباسعلیخان سرتیپ
فوج چهار دسته پشتکوه لرستان
ابوالجمعی حسینقلیخان والی سرهنگ غلامرضاخان
فوج اول امرائی

جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سرد هے
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزیے
بسرتیپی محمد جعفرخان قاجار
تومان دهم
فوج بهادران فدویے
ابو الجمع عبد الله خان سرتیپ اول
فوج اول قائینی
ابو الجمع حشمة الملک بسرهنگی حاجی
پرویزخان
فوج دوم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدرقلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیر تومان ولیخان
سرتیپ اول
افواج ثلثه هزار جریب
ابو الجمع نجفقلیخان سرتیپ و
لطفعلیخان سرهنگ و محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف
والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
بسرتیپی میرزا محمد علیخان معین نظام و
سرهنگی یقیخان
سواره
آذربایجان
دسته
افشار صاینقلعه ابو الجمع حیدرخان
سرتیپ
دسته
افشار اورمی ابو الجمعی حاجی
عبد الحسین خان سرتیپ اول برتیپے

باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان
سرکرده علیقلیخان سرکرده
دسته
چهار دولے نوروزخان سرتیپ
حسینقلیخان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرکرده
رحیمخان سرکرده
دسته
خونبے عباسعلی بیک امین بیک
دسته
شقاقے جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
اینانلو جمعی حسنعلیخان یوزباشی
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
خاجو علیلو بسرکردگی رستمخان
دسته
قراسوران واه قراجه داغ
جمعی عباسعلی بیک
دسته
قراسوران جمعی غفارخان سرکرده
دسته
قراسوران دزشق و اسنارا
جمعی امین الوزاره
دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
یکانے جمعی اسفندیارخان
دسته
کلیبرے بسرکردگی محمد باقرخان
دسته
قاکوئے بسرکردگی نصرالله خان
دسته
مقدم جمعی محمد صادقخان سرهنگ
دسته
مکریے
دسته
قوجبیکلو ابو الجمعی حسنقلیخان
سرکرده
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایتخان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم
آقای سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان
خراسانے
ارض اقدس
جماعت هزاره
یوسفخان سرتیپ اسمعیلخان سرتیپ
جماعت تیموریے
جمعی میرعطاءالله خان
جماعت کلاتے
ابو الجمعی تنک توشخان
جماعت طبسے
جمعی علی اکبرخان
جماعت مرویے
جمعی محمد شریفخان
جماعت هزاره

جمعی یوسفخان سرتیپ
جماعت دیره جزیے
جمعی نورعلیخان و محمد ناصرخان سرکرده
جماعت جمشیدیے
جمعی ذوالفقارخان و حاجی محمد امین خان
جماعت جامے
جمعی نصرالله خان جامی
جماعت باخرزیے
جمعی یوسفخان سرتیپ هزاره
جماعت باخرزی و جامی
علیرضاخان قراولباشی حسنخان
سرکرده محمد رضاخان سرکرده
کلزارخان سرکرده
جماعت همت آبادی
نادرقلی بیک
جماعت قرائیے
جمعی محمدخان سرکرده
جماعت سبزواری
دستهٔ حاجی فرامرزخان
دستهٔ محمد رضاخان
دستهٔ محمدخان
دستهٔ سعادت قلیخان
دستهٔ حاجی میرزا افضل الله
دستهٔ عباسقلیخان
جماعت نیشابوریے و جاجرمی
ابو الجمعی باقرخان
غلامان مشهدے
جمعی ابو الفتح خان افشار
جماعت افشار
جمعی مرتضی قلیخان
ساکنین سرخس

دستهٔ باباخان دستهٔ محمد امیرخان
جماعت دیزیگیر
دستهٔ نیشابوریے جمعی نصرالله خان
دستهٔ رمضان بیک
دستهٔ غلامرضاخان هرانی
جماعت بجنوردیے
جمعی یار محمدخان ایلخانی
جماعت مرانی
جمعی میرزا محمد حسین مستوفی
جماعت کیوانلوی
دادکانی جمعی کاظمخان
جماعت قوچانی
جمعی امیر حسینخان شجاع الدوله
جماعت دورانی
جمعی علیمردانخان سرتیپ تیموری
جماعت جنرد آبی
جمعی نوآب خرو میرزا
جماعت سرخابی
جمعی حسینخان و حسنخان
جماعت جولایی و فاروشک
جمعی سلیمان آقا
جماعت عنایت آبادی
جمعی سید محمدخان
جماعت سیستانی
جمعی گل محمدخان
جماعت خوافی
جمعی لطفعلیخان
جماعت بیزکی
جمعی فتح الله خان سرکرده
جماعت میامی
جمعی سید محمدخان

جماعت پشتکوهی
جمعی سعادتقلیخان
جماعت خورده ایماقی
دستهٔ یار محمدخان دستهٔ حیدرخان
جماعت اردلان
جمعی رمضانخان سرکرده
جماعت ترشیزی
جمعی محمد حسینخان
جماعت قائینی
جمعی علی اکبرخان سرکرده
جماعت جاجرمی
جمعی یار محمدخان ایلخانی سهام الدوله امیر تومان
استرابادی و غیره
استرابادی
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار
دسته
کلدیخان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایلکلدی منظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای
دسته
قوشیرخان آتابای
دسته
امیرخان آقا آتابای
دسته
ایضا منظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان سرهنگ جعفربای
یزدیی

جمعی افراسیابخان سرکرده
سواره ودرابی وبسطامی
ابو الجمعی نواب ضیاء الله
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا احمد خان سرکرده
شمخالچیان یمی
ابو الجمعی سعد الدوله معتمد
سواره وجمازه یمی و نرماشیری
اسد الله خان سرکرده عرب بسطام
سواره وجمازه سوار نرماشیری
و در بیکانی مرتضی قلیخان سرکرده
سواره سیستانی
اسد الله خان سرکرده
سواره وجمازه سوار خبیصی
صادقخان سرکرده
گیلانی
از بابت سواره کرگان رودی
و اسالمی جمعی نصرت الله خان سرتیپ
مازندرانی
از بابت سواره کرد و ترک و عرب
ابو الجمعی میرزا عبد الله خان
پیشخدمت و سرتیپ اول
میرزا ابو الحسن مشرف
سرکردگان
عبد الله خان مدانلو فتح الله خان
ایضا صفیخان ایضا مرتضیخان
جهانبکلو اسد الله خان ایضا
محمدخان ایضا حسینخان کرایلی
ذو الفقار خان ایضا حسنخان
اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
علی اکبر خان سرتیپ یزدان قلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان
سواره عبد الملکی
ابو الجمعی فضل الله خان بر کرده
جعفرخان
عراقی
جماعت دربزکر
ابو الجمعی سارای اصلان
امیر تومان علیقلیخان بوزناتی
مهدیخان نایب اول
جماعت شاهسون افشار
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
جهانشاه خان
جماعت بختیاری
جمعی محمد حسینخان
جماعت عرب باردستانی
مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه
میرزا حسینخان سرکرده میرزا
حسنخان ایضا
جماعت افشار اسد آبادی
جمعی صاحب اختیار بسرکردگی
محمد کریمخان
جماعت خمسه
جمعی ذو الفقار خان سرتیپ
جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک
سرتیپ دویم حاجی لطف الله خان
سرتیپ سیم

جماعت شاهسون بغدادی
اسد علیخان سرکرده اکبرخان
سرکرده اسد خان سرکرده
جماعت شاهسون دوبرن
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
آقاجان خان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا
غلامرضا خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قوجه بیکلو
ابو الجمعی حسینقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم حسنقلیخان
جماعت باجلان
ابو الجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت حزقلی
ابو الجمعی اجود ابنا شیخ کل حسنخان
سرتیپ اول
جماعت بیرانوند
جمعی حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرهنگی حاجی جعفر قلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ
جماعت کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی
دار الخلافه هستند جمعی عزیز الله
خان صارم الملک امیر تومان
بسرکردگی خانبابا خان
جماعت هداوند
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرکردگی رحیمخان

جماعت

جماعت شاهسون ری
که مشغول خدمت قراسورانی
دار الخلافه هستند جمعی
صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابو الجمعی محمد علی میرزا
سواره جدید کرمانشاهانی
ابو الجمعی اسمعیل خان سرهنگ
دسته فارس
جمعی حبیب الله خان سرهنگ
سواره لرستانی
جمعی سید مهدیخان
جماعت ایلات قزوین
ابو الجمعی نصر الملک امیر تومان
جماعت قراچورلو و اوشخوار
ابو الجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
بسرکردگی صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو
ابو الجمعی اجود ابنا شیخ بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرهنگی صادقخان
جماعت احمدوند و طبوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه بر لرستانی
جماعت زنگنه کرمانشاهان
بسرکردگی سید خسرو خان
جماعت یاراحمدی
بسرهنگی حاجی احمد خان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
داراب خان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابو الجمعی حیدر قلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرآبادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علی محمد خان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبد الله خان سرکرده
دسته استرآباد رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوهی
جمعی آقا عبد الرحمن سرکرده
دسته پایین شاهکوهی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی
جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته تمشکی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دستر جمعی جعفر قلیخان
دستر جمعی حاجی آقارضا
دسته لیوانی و میلپر
جمعی اسد الله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کیلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسالمی
ابو الجمعی نصرت الله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضا
مازندرانی
جماعت کلبادی و غیره
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد مهدیخان
سرکرده طایفه عمرانلو جماعت
طالش بسرکردگی علی اکبرخان
بکنبی بسرکردگی علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان انباری
حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و راوری

اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابو المجمعی سلیمانخان سرتیپ
برکرده کرمانی کرمانی
تفنگچیان دبعاری
درانخان سرکرده
تفنگچیان کوهپایه و افند
ملک بهادر سرکرده
غرانی ازبابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنک
اداره افواج طرح اطریش
وسواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
ازبابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند

دژبانان اوّل
ازبابت پیاده نظام
دژبانان دویم
ازبابت پیاده نظام
شاسوسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای پر امرانشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه
برنایب بلکینک کوزبنکار انیع
فوج اوّل

بسرتیپی حسنخان سرتیپ اوّل و
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و
توپخانه وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

اجزای خزانهٔ نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی

حاجی میرزا عبدالرحیم امین صره
میرزا جعفر تفرشی منشی نظام

میرزا اشفیع تفرشی سررشته دار نظام
میرزا محمدعلی حاجی احمد میرزا علی

دار الخلافهٔ طهران

نوّاب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنک و حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها
ادام الله اقباله العالی.

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء مجلس حکومت
شیر محمدخان ذکیخان پسر مرحوم محمودخان کارگزار
میرزا اشفیع سررشته دار میرزا جعفر منشی

میرزا سید محمدعلی کتابچه نویس
نایب محمود نایب اوّل فراشخانه
سایر نواب فراشخانه نه ده نفر

نوّاب ملوکانه دار الخلافه
میرزا ابوالحسن نایب الملوک وداروغه شهر نایب
حسینقلیخان و میرزا اسمعیل نایب ملوک
سایر چلانع میرزا سید احمد نایب انکه و سوار قانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه
جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر
جناب حاجی ملا علی جناب آقا میرزا حسن
آشتیانی جناب آقا شیخ هادی
نجم آبادی جناب ملا محمدتقی مجتهد
کاشانی جناب آقا سید محمد رضا
پسر مرحوم آقا سید صادق جناب
آقا سید عبدالله جناب آقا میرزا احمد
شیخ الاسلام دار الخلافه جناب
آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد
جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب
آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی
سید حسین جناب آقا علی اکبر
پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی
جناب شیخ محمدحسن استرآبادی
جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

و معارف دار الخلافه از ارباب مناصب
وغیرهم سوای آنها که اسمشان در
دوایر دولتی ذکر شده از قرار مشروحه
ماضیه

میرزا محمدخان نظام العلماء امیر
دوستمحمدخان معیر الممالک اعتماد
الدوله حیدرقلیخان علاء الدوله مرحوم
آصف الدوله عین الملوک معتمد
الملک و الدجناب اشرف مشیر الدوله
امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه
و الدجناب اعتضاد الدوله عباس
میرزا ولد ایضاً فتحعلیخان
سپهسالار ولد ایضاً خانبابا خان
و الدظهیر الدوله میرزا احمد
خان نصیر الدوله ولد مرحوم
آصف الدوله محمودخان
ملک الشعراء میرزا محمدخان
ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم
حکیم الهی سلیمانخان ولد
مرحوم حاجب الدوله
اسمعیلخان بشیر الدوله
میرزا محمدخان غلام حسینخان
و آلیخان پیشخدمت ولد شهرابخان
حاجی محمدحسینخان محمودخان
محمدخان ولد مرحوم احمدخان
نوائی محمدحسنخان ولد ایضاً
حاجی محمدحسینخان ولد ایضاً
حاجی علیخان ولد ایضاً محمد
ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت
نوادهٔ زینت الدوله
عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی
هادیخان ولد ایضاً محمدخان
محمد جعفرخان حسینخان
هدایت الله خان علی اکبرخان
جعفرقلیخان محمد باقرخان
امان الله خان

ادارهٔ نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دومنت فرت
امیرتومان رئیس کل ادارهٔ پلیس
عباسقلیخان سرتیپ قیم
سوشف مامور خدمت حضرت
والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنک
میرزا ابوتراب خان سرتیپ قیم
سوشف (نایب کل اداره)
میرزا سید یوسف سرتیپ سیم
مستشار اوّل اداره عباسقلیخان
سرهنک رئیس محلهٔ دولت
میرزا محمدحسینخان سرهنک رئیس
محلهٔ بازار میرزا حسن سرهنک
رئیس محلهٔ عودلاجان میرزا سید
محمد رئیس محلهٔ سنکلج
میرزا حسنخان داروغه بازار
حاجی میرزا محمدعلی رئیس محلهٔ چالمیدان
احمد میرزا سرهنک صاحبمنصب
اداره مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه
میرزا آقاخان سرهنک مشاور اداره
پلیس و اجودان رئیس و رئیس سوارها
اداره میرزا عبدالرحیم خان کلانتر
و مستشار اداره آقاخان سرهنک
رئیس مامورین اداره و کردش شهر
و مخزن دار ملبوس پلیس میرزا
محمدعلیخان منشی باشی حافظ و ضابط
روزنامجات شهری
میرزا عبدالغنی مدیر مجلس استنطاق
میرزا ابراهیم رئیس مجلس و مستنطق اداره
هاشمخان صاحبمنصب نایب اوّل
محلهٔ سنکلج میرزا رحیم نایب اوّل
محلهٔ دولت میرزا علینقیخان نایب
اوّل محلهٔ چالمیدان میرزا احسن
نایب اوّل محلهٔ بازار میرزا محمدعلیخان
نایب اوّل محلهٔ عودلاجان میرزا تقی
صاحبمنصب اداره مامور خدمت
حضرت والا امیرکبیر وزیر جنک
میرزا محمد آقا مامور نظم کردش شهر
میرزا آقا نایب اوّل بازار میرزا حسین

منشی اطلاق محاکمات جنایات
نوابجی و محلات سی و شش نفر
نایبین سیصد و بیست و هشت نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب
جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر
انطباعات و مترجم مخصوص حضور
همایون
میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول
وزارت انطباعات وغیره
حیدر قلی آقا سرهنگ و رئیس اداره
احتسابیه دار الخلافه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر
نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای
دولتی میرزا ابو القاسم مشرف
احتساب میرزا یوسف صاحب جمع
دوات احتسابیه نایب علی محمد
نایب محلات شهر دار الخلافه
سایر نواب و صاحب منصب بیست
و چهار نفر فراش و عمله طویله
احتساب و سقا و سایر دویست
و چهل و هشت نفر

اسامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص در بخانه نواب اشرف والا
نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
ادام الله اقباله العالی
جناب حاجی ملا باشی جناب
جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه
امیر الامراء العظام سهام الدوله
امیر تومان و پیشکار و مشیر خلوت
همایون و فراشباشی مخصوص حضرت
والا نایب السلطنه جناب عبد الله
خان والی رئیس الاطباء میرزا
علی حکیمباشی نظام معین نظام
میرزا محمد علیخان میرپنج عباسقلیخان
سرتیپ و مترجم مخصوص میرزا
عباسعلیخان سرتیپ پیشخدمت باشی
اکبرخان ناظر و امیر آخور میرزا
سید مهدیخان نایب ناظر میرزا
سید حسین ساوجی طبیب مخصوص
حسینخان سرتیپ تفنگدار باشی
محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه
و کشیکچی باشی رضا قلیخان
یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آقا سلطان خواجه باشی آقا
مکمل حاجی سرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمد خان سرتیپ و
پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و
پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت
و قهوه‌چی باشی حاجی محمد رضا بیگ
پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار
و شاطرباشی میرزا احمد خان پیشخدمت
اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ
و پیشخدمت نصر الله خان قهوه‌چی باشی
احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان
مدیر تلغراف

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی
مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا علی اکبرخان حاکم سابق ساوه
میرزا محمد حسین کاتب السلطان
میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه
جناب امین السلطنه ناظم و مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات دولتی

اجزاء خاصه وزارت اعظم داخله

جناب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضا قلیخان
منشی رسائل خاصه میرزا علی منشی میرزا جعفر منشی میرزا سید جعفر دفتردار

اجزاء وزارت دفتر استیفا

مستوفیانی که بخارجات

افتخاراً یا غیر انداعم از اشخاصی که جزو
وزرای دربار یا مأمور ولایات و
ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول
خدمت هستند
جناب صاحب دیوان کارگزار کل مملکت
فارس جناب حاجی میرزا نصر الله مستوفی
خزانه و اصفهان و عراق وغیره جناب مؤتمن
السلطنه مأمور وزارت مملکت خراسان جناب
میرزا علی وزیر سابق دار الخلافه جناب
صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب میرزا
حسین نایب وزارت جلیله استیفا جناب
علاء الملک جزو وزرای دربار اعظم
جناب میرزا محمود مستوفی مملکت فارس
جناب معتمد السلطنه مستوفی مملکت آذربایجان
جناب معاون الملک مستوفی یزد و خیابانات
و صرف جیب جناب مشیر الملک مأمور خدمت
حضرت والا ظل السلطان جناب اقبال
الملک مأمور حکومت کردستان
جناب مؤتمن الملک مأمور مملکت
فارس جناب میرزا شفیع خان
منتظم الملک جزو وزرای دربار اعظم
مأمور پیشکاری مالیه آذربایجان

مستوفیان عظام

جناب سراج الملک وکیل ادارات
حضرت والا ظل السلطان
جناب میرزا حسن وزیر دربار حرم
جلالت

مستوفیانی که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی معین دارند
میرزا سید کاظم مستوفی اصطبل
خاصه و کالسکه خانه مبارکه و دواب
دیوانی میرزا محمد ولی مستوفی
ماندانات و دار النظاره مبارکه
میرزا عبد الله مستوفی عمله خلوت
همایونی و محاسب جشن میرزا محمود
مستوفی مملکت خراسان میرزا
علی اکبر مستوفی موزه مبارکه
همایونی میرزا نصر الله برات
نویس خوانین و ارباب قلم و
عملجات و تفنگداران میرزا
محمد حسین مستوفی خزانه مبارکه
نظام و نظمیه و جوشقان و
سررشته دار کل میرزا سید
مصطفی حسام السادات

مستوفی وظایف میرزا
فضل الله خان مستوفی نزد جناب مستطاب
امین السلطان میرزا مسیح
مستوفی عربستان میرزا سید
محمد مستوفی لرستان و طالقان
میرزا نصر الله خان
میرزا علی مستوفی انبار و غلات
دیوانی ولد مرحوم قوام الدوله
میرزا جواد مستوفی گیلان نواده
جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا
باقر مستوفی استرآباد و شاهرود و بسطام
میرزا علی مستوفی بروجرد میرزا شفیع
مستوفی و صدر دیوانخانه مبارکه عدلیه
اعظم میرزا فتح الله نواده قایم مقام
مستوفی همدان میرزا ابو القاسم نواده
مرحوم قوام الدوله مستوفی کاشان
میرزا محمد رضا مستوفی ملایر و تویسرکان
میرزا ربیع مستوفی و برات نویس سرکارات
عظام میرزا زکی مستوفی و برات نویس
ایشیک خانه مبارکه و ارباب طرب میرزا
طاهر مستوفی سمنان و دامغان میرزا محمد
مستوفی قم و زرند و ساوه میرزا رفیع مستوفی

کرهرود و کره میرزا شفیع نواده
مرحوم صاحب دیوان مستوفی
دماوند میرزا حسینخان نوری
مستوفی هراه نوری عمله نظمیه
و امنیه و احتساب میرزا
حسین خان آشتیانی مستوفی
بنادر میرزا اسحق مستوفی
معلم خانه و تلگرافخانه مبارکه
میرزا حسن مستوفی قزوین ولد
مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر
میرزا احمد علی مستوفی نهاوند
میرزا رضا قلیخان مستوفی نزد
جناب امین السلطان میرزا بزرگ
مستوفی کرد در رختدارخانه
مبارکه مشغول خدمت است میرزا
سلیم خان کرد در تلگرافخانه
مشغول خدمت است میرزا علی
ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
کرد در اداره گمرک مشغول خدمت است

مستوفیانی که در دفتر خانه مبارکه نامه نویسی ندارند

میرزا رضای معین السلطنه ولد
مرحوم معین الملک
میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا
موسی وزیر میرزا تقی منشی الممالک
میرزا هدایت الله لسان الملک میرزا
محمد حسین وقایع نگار حاجی میرزا
محمد ولد حاجی میرزا نصرالله میرزا
محمد ولد جناب حاجی میرزا آقا سیقلی
میرزا حسن داماد مرحوم معزالدوله

جزو اعضای مجلس دربار اعظم
میرزا محمود خان ولد مرحوم میرزا
ابوالحسنخان قایم مقام جزو اعضای
مجلس دربار اعظم میرزا حسنخان
پسر مرحوم وزیر الحکم کر حسب الامر
در وزارت جلیله خارجه مشغول
خدمت و در تعیین تشریفات اداره کرده
میرزا علیمحمد خان ولد مرحوم میرزا
علی قایم مقام میرزا رضا قلی تفرشی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی ولد مرحوم میرزا موسی
منشی دیوان اعلی
میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله
میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک
حاجی میرزا محمد علیخان ولد مرحوم
وکیل لشکر میرزا طاهر کرکانی
میرزا نقیخان نزد نواب والا
رکن الدوله میرزا هادیخان نزد
نواب والا رکن الدوله میرزا
علیخان نزد حضرت والا نایب السلطنه
میرزا علی ولد مرحوم میرزا یوسف
مستوفی آشتیانی میرزا رضا
ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین
مستوفی تفرشی میرزا کاظمخان
لله باشی مرحوم جلال الدوله
میرزا علی ولد مرحوم میرزا سید
کاظم مستوفی صندوقخانه
میرزا هدایت ولد میرزا سید کاظم
مستوفی دواب میرزا سید
کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم

مستوفی تفرشی میرزا عبدالحی
ولد مرحوم میرزا مهدی آشتیانی حاجی
میرزا اشرف برادرزاده مرحوم حاجی
میرزا شفیع شیرازی میرزا طاهر برادر
مرحوم مجدالاشراف میرزا سید علی
ولد میرزا علی اکبر مستوفی موزه مبارکه
حاجی میرزا علیخان که نزد مرحوم عماد
السلطنه بود میرزا جعفر ولد مرحوم
میرزا علی تبریزی دائی نواب معین الدوله
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا
نظر علی حکیمباشی میرزا محسن تفرشی
که نزد مرحوم حشمة الدوله بود میرزا
علیمحمد خان ولد میرزا نصرالله برادر
مرحوم دبیر الملک میرزا رضا خان
نواده مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضا
تفرشی میرزا محمد علی ولد جناب میرزا
محمود وزیر سابق دارالخلافه میرزا محمد تقی
ولد جناب صدیق الدوله میرزا اکبر
برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
مستوفی خزانه میرزا احمد تفرشی که نزد
مرحوم امیر نظام بود میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا رضا مهندس باشی
میرزا محمود ولد میرزا ولی مستوفی
مازندران میرزا علی نواده مرحوم
نصیر الملک میرزا منصور خان ولد
میرزا طاهر کاشانی میرزا جوادخان
افشار داماد میرزا رضا معین السلطنه
میرزا علی اکبر خان ترشیزی میرزا محمد
تبریزی که متصدی کتابخانه مبارکه اند

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویس باشی میرزا زین العابدین نزد
جناب عضد الملک میرزا سید احمد
برادرزاده مرحوم معین الملک

مستوفیان مأمور ولایات

میرزا رضا بنان الملک مأمور خدمت
حضرت والا ظل السلطان میرزا رضا
بنان الملک مأمور فارس میرزا
ابوالقاسمخان نوری مأمور ملایر
و تویسرکان میرزا داود وقایع نگار
مأمور خدمت حضرت ولیعهد میرزا
سلمان مأمور پیشکاری خراسان
میرزا آقا تفرشی مأمور کرمان
میرزا حسنخان گیلانی مأمور کرمانشاهان
میرزا محسن پیشکار نطنز و وکیل
گیلان میرزا هدایت الله خان
ولد مرحوم میرزا عبدالوهاب
مأمور گیلان

سررشته داران

میرزا عبدالرحمن سررشته دار گیلان

میرزا حسن سررشته دار کرمانشاهان
میرزا محمد حسین سررشته دار جناب
قوام الدوله میرزا اسدالله سررشته
دار و برات نوکر شاهزادگان
عظام میرزا عبدالغنی سررشته دار
میرزا اسدالله سررشته دار [illegible]
میرزا زکی سررشته دار ولد میرزا شیخ
مستوفی میرزا سید محمد سررشته دار
شیراز میرزا ابوالقاسمخان
سررشته دار بقایا میرزا عبدالجواد
سررشته دار صندوقخانه و خواد
میرزا احمد گرکانی سررشته دار نزد
مستشار الملک میرزا احمد
سررشته دار نزد جناب حاجی میرزا
نصرالله میرزا حسین سررشته دار
نزد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
صادق سررشته دار گرکانی میرزا
امان الله سررشته دار علی آباد
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی
میرزا عبدالله سررشته دار نزد میرزا
محمد ولد مستوفی میرزا جلیل سررشته دار کرمان

میرزا اسحاق سررشته دار کاشان
میرزا مصطفی قلی سررشته دار میرزا
علیرضا سررشته دار خراسان میرزا
اسمعیل سررشته دار استرآباد
و شاهرود و بسطام میرزا علی سررشته
دار همدان میرزا رضا سررشته دار
نزد حاجی السادات میرزا سید علی
سررشته دار نزد معاون الملک
میرزا [illegible] سررشته دار عمله نظمیه
و احتساب و غیره میرزا محمد علی سر
رشته دار نزد جناب حاجی میرزا نصرالله

غربا و غرباباشی دفتر خانه مبارکه

میرزا علی اکبر غرباباشی میرزا ابراهیم
میرزا نصرالله میرزا علی ولد میرزا محمد
تقی میرزا آقا میرزا فضل الله
میرزا محسن میرزا غلامحسین میرزا
محمد میرزا علیمحمد میرزا اسدالله
ولد میرزا حسن میرزا احمد میرزا
مطلب غربای دفتر خانه مبارکه
میرزا آقای آشتیانی

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالت نصاب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه و کتابخانهٔ مبارکه
خزانهٔ مبارکه اندرون و بیرون ریاست
قراولان وجود مسعود همایون
ریاست اردوی همایون خزانهٔ مبارکه
خلوت همایونی خواجه سرایان
صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه
دارالنظاره المباشره فرهنگی و ایران
آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه
کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه
غلامان مخصوص غلامان ناصری
فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کرک
شترابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غله و ولایات انبار کندم
معمارخانه و قنات‌های ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره
پزخانهٔ دارالخلافه ترتیب مصانع جنگلها

خلوت همایونی
ارباب مناصب

جناب جلالت نصاب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایونی جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام
جزو اعضای مجلس دربار اعظم

غلامحسینخان خازن و کیلخانه
جناب مجد الملک میرزا تقیخان وزیر
وظایف و اوقاف جناب غلامحسینخان
امین خلوت و تفنگدار باشی

سایر

محمد حسنخان محقق جلال الملک
جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
امیرزاده سلطانحسین میرزا مشیر
خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و
فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه
امیر کبیر وزیر جنگ محمد ابراهیمخان
ولد مرحوم امین الدوله میرزا محمد ابجا
اجودان مخصوص و ولد مرحوم امین
الدوله آقا رضا ناظم خلوت
میرزا عبدالله خان سرتیپ اول
جبارخان آقا میرزا محمدخان کروسی
سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان
محمد حسنخان میرزا حسین عبدالکریمخان
حسینخان محلاتی امیرزاده سلطان
ابراهیم میرزا محمد باقرخان ادیب الملک
ابوالحسنخان کرد سرتیپ اول
احمدخان سرتیپ اول امیرزاده آقا شیخ
امیرزاده تیمور میرزا و غیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا سید
ابوالقاسم آقا سلیمان حجره باشی خلوت

آقا سید محمد آقا صادق و غیره

دارالنظارهٔ مبارکه

جناب مجد الدوله مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا
میرزا صادق سررشته دار آقا محمد باقر تحویلدار
نقدینه و جنس کارخانهٔ مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شربتدارباشی
شربتداران و عملجات پانزده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی آشپزهای
مخصوص یکنفر سایر دوازده نفر

تحویلخانه و وکیل خرج

حاجی محمد ابراهیم وکیل خرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دارالنظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ ابدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب
امین السلطان به نیابت آقا دائی
نایب آبدارخانه آقا یوسف سقاباشی
حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
میرزا ابوالقاسم نایب
میرزا غلامحسین سررشته دار
میرزا لطیف سررشته دار آقا فتحعلی

عملهٔ ابدارخانه پانزده نفر
عملهٔ سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه چی باشی امین همایون
آقا جبار قهوه چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار
و جامه دارخاصه و خازن مخزن ندارکات
عسکریه دولت علیه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی نقاشان
نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

در ادارهٔ جناب اقبال الدوله
جناب غلامحسینخان امین خلوت
رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان
تفنگدار رستمخان نایب الحکومهٔ کاشان
مصطفی قلیخان آقاخان فرج خان
میرزا باقرخان علیقلیخان علی اکبرخان
میرزا محمدخان قهرمانخان حیدرخان
محمد کریمخان نصیرخان حسنخان پسیان
اسدالله خان اسمعیلخان محمدخان
کرجی نصرالله خان نوری محمد رضاخان
ولد مرحوم محمد بیک تبریزی رضاخان
نادربیک میرزا ابوالفتح خان حاجی
نقیخان حاجی عیسیخان باتی
تفنگداران خاصه هشتاد نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله خان امیر تومان
کشیکچی باشی جناب حاجی میرزا محمد تقی
وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول

تولکلرآقاسی دارندهٔ حمایل سرخ و نشان
درجهٔ اول الخارجه حبیب الله خان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام
پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر
شاهزادگان پانزده نفر
خوانین و آقایان قاجار بیست و شش نفر
سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان درجهٔ دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان
طهماسبقلیخان حیدرقلیخان
محمد قلیخان عزت الله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که حمایل و نشان سرتیپی درجهٔ دویم دارند
موسیخان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبدالله خان باقرخان علی اصغرخان
محمد حسنخان سعدالله خان
محمد اسمعیلخان یوزباشی علی اکبرخان
سرهنگ

نایبان

چهل و یک نفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
محمد ابراهیمخان شهبازخان تقیخان
علی اکبرخان امیراصلانخان
محمد حسنخان کرمانی دوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و چهل و دو نفر
جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء محمد ناصرخان نواب
حسینقلیخان تقیخان قاجار محمد
خان بهاء السلطنه قوریساول باشی
محمد امینخان قاجار نایب اول
امان الله خان قاجار عباسقلیخان
مستشار عبدالوهاب میرزا
اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار
محمد حسینخان قاجار ابوالفتح خان
قاجار مصطفی قلیخان قاجار
حاجی محمد حسینخان حاجی مهدیقلیخان
علی آقای قاجار هاشمخان قاجار
حاجی محمد علیخان نجارچی باشی بیوتات
محمد رحیمخان علی اکبرخان دنبلی
علیخان موسیخان علیخان
محمد رضاخان حاجی علی محمدخان
یوزباشی میرزا زین العابدین نوری
عبدالله خان نوری ابوالحسنخان
نوری میرزا داودخان نوری
میرزا تقیخان نوری محمد علیخان نوائی
غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی
مهدیقلیخان نوائی محمد علیخان کروسی
نصرالله خان بروجردی غلامعلیخان
افشار خسروخان بروجردی
سلیمان آقای قاجار محمد حسینخان
غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت الله
خان منشی میرزا حسینعلیخان منشی
باشی و سررشته دار ایشیکخانهٔ مبارکه
مرتضی قلیخان نایب جوانشیر و سیزده نفر

یساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان خارجی خانهٔ مبارکه

وجارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و صندوقخانهٔ مبارکه

ابوالجمعی امیرالامراء العظام حاجب الدوله محمد حسنخان قاجار فراشباشی

فراشخانه

نایب و غیره

درجهٔ اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی سررشته دار ولیخان آقا شیر محمد قزوینی تحویلدار ابوالقاسمخان طهرانی میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار آقا علی اکبر حسینی محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر تبریزی رحیمخان کاشی محمد تقی بیک شمیرانی میرزا محمد تقی قمی میرزا عباسقلی قمی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبدالحمید تفرشی میرزا عباسقلی قمی

درجهٔ دویم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا اسد الله تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی محمد مهدی بیک قزوینی محمد حسین بیک چراغچی باشی

درجهٔ سیم

میرزا رضا تفرشی احمد خان طهرانی

میرزا اجباد تبریزی آقا سید رضا خانم شمیرانی آقا محمد علی تبریزی میرزا فتح الله خان شیرازی محمد حسنخان محمد خان سیل سپر علی آقای سمنانی غلام حسینخان شیرازی رضا خان کاشی میرزا اسمعیل ملایری محمد حسن بیک ابوالقاسمخان اصفهانی ابراهیمخان طهرانی محمود خان اصفهانی نصرالله بیک تبریزی حاجی میرزا آقای قزوینی محمد هادی بیک کرمانشاهانی میرزا مهدی اصفهانی خداداد خان محمود خان تبریزی محمد آقای تبریزی حسین آقای تفرشی مشهدی محمود میراب باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا علی مازندرانی یحیی خان شیرازی

سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدار باشی حسینعلیخان نایب ولد ایضاً رضا خان ولد ایضاً آقا یوسف تبریزی آقا نجف ابدالی آقا محمد تبریزی علی مددخان غلامعلیخان تبریزی میرزا ابراهیم تفرشی میرزا آقای تفرشی میرزا حسین تفرشی مشرف میرزا اسد الله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی باشی حسینخان نایب ولد ایضاً پهلوان ابراهیم یزدی کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

صندوقخانه

جمعی محمد رحیمخان نسقچی باشی ولد امیرالامراء العظام حاجب الدوله عباسخان قاجار ابوالقاسمخان قاجار خانبابا خان سرتیپ میرزا حسین مشرف یوسفخان قاجار نبیخان قاجار میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله خان قاجار یحیی بیک طهرانی رضا بیک قزوینی

اداره باغات و عمارات

و قنوات دولتی بریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار کل باغات و قنوات دولتی حاجی حسینعلی معمارباشی میرزا عبدالمجید خان نایب کل دوستان تیتر باغبان و سرایداران کل باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی حضور موتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان دکتر محمد حسنخان بکر مسیو هیدنبر دندانساز

ایرانی

ملک الاطباء میرزا کاظم سلطان الحکماء میرزا ابوالقاسم شیخ الاطباء

میرزا حسین

میرزا حسینعلی رئیس الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء میرزا نصرالله تنکابنی لقمان الملک و ملک الاطباء میرزا سید علی حاجی میرزا حبیب الله تنکابنی

خواجه سرایان

معتمد الحرم حاجی آغا جوهر خواجه باشی و سرتیپ اول آغا محراب خلجی آغا سرورخان سرتیپ دویم حاجی آغا فیروز حاجی آغا غلامعلی آقا اسمعیل آغا بهرامخان آغا فتح الله آغا میرزا احمد اردستانی آغا نوذر آغا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی مستوفی نایب ایضاً آقا باقر آقا محمد نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکهٔ مالیه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر جناب مستطاب امین السلطان میرزا افضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی میرزا جعفر ایضاً شیخ مرتضی ناظم خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار آقا هدایت تحویلدار آقا رضا تحویلدار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان سررشته دار میرزا محمود سررشته دار میرزا سید عبدالله سررشته دار آقا قلی صراف آقا علی صراف فراش ده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان تحویلدار میرزا رضا قلیخان مستوفی و منشی نظام خطاط خراسان و سیستان

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دارالضرب آقا باقر رئیس میرزا عبدالله سررشته دار حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هشتاد نفر

فوج سوار کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان ابوالحسن خان سرهنگ میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغ گاز و الکتریسته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز و الکتریسته میرزا سید حسین پسر میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار عمله جات شصت نفر

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کابجی قانون نویس مدیر گمرک دارالخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میران آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا علی اصغر مترجم حاجی محمد مهدی ملک التجار بوشهر مدیر گمرک فارس و گمرک بنادر حاجی ابوالقاسم ملک التجار مدیر گمرک خراسان اکبرخان بیگلربیگی مدیر گمرک گیلان و مازندران و کرمانشاهان محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین میرزا علی نقی مدیر گمرک اصفهان و بروجرد و گلپایگان حاجی غلامحسین مباشر گمرک یزد میرزا حسینخان مباشر گمرک کاشان میرزا محمد علیخان مباشر گمرک کردستان و همدان

ادارهٔ غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک میرزا ولی سررشته دار محمد تقیخان ناظم میران مامور غلات آذربایجان حاجی محمد خان مامور خمسه و زنجان سرتیپ مامور غلات قزوین محمد امین خان مامور ملایر و تویسرکان و نهاوند محمد تقیخان سرتیپ مامور همدان و اسدآباد مامور سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام میرزا عبدالباقی مامور غلات تهران محمود بیک مامور قم محمود خان مامور کروس

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ

مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام جناب میرزا اسمعیل خان امین الملک حاکم مهر مقدس جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه حسینقلیخان ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید حسن فراشباشی حاجی میرزا عبدالکریم صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا حبیب الله کلیددار میرزا عبدالحسین سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا بزرگ نراش ضریح مطهر میرزا کاظم مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین سررشته دار خدام بیست و پنج نفر قراء بیست نفر

کلابتون‌دار پانزده نفر مؤذن و
چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب سعدالملک
خوار بحکومت ابوتراب میرزا
طالقان فرخ آقای نایب الحکومه
حضرت عبدالعظیم شیادهن
تجریش نایب الحکومه محمد ابراهیمخان
خادم حاجی محمد علیخان بندرعباس
و بنادر لنگر بحکومت صفرعلیخان
خالصه‌جات لشتنشاء گیلان و
املاک مرحوم مجدالدوله

اداره غلامان مهدیه و منصور

ابوالجمع عمدة الامراء العظام علاء
الدوله میرزا احمدخان سرتیپ اول
و پیشخدمت مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغرخان
لشکرنویس حاجی میرزا [illegible] طبیب

غلامان مهدیه و غیره

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و شش نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره

امیرزاده عبدالحسین میرزا سرتیپ
ولد مرحوم ملک‌آرا حاجی حسینخان
سرتیپ نواده مرحوم رفیعخان
میرزا آقاتقیخان سرتیپ فتح‌الله‌خان
سرتیپ بیوکخان سرتیپ
اصلانخان سرهنگ علیقلیخان
سرهنگ امیرزاده شیخو میرزا

امیرزاده یحیی میرزا نایب و پنجاه باشی
بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصور

چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ و غیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان
سرتیپ مجمعلیخان سرتیپ
آقاخان سرتیپ اسکندرخان
سرتیپ اسدالله‌خان سرتیپ
علیمرادخان سرهنگ اسمعیلخان
سرهنگ شعبانعلیخان سرهنگ
میرزا موسیخان سرهنگ ولیخان
سرهنگ احمدخان سرکرده میرزا
موسی سررشته‌دار نایب و غیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد و شصت و یک نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شترگله و تختخانه بریاست
محمدقاسمخان صاحبجمع برادر جناب
مستطاب امین السلطان میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه حاجی میرزا
محمدعلی مشرف تختخانه میرزا علینقی
مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف
قاطرخانه جوادبیک نایب اول شتر
بادیه نصیربیک نایب دویم شتربادیه
موسیخان نایب تختخانه باباخان

نایب دویم شعبانعلی پسر بابا اکبر
تحویلدار جنس عملجات از نایب
ده باشی و داروغه و قاطرچی و ساربان
یکهزار و پانصد نفر

اصطبل خاصه همایونی

چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیرآخور
اصطبل مبارک امیرزاده عبدالله
میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته‌دار میرزا
نصیر حاجی میرزا احمد و غیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب
لطفعلیخان حیدرقلیخان محمدخان
مرادبیک غلامرضاخان کریم بیک
میرزا اسدالله حاجی محمد آقا
قربانعلی بیک یحیی آقابیک محمد
قاسم بیک میرمهدیخان حسین بیک
رحمن بیک علیخان بیک حبیب‌الله
بیک محمدعلی بیک عباسقلی بیک
محمد یحیی بیک ایضا عباسقلی
بیک آقا اسباب بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر محمدحسن بیک
تحویلدار نقدیه و جنسی عزیزالله
بیک بیطار غلامرضا بیک ایضا
سیورساتچی دو نفر سوقاتچی
چهار نفر

جلودار و مهتر و غیره

دویست و سی نفر

توپخانه مبارکه

ابراهیمخان توپچی باشی میرزا علیخان
قورخانچی باشی توپچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد و بیست نفر

ایلخی دارالخلافه طهران

مرادخان صاحبجمع کل سایر هشت و
شش نفر

ایلخی آذربایجان

صاحبجمع سی نفر سایر پنجاه نفر

زنبورکخانه مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن
زنبورکخانه مبارکه

اجزاء

کالسکه‌خانه مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه‌خانه مبارکه
لطف‌الله‌خان کالسکه‌چی باشی پیشخدمت
میرزا علیرضا سررشته‌دار میرزا
نصرالله تحویلدار میرزا عبدالحسین
پسر مشرف قدیم محمد اسمعیل بیک نایب
اول کالسکه‌خانه ایضا محمد اسمعیل
بیک نایب دویم مشهدی رحیم نایب و انباردار
سایر نایبهای جزو هشت نفر

سایر

از جلودار و سرکشیک و کالسکه‌چی
و نعلبند هشتاد و پنج نفر

شاطرخانه مبارکه

از قرار دستورالعمل بریاست بشیرالملک
فضل‌الله‌خان شاطر باشی

عباسقلیخان نایب اول غلامعلیخان
میرزا کاظم مشرف نایب پنج نفر
میرزا کوچک تحویلدار

اداره سواره دیوانی

دو هزار و یکصد و بیست نفر

سواره دویرن

آقاخان سرهنگ و رئیس کل میرزا
رحمت‌الله مشرف صاحب منصب و سوار
پانصد نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ و رئیس کل
میرزا محمدقلی سررشته‌دار میرزا موسی
مشرف صاحب منصب و سوار پانصد نفر

خواجه‌وند

علی‌اکبرخان سرتیپ حسنخان سرکرده
نعمت‌الله‌خان ایضا فتح‌الله‌خان ایضا
حسنخان ایلبیکی میرزا شکرالله مشرف
صاحب منصب و سوار پانصد نفر

اوصانلو

سیف‌الله‌خان سرکرده میرزا احسن
مشرف صاحب منصب و سوار دویست نفر

هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا ابوالقاسم مشرف
صاحب منصب و سوار صد و پنجاه نفر

قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا اسحق مشرف
صاحب منصب و سوار یکصد نفر

سواره قراسوران راه فیروزکوه

جمعی آقابابا فرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب و
سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره اتباع غلام دارالخلافه

بریاست آقا یوسف شتابانباشی میرزا علی
سررشته‌دار میرزا احسن سررشته‌دار
فرخ آقا تحویلدار میرزا حسینعلی روزنامه
نویس میرزا ربیع مشرف مباشر و عملجات
انباردار و فراش و غیره ده نفر

اداره ایلات دارالخلافه

ابوالمجد محمدقاسمخان صاحبجمع عرب و [illegible]
عرب میش‌مست عرب بهمنانی ایل هداوند
ایل اوصانلو ایل قراچورلو ایل الیکائی
ایل کاوبار ایل بختیاری ایل قشقایی
ایل اردبا ایلات متفرقه و غیره

اداره بنائی‌خانه و نجارخانه

حاجی ابوالحسن صنیع الملک میرزا حسینخان
مستوفی بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته‌دار
میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا [illegible]
سررشته‌دار میرزا مصطفی سررشته‌دار
نجارخانه حاجی حسینعلی معمارباشی بیوتات
بنائیهای باغات دیوانی استاد حسینعلی
معمار عمارات همایونی حسینخان معمار
بنائیهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
نجارخانه نایب و فراش بیست نفر

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین بسرپرده آقابابا فرخان سرتیپ
عملجات یکصد و هشتاد نفر راه شوسه قم بسرپرده
آقابابا فرخان سرتیپ عملجات دائمی پنجاه نفر
راه [illegible] و نور و فیروزکوه و آمل بسرپرده
بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع از قرار دستورالعمل

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان ولد
میرشکار نایب اول غلامحسینخان ولد ایضا نایب دویم
ضابط جهانگیرخان امیر اصلانخان سایر
اجزاء معروف بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در اداره جناب جلالت‌مآب امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

[illegible]

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجد الملک
وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دار الخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام السادات
مستوفی میرزا علی اصغر کرکانی سررشته
دار میرزا رضای محرر

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی و نایب الوزاره
میرزا مصطفی خان منشی میرزا
اسمعیل خان منشی مخصوص وظایف و
اوقاف میرزا ابراهیم خان مدایح نگار منشی

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف فرد دار

وزارت اوقاف

میرزا احسن مستوفی و رئیس مجلس
غالیجناب ملا عبدالله قاضی میرزا محمد
منشی میرزا ابوالقاسم نایب محمدخان اجودان

مأمورین ولایات

میرزا رضای مستوفی وزیر وظایف آذربایجان
مولوی ملاباشی امین وظایف ولایات
مفصله اصفهان بروجرد عربستان
فارس کردستان یزد کرمانشاهان عراق
کزاز کره کلپایکان خوانسار
اسدآباد کنکاور لرستان

سایر ولایات

میرزا احسن مستوفی استرآباد
میرزا مقیم لشکرنویس کرمان
میرزا علیرضای مستوفی سمنان
و دامغان و شاهرود و بسطام
میرزا احسن مازندران [illegible]
گیلان میرزا امجد الدین مستوفی
خوار و ورامین و دماوند فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه و زرند میرزا علیخان قم و نطنز
میرزا علیخان کاشان میرزا مستوفی قزوین
میرزا علی خطیب صنور همایون همدان
میرزا احمد شریف الملک فارس میرزا زین العابدین [illegible]

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالت‌مآب امین الدوله رئیس دار الشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه
همایونی رئیس کل میرزا مطلب
مستشار و تحویلدار کل تمبر و نقد
مسیو سمینو سکرتر جنرال میرزا
اسمعیل نایب الوزاره مرتضی خان اجودان

دفترخانه محاسبات پست

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته دار میرزا علی دفتردار

دار الانشاء

میرزا اسدالله منشی باشی میرزا مصطفی خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقای انسپکتر دفتر معتبر
میرزا ابوتراب دفتردار اسناد [illegible]

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی و ولایات

میرزا محمدحسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمدعلی امین تذکره و دفتردار ولایات

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه عبدالعلیخان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل‌الله تحویلدار امانات میرزا
عبدالوهاب معین فراش اطاق یکنفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا
رضا معین فراش اطاق یکنفر

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار
میرزا محمدحسین دفتردار میرزا
اسدالله حافظ ملتمس ثبت تذکره

اطاق تقسیم نوشتجات غیرسفارشی

میرزا علی میرزا [illegible]

اطاق ضبط نوشتجات غیرسفارشی

میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسدالله خان میرزا یوسف

اجزاء پست شمیران و خیابان فرنگیها

اسمعیلخان رئیس غلام سه نفر
فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه‌چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

پستخانه‌های ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خانبابا خان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

رئیس نفر فراش نفر

زنجان

میرزا محمدعلی رئیس نوبسنگ نفر
فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

خلخال

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا
مباشر علیخان مخبر میرزا محمود مباشر
امانات میرزا مهدی مباشر سفارشی
میرزا حسن تحویلدار پاکت میرزا جعفر
دفتردار غلام بیست و یک نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علیقلی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش پستخانه
نفر سرایدار نفر

شبستر

میرزا آقابالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا نقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا آغا معلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا آغا معین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

اردبیل

حیدرخان رئیس فراش نفر

استارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

میاندوآب

نصرالله میرزا رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

کریمخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس غلام نفر
کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا هدایت رئیس غلام نفر
فراش نفر

خط خراسان

سمنان

حسینقلیخان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا محمد رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا محمدعلی رئیس فراش و غلام دو نفر

سبزوار

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

نیشابور

میرزا فضل‌الله رئیس فراش نفر

ارض اقدس

حاجی ابوالقاسم رئیس میرزا حسن
ناظم میرزا محمد منشی میرزا
صادق دفتردار غلام دو نفر
فراش نفر

تربت

میرزا ابوالقاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

حاجی محمدحسن رئیس فراش نفر

کناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا احمد رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری

حسنخان رئیس فراش نفر غلام نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر غلام نفر

آمل

میرزا اللهیار رئیس فراش نفر غلام نفر

بندرجز

رئیس فراش نفر غلام نفر

استرآباد

میرزا علی رئیس فراش نفر غلام نفر

خط فارس

قم

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

محلات

سید هاشم رئیس فراش نفر غلام نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر
فراش نفر غلام نفر

اصفهان

میرزا ابراهیم رئیس میرزا غلام محمد
منشی فراش نفر رئیس طلبا نفر

آباده

میرزا محمد تقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا اکوکین رئیس میرزا باقر ناظم
غلام دو نفر فراش دو نفر
قاصد آباده و یزد شش نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
قاصد نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش دو نفر
کرجی باد نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

نائین

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر
غلام نفر

اردکان

میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
غلام نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش دو نفر غلام دو نفر

کرمان

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا
جعفر ناظم میرزا غلامحسین منشی
فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

انار

میرزا احسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

میرزا سید احمد رئیس فراش نفر

لار

رئیس نفر فراش نفر

خط همدان

زرق

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نوبران

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

ساوه

میرزا احسن رئیس فراش نفر

همدان

میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد منشی
فراش دو نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان

حاجی میرزا ابراهیم خان رئیس
میرزا نفر فراش نفر
غلام خانقین پنج نفر

خانقین

میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس

میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
غلام نفر

نهاوند

میرزا فتح الله رئیس فراش نفر غلام نفر

دولت آباد ملایر

علی محمد میرزا رئیس فراش نفر غلام نفر

بروجرد

میرزا عبد الغنی رئیس فراش نفر
غلام نفر

دولت آباد

قزم آباد

میرزا محمد رئیس فراش نفر
غلام نفر

کنکاور

ابو القاسم خان رئیس فراش نفر غلام نفر

کردستان

نادعلیخان رئیس میرزا نفر فراش نفر
غلام نفر

تویسرکان

میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسه مبارکه دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب نیر الملک رئیس کل محمد حسینخان
ناظم سرتیپ دوم محمد تقی میرزا اجودان
سرتیپ میرزا اسد الله خان
نایب اول وزارت علوم میرزا اسحق
مستوفی مدرسه میرزا احسین رئیس الکتاب
احکام نویس اسد الله خان کتابدار
میرزا تقی سررشته دار میرزا مهدی
روزنامه نویس میرزا جعفر خان ناظر

معلمین ایرانی

میرزا ابو القاسم سلطان الحکما معلم
طب ایرانی حاجی نجم الملک معلم کل
علوم ریاضی میرزا محمد کاظم معلم کل
طبیعی میرزا علی رئیس الاطبا حکیمباشی
نظام و معلم طب فرنگی میرزا علیخان
قاجار معلم طب فرنگی محمد باقرخان
سرتیپ معلم شیمی علوم معادن
میرزا علی اکبر خان سرتیپ معلم نقاشی میرزا
آقا میرزا احسن ادیب معلم عربی و امام
مدرسه مادروس خان سرتیپ دوم
معلم زبان روس ملا محمد رضا معلم فارسی و متفرقات

معلمین فرنگی

مسیو ریشار خان سرتیپ معلم
زبان فرانسه مسیو وعیلیه معلم
و مهندس معدن پروسکی خان
سرتیپ اول معلم زبان فرانسه
مسیو لمر موزیکانچی باشی معلم
کل موزیک دکتر البو معلم
طب فرنگی مسیو فلر سرتیپ سیم
معلم توپخانه مسیو وت سرتیپ
سیم معلم پیاده نظام
مستر طلر معلم زبان انگلیسی

معلمین جز و ریاضی

سلیمانخان آقاخان
مهدیخان میرزا اسمعیل

مترجمین و غیره

میرزا احمد مهندس مترجم علوم
توپخانه میرزا خلیل مترجم علم طب
عبد الله میرزا عکاسباشی مدرسه

متعلمین

مهندس نظام جدید ده نفر مهندس معدن
هشت نفر توپخانه بیست و چهار نفر
طبیب بهتر اول و دوم سی و دو نفر
نقاش مخصوص پنج نفر

السنه مختلفه مخصوص پانزده نفر
موزیک مدرسه سی و شش نفر
موزیک حضور السلطان سی و هفت نفر
مقدمات عربی و فارسی چهل و دو نفر
مهندس مأمور پنج نفر داخل
و خارج سی و پنج نفر

سایر اجزاء

میرزا نصرت طبیب مخصوص مدرسه
مسیو شودین دواساز مخصوص
میرزا جعفر خان نقاش مخصوص
میرزا احسین مباشر و استاد ناشر خانه
مدرسه آقا احمد سرکار نظارتخانه
غلامحسین بیک نایب فراشان
ده نفر

اجزاء مرکزی حفظ الصحه دار الخلافه الباهره

بریاست جناب حکیمباشی طولوزان

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی
مخصوص حکیم
سفارت سنیه انگلیس دکتر
کاستالدی مأمور حفظ الصحه دولت
علیه عثمانی دکتر البو معلم مدرسه
مبارکه دکتر جرین حکیم سفارت سنیه روس

ایرانی

جناب ملک الاطباء آقا میرزا ابوالقاسم
سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلم
طبیعی آقا میرزا علی رئیس الاطباء
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء
میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا
عبدالکریم حاجی میرزا احمد امین الاطبا
میرزا عبدالله میرزا نصرت حافظ
الصحه دارالخلافه و رئیس آبله کوبی
میرزا مهدی روزنامه نویس

ممیزین خطه فارس

قم میرزا الحسن
کاشان محمد صادق خان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
بوشهر آقا سید عبدالرضا

خطه خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد مقدس میرزا حسنخان

خطه آذربایجان و کردستان

زنجان میرزا رضا
تبریز میرزا عبدالعلی سیف الاطبا
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاه میرزا اسمعیل
بروجرد میرزا محسن
ارومیه حیدر میرزا
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل

عربستان

میرزا مصطفی

مازندران

ساری میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استرآباد میرزا ابوالقاسم

یزد و کرمان

یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضا خان

اجزاء مریضخانه دولتی دارالخلافه

اطباء چهار نفر مشرف
و دواسازان و مؤذن سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر بتحویلدار نفر

پرستار شش نفر حمامی و دلاک
و حمال و رختشوی پنج نفر
فراش و اغبان و سقا سه نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمد خان سرتیپ رئیس مدرسه
محمد جعفر خان معلم طب و طبیعی
محمد میرزا معلم ریاضی نجفقلیخان معلم
توپخانه میرزا علیخان معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبدالله معلم عربی
شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان
خارجه بیست و پنج نفر نویسنده
نفر ناظر نفر
فراش چهار نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه

بنود فرنگستان ... وزارت تجارت ... اسامی اجزاء

وزارت تلگراف ممالک محروسه

دارالخلافه طهران

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت و غیره
صاحبمنصبان و تلگرافچیان
داخله و خارجه سی و نه نفر

داخله

مخبرالملک رئیس کل نصرالله خان سرتیپ
تلگرافچی مخصوص میرزا حسینعلیخان سرتیپ
محمد رضا خان سرهنگ
تحویلدار تلگرافچی و صاحبمنصب سی نفر

اجزاء خارجه

مسیو شادل دفتردار خارجه
مسیو طباطبائی میکانیکچی تلگرافچی
دو نفر شاگرد میکانیکچی نفر

ارباب قلم و غیره

میرزا سلیم خان مستوفی منشی
و محرر بیست و یکنفر غلامان طهران نفر
و جاجرود ده نفر فراشان شانزده
پیشخدمت و فراش خلوت و غیره شش نفر

سایر ولایات

خطه فارس و کرمان

قم چهار نفر
میرزا احمد خان رئیس تلگرافچی
نفر فراش دو نفر
کاشان پنج نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نایین

بیست نفر اسمعیل خان رئیس
و سرتیپ تلگرافچی هشت نفر
نویسنده سه نفر غلام چهار نفر
فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

بیست و یکنفر خلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی دوازده نفر
نویسنده نفر فراش هفت نفر
ابوشهر پنجنفر
میرزا حبیب الله خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

چهارده نفر جلیل میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی پنجنفر غلام شش نفر
فراش دو نفر

کرمان و رفسنجان و انار

محمد جعفر میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر
فراش سه نفر

خطه آذربایجان و گیلان

نوزده نفر
قزوین هشت نفر

محمد مهدی میرزا رئیس و سرتیپ
تلگرافچی دو نفر نویسنده نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
زنجان سه نفر
میرزا آقای یاور رئیس نویسنده
نفر فراش نفر

تبریز و سایر ولایات آذربایجان

شصت و هفت نفر میرزا فضل الله
خان سرتیپ رئیس تلگرافچی تمام ولایات
بیست و سه نفر نویسنده شش نفر
غلام تمام ولایات بیست و سه نفر
فراشان پانزده نفر

رشت و منجیل و انزلی

عبدالجواد میرزا رئیس تلگرافچی
شش نفر نویسنده نفر غلام
نه نفر فراش چهار نفر

خطه خانقین و عربستان

صد و سی و یکنفر

رباط کریم و خانآباد و نوبران و زره

ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر
همدان پانزده نفر
غلامحسین میرزا رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده دو نفر فراش
سه نفر غلام چهار نفر

کرمانشاهان و قصر و سرپل و خانقین و کنگاور

بیست و چهار نفر محمد صفی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلام ده نفر فراش سه نفر

کردستان و قروه

سیزده نفر
میرزا احمد خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر نویسنده نفر
غلام پنجنفر فراش دو نفر
کروس چهار نفر
میرزا علی اصغر خان یاور رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هشت نفر
میرزا عباس یاور رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام و
فراش چهار نفر
عراق چهار نفر
صادق خان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر
نهاوند چهار نفر
میرزا حسین یاور رئیس تلگرافچی
نفر غلام نفر فراش نفر

بروجرد و دولتآباد

یازده نفر
نصرالله خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام پنج نفر
فراش سه نفر

خرمآباد و مادیان رود و چاهندر

بیست و پنجنفر
میرزا موسی خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی شش نفر غلام چهارده نفر
فراش چهار نفر

دزفول و شوشتر

سیزده نفر میرزا محمد خان یاور
و رئیس تلگرافچی دو نفر
غلام هشت نفر فراش دو نفر

خط خراسان و مازندران

صد و ده نفر

ایوانکیف و خوار شش نفر

تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر

سمنان و فیروزکوه و دامغان

دوازده نفر حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر غلام هفت نفر فراش نفر

شاهرود و بسطام و میامی و سبزوار شش چهارده نفر

میرزا عبدالحسین خان رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام هشت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر

میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس

تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور

چهار نفر

داود میرزا سرهنگ رئیس

غلام دو نفر فراش نفر

مشهد مقدس و قوچان و سرخس

سی و یک نفر

علی اصغر خان سرتیپ رئیس

تلگرافچی شش نفر نویسنده نفر غلام پانزده نفر

فراش هشت نفر

استراباد و بندرگز و آق قلعه

حبیب الله میرزا سرهنگ و رئیس

تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر

فراش چهار نفر

مازندران

بیست نفر

میرزا حسینخان سرهنگ رئیس

تلگرافچی چهار نفر غلام نه نفر

فراش شش نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمه خاصه دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل تاغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات

دار الترجمه مبارکه دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمه همایونی و رئیس دار الطباعه دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو ریشاد خان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره

پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیله اجله

نادون نومان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المانی

دکتر مرل منشی روزنامه الکدو پرس

میرزا اسادور و سخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمه اداره سواره قزاق روسی

مسیو اوانس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی

میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب مترجم زبان عربی غار فخان منشی مترجم مخصوص ترکی عثمانی که ملتزم رکاب و در معیت جناب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات است

آقا سید حسین مترجم زبان هندی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک مترجم زبان فرانسه و انگلیسی

امیرزاده امان الله میرزا مترجم زبان روسی

میرزا محمد خان مترجم انگلیسی میرزا احمد الرسول منشی و مترجم ترکی عثمانی میرزا سید ولی مترجم علم جغرافی میرزا اغلامعلی مترجم زبان فرانسه

آقا سید عبدالله مترجم زبان روسی

منشیان

میرزا محمد منشی قزوینی میرزا محمد صادق

میرزا اسد ایت الله و غیره

وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن منشی روزنامجات و دار الطباعه دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه

میرزا ابو تراب خان سرهنگ و نقاشباشی وزارت انطباعات و مدیر چرخ حروف میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسنده روزنامه شرف

میرزا محمد صادق خوشنویس نویسنده روزنامه اطلاع و ایران و سالنامه و غیره

میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعه دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مامور بخدمت طبع منطبعات مدرسه دار الفنون میرزا عبد الحسین محرر دار الطباعه دولتی

میرزا یوسف مامور سرکشی بچاپخانها

دار الخلافه طهران ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاور نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد هباشی ساپر فراشان و عملجات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد رئیس روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان

میرزا او محرر و فراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

اداره روزنامه فرهنگ منطبعه اصفهان

میرزا محمود خان انشا و مدیر و منشی روزنامه فرهنگ

میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التالیف کتاب مستطاب نامه دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابو الفضل ... آقا شیخ محمد ... عبد ... آبادی

آخوند ملا آقای قزوینی میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب محرر و کتابدار سه نفر

اداره باغات و عمارات و قنوات مبارکه دولتی

میرزا ابراهیم مستاجر نگارش و ... دربار اعظم ... وزارت ...

اداره احتسابیه دار الخلافه الباهره

حاجی میرزا ... وزیر ... جلیل ... ادارات ...

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر امور خارجه

جناب صدیق الملک رئیس کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطهٔ فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه و کل دفاتر میباشند

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمة السلطنه حاجی میرزا زمان خان ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه که موقتاً مأمور سرحد خراسان هستند میرزا جوادخان نایب الوزاره میرزا جوادخان سعد الدوله سرتیپ اول و نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه آقا میرزا عبدالرحیم خوشنویسباشی عنوان نگار وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مجری احکام میرزا محمد علیخان معاون الوزاره نایب وزارت خارجه میرزا احمدخان سرتیپ نایب وزارت خارجه مهماندار سفرا حاجی میرزا سید حسن نایب وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه میرزا مهدیخان بدایع نگار نایب وزارت خارجه ملک الکتاب حاجی میرزا محمد حسین میرزا کاظمخان سرتیپ البرز حسینعلی میرزا آقا نایب وزارت خارجه

میرزا آقاخان سرتیپ میرزا جهانگیرخان منشی اول وزارت خارجه که با ناظم الملک مأمور سرحد خراسان شده اند

ادارهٔ تحریر نامجات مبارکه

و فرامین جهانمطاع و عهدنامجات و دستورالعملهای عموم مأمورین وزارت خارجه با نامه نگار نایب اول وزارت خارجه است

میرزا اسدالله منشی وزارت خارجه

ادارهٔ امور متعلقه بسفارت (عثمانیه)

با ثقة الملک حاجی میرزا محمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا جعفرخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل منشی میرزا محمود منشی میرزا احمد منشی میرزا عنایت الله خان منشی میرزا حبیب الله نویسنده

ادارهٔ امور متعلقه بسفارت (روس)

با مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان منشی وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد نویسنده

ادارهٔ امور متعلقه بسفارتخانهای (فرانسه و آلمان و اطریش و آتازونی)

با میرزا عبدالله خان سرتیپ مستشار وزارت خارجه
میرزا ابراهیم خان منشی وزارت خارجه
میرزا هادیخان منشی وزارت خارجه
میرزا رضاخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ امور متعلقه بسفارت (انگلیس)

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی وزارت خارجه میرزا سید تقی منشی میرزا حسینخان منشی میرزا جعفر منشی

ادارهٔ امور متعلقه بسفارت (ایطالیا)

با میرزا محسن منشی نفر نویسنده نفر

دفتر تجارت و محاکمات

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت خارجه میرزا ابوالقاسمخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل منشی میرزا یوسف نویسنده

دفتر ترجمه و خطوط رمز

با میرزا محمودخان مفتاح الملک نایب اول وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول میرزا معصومخان منشی رموز میرزا آقا محمد حسین منشی

دفتر محاسبه

با میرزا آقا محمد حسین خان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیع فرزاد

میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر و میرزا محمد عزبان دفتری

دفتر تشریفات

با نتیجة الوزراء العظام میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه میرزا محمودخان منشی میرزا محمدخان اجودان اسمعیل خان سرتیپ نور محمدخان سرهنگ حاجی محمدخان اجودان وزارت خارجه محمد حسنخان اجودان حسنخان اجودان عبدالحسین خان اجودان محمد رحیم بیک غلام باشی جوادخان اجودان

دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان مدیر میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسدالله منشی میرزا عبدالله منشی

دفتر تذکره

ملتزم دفتر تذکره

میرزا باقر میرزا محمد صادق سررشته دار تذکره میرزا رفیع خان مبد طبع میرزا محمد مهر کنندهٔ تذکرها بمهر دولتی

صاحبمنصبان

حاجی میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه کارپرداز سابق طرابزن حاجی میرزا عبدالله خان میرزا ابوالقاسم خان نایب وزارت خارجه میرزا محمودخان تبریزی نجفقلیخان قاجار محمد تقیخان سرتیپ میرزا رضاخان جنرال اجودان میرزا علی اشرف خان سرتیپ مهندس محمد نقیخان سرهنگ خلیجی شاه محمدخان

اسامی مأمورین و کارگذاریهای داخلهٔ ایران

کارگذاریهای خارجه آذربایجان

جناب ساعد الملک حاجی میرزا صادق خان سرتیپ اول قلیخان سرتیپ مستشار حاجی میرزا معصومخان نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسنخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا سعید خان نایب کارگذاری میرزا رضاخان سرهنگ نایب میرزا محمدخان سرهنگ ناظم دفتر ساطورخان مترجم و سرهنگ میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم اجودان علیخان اجودان میرزا جواد اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان کارگذار میرزا محمود منشی کارگذاری میرزا محمود

ادارهٔ تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنا تذکره سرحدات آذربایجان

اردبیل

میرزا احمدخان امین تذکره

کارگذاریهای سایر ولایات دولت علیهٔ ایران

خراسان

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان میرزا حسینخان نایب اول کارگذاری میرزا علیخان منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا کاظم امین تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان

دره جز

میرزا اسدالله

استرآباد

میرزا جوادخان علی اکبرخان وقایع نگار امین تذکره بندرجز شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان میرزا موسی خان وقایع نگار میرزا فتح الله خان نایب کارگذاری نورمحمدخان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عز الملک میرزا رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

مؤتمن الوزاره میرزا محمدخان میرزا علیخان امین تذکره بوشهر

بندرعباس

میرزا اسمعیل خان

گیلان

میرزا موسیخان میرزا عبدالرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان

کردستان

میرزا احمد میرزا علیخان امین تذکره کردستان

کاشان

میرزا افضل الله خان

اصفهان

سلیمانخان عبدالله خان اجودان وزارت خارجه نایب کارگزاری

کرمان

ملا کیخسرو دینشاه سفیدطانفهٔ زردشتی یزد و کرمان

اسامی سفرا و مامورین و کارپردازان دولت علیهٔ ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان سفیر کبیر میرزا جواد خان سرتیپ اول و مستشار سفارت حاجی نجفقلیخان سرتیپ و نایب و مترجم اول محمد آقا سرتیپ و نایب اول میرزا اسدالله خان سرهنگ نایب دوم حاجی آقا خان مترجم حاجی بجیدخان میسو بارونشی مستشار حقوق سفارت رضا خان سرهنگ

مصر

حاجی محمد خان جنرال قونسول

حسنخان نایب جنرال قونسولگری خانلرخان ترجمان اول حاجی کمال خان ترجمان اول ویس قونسول جدید

وان

میرزا معصوم خان اعتماد الوزاره جنرال قونسول

ارزنة الروم

میرزا حسن خان کارپرداز اول

شام

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

جده

حاجی میرزا علی کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان کارپرداز

بایزید

میرزا محمد کارپرداز

طنطنه

سلیم غنامی کارپرداز

عراق عرب و غیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمود خان کارپرداز اول میرزا طهماسب قلی نایب حسن افندی نابته کچی حاجی میرزا ابوالقاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز

کربلای معلی

میرزا عبدالوهاب خان نایب

نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب

خانقین

محمد اسمعیل بیک نایب

سلیمانیه

میرزا علیخان کارپرداز

سایر خاک عثمانی

کرکوک عباس آقا کاظمین کریم بیک مندلیج میرزا ابوطالب دیاربکر میرزا حسین حکار و میرزا اسحق خان کارپرداز مسیب نصرالله بیک عماره علی بیک سموات حسین بیک بیت المقدس میرزا هادی یعقوب بیر یوسفخان حله حاجی عباسقلی قره بناط و شهروان بشیرخان بیک انطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس و غیره

سفارتخانهٔ لندن و هلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله میرزا ملکم خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میکائیل خان سرتیپ و نایب اول اسکندرخان سرتیپ و نایب دوم میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی

حاجی معتمد الوزاره جنرال قونسول بمبئی و هندوستان سرتیپ اول

آقا عبدالحسین

آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی معتمد التجار (کلکته) ویس قونسول (حیدرآباد دکن) آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول (برهانپور) حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس

سفارتخانهٔ پطرزبورغ و غیره

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا رضا خان داشی جنرال اجودان میرزا علینقی مترجم و نایب

تفلیس و سایر خاک قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ و کارپرداز اول میرزا محمد فرزاد میرزا معصوم خان ویس قونسول بادکوبه میرزا اجبار خان ویس قونسول ایروان

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز میرزا آتش نایب و منشی میرزا الطی مترجم میرجعفر خان ویس قونسول نژنی نوغرود

باطوم

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

دولت فرانسه

سفارتخانهٔ پاریس و غیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا احمد خان سرتیپ و مستشار حاجی محمد خان نایب اول میسو موزلیر حکیم سفارت میسو کاروانسو قونسول بوردو مارسیل میسو میلیه جنرال قونسول بردو میسو ربشار قونسول

دولت المان

سفارتخانهٔ برلن

جناب میرزا رضا خان جنرال اجودان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا حسنخان سرتیپ و نایب اول میرزا ضیاء الدین خان مترجم اول

دولت اطریش

سفارتخانهٔ وینه

جناب نریمان خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص میسو آرتبک خان نایب سفارت

سفرای دول متحابه

وصاحب منصبان مقیم دربار همایون وسایر ولایات محروسه ایران بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت جمهوری

اتازونی ینگی دنیا

جناب ادوارد سپنسر پراط وزیر مقیم میرزا محمود خان منشی اول سفارت

سفارت دولت اطریش

و مجارستان

در طهران

ویکنود بوره شاردژدافر کاپیتن توکیو قونسول سفارت میرزا آقا خان منشی اول سفارت

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنلفون شواین برایک وزیر مختار و ایلچی مخصوص میسو تیمن نایب دکتر فرانک مترجم حاجی میرزا نصرالله خان منشی اول

سفارت دولت انگلیس در طهران

جناب جلالتمآب سر اندرطامسن وزیر مختار و ایلچی مخصوص مستر کارت دیت نایب دوم مستر سکرچیل مترجم و نایب دوم

مستر جوسف دیکسن حکیمباشی مستر هاورکس ویس قونسول مستر هانزی قواره دفتردار و محاسب) عباسقلیخان مترجم و منشی میرزا زین العابدین منشی اول میرزا شیخعلی منشی دوم حاجی میرزا حسن منشی ششم

سایر ولایات

تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسن وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

استرآباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

گیلان

میرزا جعفر منشی قونسولگری

بوشهر

کلنل غرجنرال قونسول حکیم باس مستر جلج لوکر ویس قونسول و نایب اول میر حکیم خان بهادر نایب دوم میرزا عبدالحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا

در طهران

میسو لکونت دی دونا توشاردژدافر

سفارت دولت روس

در طهران

جناب جلالتمآب برنزد النوزکی

جنرال ماتوروز وزیر مختار و ایلچی مخصوص میسیو دوغرس نایب اول میسیو غریغوریج مترجم اول میسیو فیلیپیف نایب دوم میسیو انجلکوف مترجم دوم میسیو چرنین حکیم باشی میرزا مهدیخان منشی اول میرزا ابو القاسمخان منشی دوم

سایر ولایات

تبریز

میسیو پطروف جنرال قونسول میسیو نیافیدین نایب اول میسیو موسیکف مترجم اول جنرال قونسولگری

گیلان

میسیو دلاصوف قونسول رشت و انزلی نایب قونسولگری میرزا عبد الله خان منشی قونسولگری

مشهد مقدس

کریمخان نصیر بیک اوف وکیل التجاره

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهراوف

دره جز و کلات

بهمنف

استراباد

میسیو کاخانفسکی قونسول میسیو لوبنسکی نایب قونسولگری

سفارت دولت عثمانی در طهران و غیره

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر کبیر دولت علیه عثمانی سرکیس آغا افندی نایب دوم میرزا احسنخان منشی اول سفارت کبری

سایر ولایات

تبریز

علی بهجت بیک افندی باش شهبندر میرزا آقا حاجی آقا منشی اول باش شهبندری

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باش شهبندر حاجی عبد الرحیم وکیل شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبد الاحد آقا وکیل شهبندر ساوجبلاغ

ارومیه

وکیل شهبندر ارومی

سفارت دولت فرانسه در طهران

جناب جلالتمآب میسیو دبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص میسیو واسیه نایب اول میسیو ادبی بر مترجم اول میسیو مال برتو شانسلیه (دفتردار سفارت) میرزا ابراهیم منشی اول سفارت

سایر ولایات

تبریز

میسیو امیل برنر جنرال قونسول

دولت فرانسه میسیو دوفرنیه مترجم و شانسلیه میرزا احسنخان منشی جنرال قونسولگری

وزارت جلیله

وزارت جلیله عدلیه اعظم

جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم و ایلخانی ایل جلیل قاجار و خازن مهر همایون

مجالس و اجزاء وزارت جلیله عدالت عظمی

اجزاء مخصوص مجلس محترم وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب مجد الاشراف میرزا عباسقلیخان سپهر میرزا کاظمخان لله باشی مستوفی دیوان اعلی حاجی حسین خان ولد مرحوم احمد خان عمید الملک فتح الله خان سرتیپ ناظم دیوانخانه مبارکه و متصدی عرایض سوادی میرزا علینقی منشی باشی میرزا عبد الغفار منشی میرزا احسنخان پسر لله باشی میرزا بدیع ولد میرزا علی مستوفی میرزا علی ولد میرزا هدایت الله مستوفی میرزا سید عبد الله محرر

[illegible]

مجالس دفاتر کل وزارت عدالت عظمی

و دار الانشاء و رسائل و تظلمات عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت عدلیه عظمی است

دفاتر تظلمات عامه بریاست سپهر نایب الوزاره

میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر دیوان تظلمات عامه

اعضاء و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا اشرف منشی میرزا سید کاظم میرزا ابراهیم میرزا عبد الکریم عریضه نگار آجودان دفتر نفر فراش دفتر دو نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشاء رسائل

اعضاء و اجزاء

میرزا محمد بدیع میرزا علی میرزا عباس ثبات میرزا سید عبد الله

سایر مجالس متعلق بدعاوی ملکیه

و نقدیه و تجارت و جنایت و اجراء و غیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست امیر الامراء العظام محمد قلیخان

اعضاء و اجزاء

محمد حسنخان قاجار سرتیپ علی اصغر خان سرتیپ رئیس غلامان دیوانخانه مبارکه حاجی میرزا زین العابدین داروغه میرزا علی منشی مخصوص و تحویلدار وجوهات میرزا محمد حسین تفرشی میرزا محمد نایب فراشخانه مبارکه میرزا علی برادر مشار الیه غلام سی نفر فراش بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه که منقسم بدو قسمت

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج دار الخلافه الباهره بریاست امیر الامراء العظام اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

جناب حاجی ملا یعقوب محمد حسینخان برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله محمود خان قاجار سرتیپ میرزا اسمعیل منشی باشی میرزا محمد حسین نوائی منشی مخصوص میرزا ابراهیم ثبات

مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض داخله

دار الخلافه الباهره بریاست میرزا شفیع صدر دیوانخانه مبارکه

اعضاء و ...

اعضاء و اجزاء

آمیرزاده محمد جواد میرزا نجفقلیخان قاجار سرتیپ
میرزا ابو القاسم میرزا محمدخان منشی نوره
میرزا محمد حسین منشی نوره میرزا شهاب منشی
میرزا بهاء الدین محرر میرزا احسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات شاهزادگان عظام

و اهالی نظام و خوانین قاجاریه بریاست
محمد حسینخان قاجار سرتیپ

اعضاء و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانه محمدخان قاجار سرتیپ
میرزا محمد علی منشی خاصه حاجی محمد رضاخان
ممیز میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات نقدیه از اهل قلم و غیره

بریاست حاجی رئیس

اعضاء و اجزاء

آمیرزاده محمد حسن میرزا عباسقلیخان سرحددار

میرزا محمود منشی میرزا مرادخان ثبات میرزا اسمعیل

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضاء و اجزاء

محمد صادقخان قاجار سرتیپ لدجناب شهاب الدوله
میرزا محمد محمدخان قاجار میرزا زمان ثبات

تجارکه لدی الضروره برای تحقیقات

مطالب تجارتی حاضر میشوند
حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی ملا حسن
ناظم التجار آقا عبد الباقی اردبابی
آقا سید آقای تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی
حاجی علی اکبر تاجر شیرازی
حاجی محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شال فروش کاشانی

اداره مهر مهر آثار مبارک

جناب جلالتمآب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم و ایلخانی ایل جلیل قاجار و خازن مهر مهر آثار

نایب اداره و غیره

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان ولد جناب
جلالتمآب عضد الملک نایب رئیس اداره
مهر همایونی
میرزا زین العابدین مستوفی دیوان اعلی
و امین مهر مهر آثار مبارک

سایر اجزاء

محمد کریم بیک ضابط مهر مهر آثار مبارک
میرزا رضا محرر و ضابط ثبت
محررین احکام و بروات دو نفر
فراشان مستحفظ دو نفر نایب قراول نفر
وکیل نفر قراولان چاتمه چهار نفر

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه طهران که جزو ادارات دربار نوشته شده است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه
صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی نواب والا
اعتضاد السلطنه جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان

حکام ولایات

جناب جلالت نصاب وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین
جناب فخامت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس
امیر الامراء العظام حاجی حسام الدوله امیر تومان حکمران
مراغه و دهخوارقان علیخان پیشخدمت خاصه همایون
حکمران اورمیه هاشمخان پیشخدمت حکمران قراجه داغ
آمیرزاده عزیز الله میرزا سرتیپ اول حکمران خلخال
میرزا احمدخان نواده صاحب دیوان حکمران شقاقی
و سراب و گرمرود سیف الدین خان حکمران ساوجبلاغ
حاجی موسی خان پسر مرحوم حاجی وکیل الملک آمیرزاده
پاشاخان حکمران صاین قلعه امیرزاده مغرور میرزا
ناظر سرکار ولیعهد میرزا منصورخان حاکم اردونق و اتراب
احمد خان سرتیپ حاکم الان براغوش میرزا اسد الله خان
حاکم طالش قلیخان سرتیپ حاکم کرگر محمد ابراهیمخان
حاکم بلوکات ثلثه هشترود و چهاراویماق بحکومت
قراولی شهر تبریز و قراسو و لی دی آهها
وغیره و ریاست تجارت بعلاوه صندوقخانه حضرت
والا دارائی امیرزاده نصرت الدوله است

عملجات دیگر بخانه

ارباب قلم

مستوفیان

میرزا شفیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا داود
مستوفی و وقایع نگار میرزا عبد العظیم مستوفی میرزا محمد
مستوفی میرزا صادق سررشته دار

منشیان

دبیر السلطنه منشی باشی میرزا علیخان میرزا نصر الله خان
میرزا موسیخان ایضا میرزا موسیخان میرزا عبد الله خان
میرزا آقاخان میرزا محمد علیخان میرزا حسینقلی میرزا
ابو الفتح خان میرزا علیخان پسر مرحوم حاجی میرزا محمد خان
میرزا عبد الحسینخان میرزا احمد خان میرزا عبد الصمد ثبات
ودفتردار

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطباء حکیمباشی مخصوص میرزا
محمد حکیمباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم
میرزا عبد الله سیف الاطباء و جراح باشی میرزا زین العابدین
معین الاطباء میرزا محمود خان طبیب

صندوقخانه

امیرزاده نصرت الدوله سرتیپ اول صندوقدار میرزا سید علی
مستوفی میرزا مهدی سررشته دار میرزا سید عزیز الله کرکرانی

نظارتخانه

امیرزاده مغرور میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی میرزا ابراهیم
سررشته دار

عمله خلوت

نواب بضعة السلطنه پیشخدمت باشی و مهردار علی بخش میرزا
نایب پیشخدمت باشی و تحویلدار صندوق جیب خانبابا خان
نایب پیشخدمت باشی سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل
محاسبات علی آقای پیشخدمت و تحویلدار وجوه نقدیه
میرزا الطفعلی قهوه چی باشی با عملجات قهوه خانه
کربلائی حسین سقاباشی با عملجات آبدارخانه

عمله خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان نایب اول
پسر مرحوم محمد رضاخان بیگلربیگی میرزا حسینخان مستوفی
اللهوردیخان نایب حسینخان نایب

باشیان و ارباب مناصب دیگر بخانه

حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی علی اکبرخان نایب ایشیک آقاسی باشی محمد حسنخان نایب ایشیک آقاسی باشی عبدالمجید میرزا داراکشیکچی باشی عباسقلیخان امین الوزاره و غلام پیشخدمت باشی محمد صادق خان اجودانباشی حسین پاشاخان قولر آقاسی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی غلامحسین میرزا صدر الشعراء رضاخان تفنگدار باشی ولد سیف الدوله میرزا یحیی منجم باشی ولد مرحوم نجم الملک میرزا احمد منجم منوچهر خان عکاسباشی

خواجه سرایان

آغا مبارک آغاباشی حسنخان خواجه آغا سید احمد علیخان آغا حسن

اصطبل و کالسکه خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالمجید میرزا امیرآخور ولد نواب عضد الدوله حبیب الله خان صاحبجمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای مکری نایب میرزا بابا بیک نایب حاجی محمد بیک صاحبجمع ایلخی میرزا فتاح کالسکه چی باشی

عمله رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی ولد مرحوم حاجی احمدخان شاطرباشی و عمله جات کلبعلیخان میرشکار و شکارچیان

دستگاه نواب والا عضد السلطنه

امیرالامراء العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و رئیس دیوانخانه میرزا محمد ادیب ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا ابوالفتح مستوفی پسر نواب والا السلطنه میرزا جعفر خان مستوفی مهدیخان میرآخور ولد شاهزاده داراب میرزا مصطفی خان میرزا علیرضا مستوفی پسر مرحوم عباسعلیخان صندوقدار اسمعیلخان فراشباشی میرزا احمد خان منشی میرزا محمود منشی میرزا عباسعلی سررشته دار علیخان شاطرباشی پسر مرحوم حاجی شاطرباشی فتحعلیخان تفنگدارباشی ولد رحیمخان مؤتمن حاجی محمد خواجه

اجزای دیوانخانه عدلیه

نواب نصرة السلطنه رئیس دیوانخانه جناب میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیع مستوفی میرزا مهدی منشی میرزا عباس منشی میرزا محمود خان منشی

بیگلربیگی و کدخدایان و اجزای حکومت شهر تبریز

عمدة الامراء العظام حسینقلیخان بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا شفیعخان مؤتمن حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا حاجی آقاخان قلعه بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبدالله خان کدخدای ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمیشه محمد علیخان دار و غه حبیب الله خان کدخدای مهادمهین میرزا جوادخان کدخدای سرخاب حاجی میرزا موسیخان کدخدای شتربان و غیره

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشار الملک میرزا شفیعخان پیشکار مالیه آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اعظم مستوفی امین دفتر معین دفتر وکیل دفتر میرزا اسحق مستوفی پسر میرزا وظایف میرزا محمد خان مستوفی سرکارات حاجی میرزا یوسف مستوفی میرزا صادقخان میرزا جعفرخان میرزا علی اکبر مستوفی میرزا رحیم مستوفی

لشکرنویسان فخام

جناب مجدت نصاب میرزا محمود خان وزیر نظام و رئیس دفتر لشکر آذربایجان میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی شریفخان لشکرنویس میرزا سید محمد جهار نویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام میرزا حسینخان پسر جناب وزیر نظام حاجی میرزا ابوالحسن لشکرنویس حاجی میرزا کاظمخان ایضاً میرزا احمد ایضاً میرزا علیخان لشکرنویس پسر جناب وزیر نظام میرزا حسن ایضاً میرزا سید محمد تقی لشکرنویس میرزا لطف الله خان ایضاً میرزا بهاءالدین میرزا موسیخان ایضاً میرزا فتحخان ایضاً

[illegible]

ممالک و ولایات مفصله بحکومت و فرمانفرمائی حضرت اقدس والا شاهزاده اخص امجد نواب مستطاب اشرف

معظم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی بعلاوه ریاست قشون و افواج ولایات مفصله ذیل

ایالات

اصفهان فارس عربستان لرستان کردستان کرمانشاهان یزد بروجرد بختیاری عراق کلپایگان خوانسار محلات کمره ددجزین

اصفهان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان ادام الله اقباله العالی حکمران و فرمانفرما

اجزای حکومت

جناب صارم الدوله امیر تومان رئیس کل نواب حشمت الدوله امیر تومان جناب مولوی ملاباشی امین وظایف و اوقاف میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیلخان امیر آخور جناب سراج الملک مستوفی پیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل افواج سواره فتح میرزا نصرالله خان مستوفی سرکار میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسیخان ناظم الاطباء

اجزای دفترخانه

جناب میرزا حبیب الله خان مشیرالملک مستوفی و رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی میرزا رضای صاحبجمع خزانه میرزا علیقلی دفتردار میرزا اسدالله دفتردار

اداره انشاء

میرزا رضا خان بنان الملک مدیر رسائل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیل خان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا فتحعلی منشی میرزا حبیب الله منشی میرزا فرج الله خان منشی میرزا حاجی آقا منشی

مملکت فارس

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرمای مملکت فارس نواب اجلال الدوله نایب الایاله مملکت فارس جناب صاحب دیوان پیشکار کل مملکت فارس جناب میرزا حسنخان نصیر الملک جناب قوام الملک جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک میرزا احمدخان مؤید الملک حاجی میرزا آقاخان وکیل میرزا عبدالله سررشته دار میرزا محمد رضا بنان الملک میرزا علیمحمد ملاباشی حاجی میرزا ابراهیمخان للهباشی میرزا علیمحمد خان منشی باشی حاجی میرزا جعفر حکیمباشی و حافظ الصحه

کرمانشاهان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما جناب امیرالامراء العظام حسام الملک نایب الایاله کرمانشاهان

کردستان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما جناب اقبال الملک نایب الایاله کردستان میرزا یوسف وزیر مستوفی شرف الملک

عربستان

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما نواب احتشام السلطنه نایب الایاله عربستان و بختیاری آقا رضا مستوفی و سررشته دار شیخ مزعلخان نایب محمره

لرستان و بروجرد

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما حاجی میرزا محسنخان معظم الملک نایب الایاله بروجرد و لرستان میرزا سید رضا مستوفی و سررشته دار

یزد

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما مصطفی قلیخان بهاء السلطنه نایب الحکومه

عراق و کلپایگان و کمره و جزین و خوانسار و محلات

نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان فرمانفرما

مصطفی قلی بن

مصطفی قلیخان قراپشاقی نایب الحکومه عراق و مضافات میرزا سید محمد پیشکار

کلپایگان و خوانسار

امیرزاده جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد الدوله نایب الحکومه

محلات و نراق وغیره

میرزا هدایت الله خان فراشخلوت نایب الحکومه

درجزین

قشون و افواج جمعی نواب مستطاب اشرف والا ظل السلطان

ادام الله اقباله العالی از قرار تفصیل ذیل ماخیرت صورت جدید نداده اند

افواج

هیجده فوج

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا جلال الدوله دام اجلاله العالی هزار نفر فوج چهار محالی بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان هشتصد نفر فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان هشتصد نفر

افواج خمسه عراقی و سیلاخوری وغیره ده فوج

فوج فراهانی بسرتیپی امان الله خان هشتصد نفر فوج کزاز بسرتیپی حاجی ذوالفقارخان هشتصد نفر فوج برچلو بسرتیپی محمدخان هشتصد نفر فوج سربندی بسرهنگی محمدعلیخان هشتصد نفر فوج خلج بسرهنگی بهرامخان هشتصد نفر فوج سیلاخوری بسرتیپی محمدعلی میرزا و سرهنگی رضاخان هشتصد نفر فوج کره بسرتیپی ابراهیم میرزا و سرهنگی محمدتقیخان هشتصد نفر فوج کلپایگان بسرهنگی محمدباقرخان هشتصد نفر فوج امرائی بسرهنگی قاسمخان هشتصد نفر فوج پشتکوهی بسرهنگی غلامرضاخان هشتصد نفر

افواج خمسه کرمانشاهان و کردستان

فوج کلهر بسرتیپی رضاقلیخان هشتصد نفر فوج گوران قلعه زنجیری بسرهنگی محمدحسینخان هشتصد نفر فوج زنگنه بسرتیپی ظهیرالملک هشتصد نفر فوج کرند بسرتیپی علیمرادخان هشتصد نفر فوج ظفر کردستان بسرتیپی ظفرالملک هشتصد نفر

سواره

از قرار ثبت سنه ماضیه

سواره جدید اصفهان بسرتیپی محمدعلی میرزا پانصد و دو نفر سواره عرب جمعی مصطفی قلیخان سهام السلطنه سرتیپ سیصد و یکنفر سواره بختیاری بسرتیپی محمدحسینخان صد و یکنفر سواره قدیم و جدید فارس بسرتیپی حبیب الله خان پانصد و یکنفر سواره بیرانوند بروجرد جمعی حسنخان پنجاه نفر سواره قبه و ابردانی بسرکردگی آقا بیک بیست و پنج نفر سواره باجلان بروجرد بسرهنگی حاجی احمدخان صد و یکنفر سواره بهار بسرکردگی امامقلیخان با دسته موزیک چهارده نفر سواره ولایتی عربستان از فیلی و بختیاری بسرکردگی کریمخان و داراب خان نود و دو نفر سواره جدید لرستانی بسرکردگی صید عبیخان صد و یکنفر سواره قدیم کزازی جمعی شفیع بیک سلطان سی نفر سواره جدید کرمانشاهانی بسرتیپی اسمعیل خان چهارصد نفر سواره سنجابی جمعی قهرمانخان سرکرده دویست و یک نفر سواره احمدوند بهتوئی جمعی کریمخان یکصد و یک نفر سواره نانکلی جمعی صید خسروخان یکصد و یکنفر سواره کلیائی جمعی حشمت الله خان سرهنگ یکصد و یک نفر

ولایات و ایالاتیکه حکومت آنها در اداره شاهنشاهزاده افخم نواب مستطاب اشرف والا

نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی است

ایالت گیلان

نواب مؤید الدوله امیر تومان والی و حکمران گیلان و طوالش

ایالت دارالمرز مازندران

میرزا ابراهیم پیشکار گیلان

جناب عبدالله خان والی حکمران ایالت دارالمرز مازندران

استراباد و گرگان و ترکمان

امیرالامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله امیر تومان والی و حکمران استراباد و گرگان و بجنورد وغیره کریمدادخان سرتیپ نایب الحکومه استراباد

قم و ساوه و زرند

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران قم و ساوه و زرند

اجزای حکومت و معارف قم

میرزا علیرضا پیشکار قم جناب میرزا سید حسین متولیباشی جناب آقا جلال امام جمعه

ادارهٔ ساوه و زرند

نایب الحکومه میرزا سید کاظم سررشته دار حاجی میرزا احمد مجتهد

شاهسون بغدادی

حسینقلیخان حکمران ایل شاهسون بغدادی

ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا ابوالقاسم خان مستوفی حکمران ملایر و تویسرکان و نهاوند

دماوند

عباسقلیخان حکمران

فیروزکوه

کریم خان سرتیپ حاکم فیروزکوه

سایر ممالک و ولایات محروسه ایران

خراسان و سیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان نواب معین الدوله نایب الایاله نواب نصیرالدوله یوسف میرزا حکمران سبزوار وغیره وغیره جناب جلالت نصاب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمدعلی متولیباشی آستانه مقدسه

کرمان و بلوچستان

نواب ناصرالدوله امیرتومان حکمران کرمان و بلوچستان امیرزاده حشمت السلطنه محمدحسین میرزا نایب الحکومه کرمان

قزوین

بحکومت امیرالامراء العظام میرزا حسینخان معتمدالملک محمد اسمعیلخان قاجار نایب الحکومه قزوین میرزا احمدعلی مستوفی پیشکار قزوین

ولایات خمسه

در تحت حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم جناب سعدالملک حکمران ولایات خمسه

همدان

نواب والا اعتضادالدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

کاشان

بحکومت جناب جلالت نصاب اقبال الدوله رستمخان نایب الحکومه

علماء

جناب حاجی ملا محمدحسین حجة الاسلام جناب حاجی میرزا فخرالدین جناب حاجی میرزا محمد مجتهد

سمنان و دامغان

نواب انوشیروان میرزا ضیاء الدوله امیرتومان حکمران سمنان و دامغان

شاهرود و بسطام

ایضاً بحکومت نواب ضیاء الدوله امیرتومان انوشیروان میرزا

گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیرنظام کارگذار کل مملکت آذربایجان علیرضاخان سرتیپ حکمران گروس

خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی

کنگاور

بحکومت امیرالامراء العظام رحمت الله خان اصلان امیرتومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان سرتیپ پسر امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیرتومان

نطنز

در جزو حکومت نواب مؤیدالدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج الله خان سرهنگ نایب الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معزالدوله

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم حاجی محمدعلیخان نایب الحکومه طارم

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

سوادکوه

بحکومت عباسقلیخان قزوینی از جانب جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم

خوار

بحکومت امیرزاده ابوتراب میرزا از جانب جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم

ممالك خارجه

اروپ

دولت آستریه ومجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد ارشیدوك رودلف فرانسوا شارل ژوزف پای تخت وینه صدراعظم ووزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیك وپروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هشتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در ۱۷ ماه مه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده وزیر اعظم ووزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیك جمعیت تقریبا سی وشش کرور وسیصد وسی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد وچهار کرور و مذهب دولتی پروتستان وبعضی کاتولیکی هستند

اوّلا باد

فرمانفرما فردریك گیلیوم لوی سنش شصت ویکسال شمسی ولیعهد فردریك گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کالسروه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس اتن لوئیدپلد است پای تخت مونیك مذهب کاتولیك

پروس

امپراطور المان وپادشاه پروس فردریك گیلیوم اول در ۱۲۱۲ هجری متولد شده ودر ۱۲۸۸ امپراطوری المان برقرار کردید وسنش نود سال است ولیعهد فردریك گیلیوم نیکلا سنش پنجاه وشش سال وزیر اعظم پرنس بیزمارك مذهب دولتی پروتستان وبعضیهم کاتولیك هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبر فردریك اگوست سنش پنجاه ونه سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان وفقط کاتولیك

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریك الکساندر سنش شصت وچهار سال پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان وفقط کاتولیك

دولت انگلستان وایرلند واسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت وهفت سال ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوکال سنش چهل وشش سال وزیر اعظم لرد سالیزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس وایرلند واسکاتلند از قرار سنوات ماضیه شصت وهفت کرور ونهصد هزار نفر وجمعیت تمام ممالك متصرفه انگلیس از هندوستان وغیره چهارصد وهفتاد وشش کرور مذهب دولتی پروتستان ومذهب مملکت ایرلند کاتولیك فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبر اول سنش چهل ودو سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش هجده سال وزیر اعظم مسیو دپرتیس همین ایام فوت شده مذهب کاتولیك جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه وچهار کرور وچهارصد وهشتاد ودو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیك

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه ودو سال پای تخت بروکسل جمعیت تقریبا ده کرور وسیصد وسی وشش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیك

دولت پرتغال

پادشاه لوئی فیلیپ ماری فردیناند پدر سنش چهل و[?] سال ولیعهد شارل فردیناند لوئی ماری سنش بیست وچهار سال وزیر اعظم کاستروپرا پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا دو

نه کرور ویکصد وهفتاد ودو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور ودویست وهشتاد ویك هزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریك لوئی سنش هفتاد سال پای تخت لاهه جمعیت تقریبا هفت کرور وسیصد وسی هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارك

پادشاه کریستیان نهم سنش شصت ونه سال ولیعهد کریستیان فردریك گیلیوم شارل سنش چهل ودو سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزرا استروپ است پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریبا سی کرور وچهارصد وسی هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل ودو سال ولیعهد گراندوك نیکلا الکساندروویچ سنش نوزده سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریبا صد وهفتاد وهفت کرور ودویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرك ومذاهب دیگر هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش چهل وهشت سال پای تخت بوکارست وزیر اعظم براتیانو جمعیت تقریبا ده کرور وسیصد وهفتاد ودو وشش هزار نفر مذهب ارتودکس گرك

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی وسه سال پای تخت بلگراد ولیعهد کریستین دوازده سال است پرنس الکساندر وزیر اعظم گاراشانین جمعیت سه کرور ویکصد وهشتاد ودو هزار وپانصد نفر مذهب کاتولیك وگرك

دولت سویس

رئیس جمهور مسیو دوشر وزیر اول دکرم رشر پای تخت برن مذهب نصف پروتستان ونصف کاتولیك جمعیت پنج کرور وسیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چهل وچهار سال ولیعهد رشاد افندی صدراعظم محمد کامل پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی علیهو وغیره نیز دارد جمعیت از قرار کفته خودشان هشتاد وشش کرور وسیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی ونصف دیگر در تحت تبعیت وحمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهور ژول کروی رئیس وزرا ووزیر اعظم داخله مسیو دوفریه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیك جمعیت تقریبا هفتاد ودو کرور وهفتصد ودو هزار نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلا اول سنش چهل وشش سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش هیجده سال وزیر اقلیتیه پای تخت ستینی جمعیت یك کرور وسی وشش هزار نفر مذهب ارتودکس کرك کمی هم کاتولیك ومسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل ودو سال ولیعهد قسطنطین در ۱۲۸۶ مسیحی متولد شده پای تخت آتن وزیر اعظم تریکوپیس جمعیت تقریبا چهار کرور ونه هزار نفر مذهب ارتودکس کرك

اسیا

دولت چین

امپراطور کوانك سو سنش شانزده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات ماضیه هشتصد وشصت وهفت کرور جمعیت رعیت هشتصد وده کرور وچهارصد وچهل وشش هزار نفر جمعیتی که در زیر حمایت هستند پنجاه وهفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو یعنی امپراطور) موتس هیتو سنش سی وپنج سال ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار [illegible] ایر بومی پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا شصت وشش کرور وصد ودو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سانامیچ فرا پارا مند دونا ها کولالن کرن در سنه ۱۸… متولد شده پای تخت بان گلک وزیر امور خارجه کرم لوانک دا اونک

مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیک وزیر اول سید العزیز پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کنگوس مینا منلیک اسمر ژان پای تخت گندار جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

سلطان سید بوکثر بن سعید پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت الملک مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت عرب و بیست هزار که اکثر هندو با عرب اند

جزیره ماداگاسکار

پادشاه ملکه راناوالو مانژاکا هیم در سنه ۱۸… متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولا حسن پای تخت طنجه جمعیت تقریبا دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریبا سی و شش کرور

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهور کلیولند پای تخت واشنگتن مذهب اغلب پروتستان وغیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهور اسمش پورفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت هجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریبا پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهور ژنرال منندس پای تخت سان سالوادور جمعیت چهار هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهور ژنرال سوتو پای تخت سان ژوزه جمعیت بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهور ژنرال بارییاس پای تخت گواتمالا جمعیت سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهور آدان کاردناس پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهور سوتو پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

رئیس جمهور ژوارس سلمن پای تخت بونوس ایرس جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهور ژنرال کامانیو جمعیت دو کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهور ماکسیمو سانتوس پای تخت منتوویدو جمعیت چهارصد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دوم در سنه ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت ریودوژانیرو جمعیت بیست کرور و صد و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهور پاچکو پای تخت چوکیساکا جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراگوئه

رئیس جمهور ژنرال کابالرو پای تخت آسومپسیون جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهور ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهور ژنرال بالماسدا پای تخت سانتیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهور نونیز پای تخت بگوتا جمعیت کل دول متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهور ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت انولولو

جزیره سن دومنک

رئیس جمهور گونزالس پای تخت سن دومنک جمعیت چهارده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهور سالومن پای تخت پورت پرنس جمعیت هشتصد هزار نفر





هو

بسمه تبارک
و تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان

از تالیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات دام اقباله العالی

فی تنکوزئیل

قیمت دوازده هزار دینار

سنه ۱۳۰۴
هجری

